۶۱۰
ط ۹۱۱ز

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: زبدة الحکمای ناصری

مولف: طولوزان

موضوع: پزشکی سنتی زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۲۸۰ ق محل چاپ: —

کاتب: علی اصغر

طول: ۲۱ عرض: ۱۴٫۵ شماره صفحه ها: ۲۵۷

شماره عمومی: ۳۳۵۱۹ کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری: ارسالی کتابخانه دهخدا تاریخ:

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات: مترجم: مصطفی اصفهانی

اداره مخطوطات
فیلمتک
سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

بسم الله الرحمن الرحیم

فاتحهٔ کتاب در هر مقال و خاتمهٔ خطاب در هر مجال حمد بی حد و
ستایش بی عد حکیمی را سزد که از اضداد و مختلفات نوع انسان را
در احسن تقویم ترکیب نمود و او را با رتقای بمدارج علوم نامتناهی
خود ترغیب فرمود و سپاس بی قیاس مبدعی را سزاست که آثار
ابداع او بر هر ورقی از اوراق و شجری از اشجار سمت وضوح
یافته و بر هر ثمری از اثمار و زهری از ازهار انوار ایجاد او تافته
برگ درختان سبز در نظر هوشیار   هر ورقی دفتریست معرفت کردگار
بی امر کن فکان او هیچ نبات از دریچه وجود لب بشکر خنده نشو و نما نزدی

وبی

و بی حکم و فرمان روائی او سلطان صرصر دی برگ گلی از هیچ نهال
نربودی تا سحاب قدرتش آبیاری بوستان روزگار نکردی تصویر
نگارخانهٔ آفرینش بر صفحات اوراق ظاهر نگشتی و تا خورشید حکمتش گلگونهٔ
الوان بر چهرهٔ حیوانات و نباتات نکشیدی نوعروس اشکال بر منصهٔ
ظهور جلوه گر نشدی   ففی کل شیء له آیة   تدل علی انه واحد   و تحیات
فراوان و صلوات بی پایان بر روان پاک حضرت خواجه باد که غرض
از تکوین موجودات وجود مبارک او بود و درود نامحدود بر صاحب
مقام محمود الذی قال فی حقه رب الودود لولاک لما خلقت الافلاک
و بر آل طاهرین و اهل بیت طیبین و خلفای راشدینش که کواکب افلاک
دین و نجوم سماء یقین اند ابدا الی یوم التناد و بعد چنین گوید بندهٔ ذلیل
مصطفی ابن عقیل العلوی الحکیم الطبیب الاصفهانی که چون در زمان
بهشت نشان سلطان گیتی ستان و پادشاه نیکو بنیان شمس فلک
عظمت و جلال و قطب سماء رفعت و اقبال باسط بساط عدل و رافت
و ناشر لوای لطف و رحمت هادم بنیان ظلم و طغیان و مؤسس اساس
امن و امان سلطان السلاطین و خاقان الخواقین قهرمان الماء و الطین

ظل الله فی الارضین خدیو بیمثال و شهریار بیهمال خسرو جم خدم و پادشاه
ملایک حشم السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان
بن الخاقان السلطان یعنی سپهر حشمت و گردون تمکین شهنشاه زمانه
ناصر الدین لا زالت ایام ملکه و سلطانه بالائمة الابرار   شهی کو بود ناصر
دین حق   شد از او گشت آیین حق   بسلطانش برگشاده است لب
سپیدی روز و سیاهی شب   فلک قبه کلک تقدیر اوست   زمین
بقعه ملک تسخیر اوست   و از حسن حضانت و یمن تربیت شخص اول
علوم و مقنن قوانین و رسوم و مبین اسرار مکتوم جامع معقول و منقول
نواب مستطاب فلکجناب اشرف امجد ارفع والا شاهزاده آزاده
اعتضاد السلطنه وزیر العلوم دار الخلافه طهران رشک خطه یونان گشت
حکیمان و معلمان افلاطون منش از مملکت اروپا برای تکمیل علوم دقیقه
احضار فرمودند و در مدرسه مبارکه دار الفنون که از بدو آدم تاکنون چشم
گردون چنین شگرف بنائی ندیده و وهم خرده بین دقایق صنایعش نرسیده
تعلیم و تربیت مستعدین علم امور حکمت اندر را مامور فرمودند و از کاملین آنها است
جناب دکتر یگانه و حکیم صادق فرزانه بیننده اسباب علل جامع علم و عمل

صاحب

صاحب اخلاق حمیده و اوصاف پسندیده استاد جلیل بلا عدیل عالیجاه
دقایق آگاه حذاقت و فطانت همراه مقرب الخاقان موسیو طولوزان
فرانسوی حکیم باشی خاص دولت جاوید آیت که سابقا در دار السلطنه
پاریس یکی از اطبا و اعضای مجلس شوری امور طبی آن مملکت و مدرس
مدرسه طبابت و جراحی اطبای عساکر دولت بهیه فرانسه و مولف روزنامه
طبی پاریس بوده و رسالات مفیده در علم و عمل تصنیف نموده از جمله
رساله در تشریح مرض وبا و رساله در بیان حقیقت خون و اجزا و تغییرات
آن در امراض و رساله در حقیقت انتقال امراض از موضعی بموضعی و رساله
در ایضاح حقیقت تشریح مرضی مرض مزمن مفاصل و رساله بدایع الحکمه
ناصری مجلا وی در این فن مخصوص امروز فرد است در این اوان سعادت
نشان عزم خود را جزم نمود که اوقات خود را صرف تصنیف رساله
که مشتمل و متضمن بر ماهیت و فایده کنه و جوهریات و ترکیبات
و مقدار شربات و حقیقت امراضیکه در آنها مستعمل و هنگام استعمال و
طریق استعمال او بود نماید از انکه تا حال بزبان فارسی چنین رساله
که محتوی بر این مطالب بود نگاشته نیامده و هر چه هست بزبان فرنگیان است

بل بدین طرز که جامع فواید کنه کنه و حقیقت امراض کنه کنه باشد
بزبان اهل یوروپ نیز بسمت تحریر نیافته و هرچه هست متفرق و در کتب
ایشان پریشان است و بر طالبان این علم مشکل است که از او
بهره مند شوند لهذا اشاره بکمترین تلمیذ خود فرمود که در مجلس
خاص ترجمه نمایم تا منافع او عاید عامه ناس شود بنابراین با قلت
بضاعت و عدم استطاعت بترقیم این وجیزه پرداخته و اورا
بزبدة الحکمة ناصری نام نهاده امید از اولو الابصار آنکه چون
برخطا و لغزشهای در او واقف شوند بعین رضا اصلاح فرموده
بسستی و پستی عبارات را بعلو مطالب مندرجه در او ببخشایند
چه مقصود بیان مطلب بود و حتی المقدور تطبیق لغات و
اصطلاحات شد و چون اهل اروپا را عادت آنست که
هر چیز جدید که بیابند یا ابداع کنند نامی مخصوص جهة او وضع
نمایند که در اصطلاحات ما اسم و لغتی که مطابق و مناسب باو بود دیده نشده
لهذا آنها را تغییر نموده و بعضی را به بیان همان معنی تحت اللفظی لغت اکتفا کردم
اگرچه خالی از مناسبت و آن لغت در آنمقام نزد ما غیر مصطلح بوده باشد

مقدمه

مقدمه

مقصود و غرض از کتاب

بدانکه از بدو عالم تا کنون اطباء همیشه در تجسس و تفحص ادویه بوده اند
و بکرات حیوانات و نباتات و جمادات را امتحان و تجربه
کرده اند تا دوائی بیابند که در علاج امراض سودمند باشد و
تا بحال دوائی نیافته اند که مانند کنه کنه فعل و خواص او را بطور
معین بدانند و مثل او در علاج امراض کثیر المنافع بود ؛
پس کنه کنه از جمله ادویه بسیار سودمند است که اطبا را باو اعتماد
زیاد میباشد و در غالب امراض بکار میبرند و منافع کلی از او میبینند
و جهة شناسائی او اولا باید دانست که از چه مملکت خیزد و بچه نحو
جوهریات او را اخذ مینمایند و خاصیت و فعل او در بدن چیست
و تا چه مقدار و در چه مرضی میتوان بکار برد و بیان این مطالب
از برای اهل ایران الزم از اهالی سایر ممالک است بدو وجه
اول آنکه امراضیکه باین دوا علاج میشود در این مملکت کثیر الوقوع است
دوم آنکه ماهیت او بجهة عدم وجدان بر ایشان منکشف نبوده و ترجمه
معتبری هم از کتب اهل یوروپ در دست نداشتند لهذا ما در این رساله

بیان می‌کنیم اولاً حقیقت و ماهیت کنه‌کنه و جوهر یائی را که از او
اخذ میشود و خواص و مقدار شربت هریک از آنها را و بعد شرح
می‌کنیم امراضی را که بکنه علاج می‌پذیرد تا همه کس بشناسد آن امراض را
و بداند زمان و طریق استعمال او را در هریک از آنها ؛

تن در بیان آنکه واجب است تجربه بشناسند خواص ادویه خصوص کنه‌کنه را

بدانکه آنچه در کیفیت اثر ادویه و اغذیه در بدن بوضوح پیوسته جمیع را
از تجربه یافته‌اند چنانچه اگر شخصی قند و نمک را نخورده باشد بمحض مشاهده
نمیتواند حکم بر حلاوت و ملوحت هریک نماید همچنین اگر کیفیت ادویه را
تجربه نیافته بودند نمیتوانستیم حکم کنیم که افیون مکیف و مخدر و منوم است
و قس علی هذا ؛ و قیاساتی که حکمای سابق بر مزاج ادویه اقامه کرده‌اند
از قبیل دلالت لون و طعم و غیرها هیچیک در دلالت تمام نیستند
چنانچه در کتب خودشان ذکر شده است ؛ و نیز علم بر کیفیت ادویه
مانند علم حساب نیست که اشخاص فطن بواسطه کثرت خیال و تفکر
بیشمار تصرف در آن کنند چنانچه افلاطون و ارسطو اگر امتحان و تجربه
نمیکردند نمیتوانستند بگویند که از نهادن قطعه قند در آب چه خواهد شد
و چه رنگ حاصل خواهد شد از اختلاط رنگ کبود و زرد پس حصول علم بانحلال

قند در آب

قند در آب و حدوث رنگ ثانوی از اختلاط رنگ کبود و زرد نیست مگر
بواسطه تجربه ؛ چنین مستفاد میشود که اهل پرو در ینگی دنیا منفعت کنه‌کنه را
دانسته بودند در نوبه سیصد و هشتاد سال قبل یعنی پیش از آنکه اهل
اروپا با آنها مراوده نمایند ؛ اما منفعت و اثر او در آن زمان
واضح و یقین نبود و همه کس را اطلاع بر او و منفعتش حاصل نبود چنانچه
تا بحال تمام اهل ینگی دنیا خصوص آنهائی که پوست کنه‌کنه را اخذ نموده
بار اروپا حمل میکنند بر استعمال طبی او مطلع نیستند و چنان می‌پندارند
که اهل اروپا در عمل صباغی و رنگ اشیا بکار میبرند ؛ حکایت نموده‌اند
که دویست و شانزده سال قبل سینین کن از اهل اسپانیا که حاکم پرو بود زن او
که مدتی بمرض نوبه گرفتار بود آنچه اطبا مداوا فرمودند علاج نپذیرفت
تا آنکه شخصی از اهل پرو مسحوق پوست کنه‌کنه باو خورانید و بزودی
علاج یافت پس از چندی حاکم مذکور از آن بلد بدیار خود رجعت نمود
و مقدار کثیری از مسحوق پوست کنه‌کنه با خود آورد و در آنجا نیز چند
نفر از مبتلایان نوبه خورانید و سخت سودمند افتاد ؛ چند سال پس از این
مقدمه چند تن کشیش از اهل ایتالیا با آن دیار رفتند و هنگام رجعت

[illegible]

از آنولا خیر مقدار کثیری از مسحوق پوست کنه کنه آوردند و مسلمانان
ضرورت بکار میبردند و بدین جهة در بدو اشتهار مشهور بگرد خانم وزیر کنتس گشت
و تا آنوقت در قلیلی از اشخاص که استعمال نموده بودند
سودمند افتاده بود ولی حقیقت و ماهیت او برا طبا پوشیده و پنهان
بود زیرا که شیوع تامی نیافته بود و همه کس نمیدانست مگر قلیلی و آنها هم
نمیدانستند که چیست و از کجا می آورند ؛

صد و هشتاد سال قبل از این لوئی چهاردهم پادشاه بزرگ فرانسه
تالبت نام انگلیسی را بوجه گزافی تطمیع نموده ماهیت و فایده او را
اخذ کرده و در بین رعایا منتشر ساخت و پس از شناسائی ماهیت او
کما هو حقه و اشتهار در تمام ممالک اروپا معمول به جمیع اطبا گشت ؛
اما اگرچه مکان اصلی کنه کنه را شناختند ولی نمیدانستند جنس درخت
او را که از کدام طایفه نباتات است ؛

صد و سی سال پیش از این لاکندامین که حکیم بسیار دانشمندی
بود و یکی از مصاحبت گذاران مجلس شورای علوم پاریس بود و بجهت
انجام مهمی مأمور به پرو گشته اول شخصی است از علما که درخت کنه کنه را دید

وصفات

وصفات او را نوشت ؛

لینه نام که در علم گیاه شناسی فرید عصر خود بود این طایفه از
اشجار را سینکنا نامید ؛

چون در آن زمان این دوا قلیل الوجود و کثیر الاستعمال و گران بها بود
تجاریکه در ینگی دنیا بودند او را بپوست چند درخت دیگر مخلوط و مغشوش
میساختند چنانچه در این زمان بعضی همین نحو تدلیس و تقلب را می کنند و بدین
جهة قدری مشکل است که بمحض مشاهده حکم شود که این پوست را از چه صنف
درخت گرفته اند با وجود آنکه از آنزمان تاکنون چند تن از معلمین گیا
شناس بدان دیار رفته و رجعت نموده و حقیقت و صفات اندرخت
و پوست آنرا مفصلاً مشروح داشته اند ؛

صفات پوست کنه کنه

و تمام پوست کنه کنه که در اروپا یافت میشود اگرچه بعضی زیاده از این
قائل شده اند ولی ابا باشد که از چهار طبقه خارج نباشد طبقه خاکستری
طبقه زرد و طبقه سرخ و طبقه سفید ؛
اما طبقه اول که خاکستری رنگ است قشوری است از عرض پیچیده
مثل دارچینی و اندک لیف ناک و بطعم عفص و تلخ و لی عفوصت او

غالب است و مسحوق او اندک رمادی است ؛

اما طبقهٔ دویم که زرد است کاهی سطبر و ضخیم تر از طبقهٔ اول و بافته
او نیز لیفی است و عفوصت آن کمتر از تلخی آن میباشد و مسحوق او زرد
معصفری رنگ است ؛

اما طبقهٔ سیم که سرخ است تلخی و عفوصتش مساوی میباشد و مسحوق
او نیز سرخ است ؛

و از این سه طبقهٔ مسطوره طبقهٔ زرد در دفع نوبه اقوی است زیراکه
جوهر کنه کنه در او بیشتر از سرخ یافت میشود و در طبقهٔ خاکستری
بسیار اندک بلکه کاهی هیچ یافت نمیشود و این طبقهٔ زرد را الکسا یا لیما
مینامند چه از قلمرو آنجا خیزد و هم کالیسایا گویند و چون طبقهٔ زرد را قوه
بیشتر است کنه کنه پادشاهی میگویند ؛

در کتب پیکسنه ماضیه تصنیف شده و صفات و خواص کنه کنه را بیان
میکنند نوشته اند که پوست کنه کنه سرخ را جوهر بیشتر از طبقهٔ زرد میباشد
که صد و پنج جوهر دارد و در زرد صد و سه بیشتر یافت نمیشود و این قول
خلاف آنستکه ما ذکر کردیم ؛ میشود اشجاریکه پوست زرد خوب

ازآنها

از آنها اخذ میشد تمام شده باشد یا آنکه حال آن قشر زرد را از درخت کوچک
نورسته اخذ نمایند و آنها را جوهر کمتر است زیراکه آن جوهر در اقضیه
صغیری که در وسط جرم پوست است متدرجا مجتمع و کاه بطور منجمد
یافت میشود پس در پوست شاخهای کوچک و درخت های نورسته
کمتر پیدا میشود ؛

اما طبقهٔ چهارم که سفید است و هیچ شباهتی با سه طبقهٔ مذکوره ندارد
و ظاهر او سفید و صاف و متصل بقشر خارجی است و در این طبقه
بهیچوجه جوهر کنه کنه نمیباشد ولی جوهر دیگری از او اخذ مینمایند
که سنکونین نامند ؛

و در اروپا طبقهٔ دیگری از پوست کنه کنه یافت میشود که کنه کنه کادب
مینامند و جوهر کنه کنه و سنکونین هیچیک در او نیست و از جنس درخت
کنه کنه هم نمیباشد ؛ و تمام درخت کنه کنه در جبل موسوم به کردیلی بزرک
در ینکی دنیای جنوبی واقع است میروید در مواضعی از آن جبل که چهار هزار
الی سه هزار ذرع از سطح دریا ارتفاع دارد ؛

و هوای این کونه مواضع مناسبت با بدن اهالی او ندارد زیراکه فصل

سط آنجا سه ربع سال طول می کشد و در اینمدت همیشه میبارد مگر در روز که گاهی
آفتاب میتابد در میان ابر و میغ و در زمستان در شب گاهی یخ می بندد
اما در زمانیکه آفتاب بتابد بسیار گرم میشود و برگ آن اشجار همیشه
تر و ژاله بر روی آنها نشسته است ❊ و این لفظ کنه کنه اسمی است
که اهل پرو جهة کنه کنه وضع نموده اند ❊

بیان جنس درخت کنه کنه

درخت کنه کنه از جنس نباتاتی است که روبی یاسه مینامند و از اصناف
او ادویه سودمند اخذ میشود مانند کنه کنه و اپی کاو قهوه و روناس و غیره ❊
از سی سال قبل تاکنون بیشتر از پانصد کتاب در صفات
و اصناف درخت هائیکه سینکونا مینامند تصنیف شده است
و از کتب جدیده چنان برمی آید که گیاه شناسان بیشتر از پنجاه
صنف در او قائل شده و صورت هر یک از آنها را ضبط نموده اند ❊
اما تمام آن درختها را میتوان بدو قسم تقسیم نمود اول
اصنافی که در طب مستعمل است یعنی جوهر کنه کنه در آنها یافت میشود
دوم اصنافی که در طب غیر مستعمل است که جوهر کنه کنه در آنها کمیاب شد
و ما در اینجا از قسم دوم هیچ بیانی نخواهیم نمود   اما قسم اول
که مستعمل

که مستعمل اطباء است بر نه صنف میباشد که اسامی هر یک از اینها
بزبان لاتین بیان میشود   اول سینکونا کالی سایا که پوست زرد
از او گرفته میشود   دویم سیم چهارم سینکونا پیتیندا میکرانتا
پروویانا که پوست خاکستری از آنهاست پنجم سینکونا لانسی فولیا ششم
سینکونا کندامینا هفتم سینکونا کریسپا هشتم سینکونا بن پلان دی آنا
نهم سینکونا سوکسی روبرا که پوست سرخ از آنهاست ❊

یافتن جوهریات کنه کنه

تا قریب صد و چهل سال اطبا همان پوست مسحوق را بکار میبردند و
این عمل بدو وجه پسندیده نبود   اول آنکه تا مقدار کثیری مثلا از یک
الی ده مثقال و استعمال نشود اثر او ظاهر نخواهد شد و در بعضی استعمال
بدین طریق ممکن نیست   دویم آنکه فروشنده گاهی تقلب و مغشوش
مینمود و همیشه امکان نداشت شناختن خالص و مغشوش آن مسحوق
لهذا گاهی اثری از او مترتب نمی گشت ❊
حکمای طبیعی بسیار اوقات خود را صرف مینمودند که ظاهر و جدا
کنند آنچه را که در این پوست است و باعث رفع نوبه میشود   لهذا
امتحانات بسیار نموده اند تا آنکه حکیمی کمس نام در پنجاه سال قبل گرفت

ماده سفید تلخ شبیه برف که قسمی از جوهر کنه کنه میباشد وسنکونین نامیدا اما اثر و قوت او وسایر جوهرها تیکه در پوست کنه کنه است معلوم نشد تا چهل و دو سال قبل از این که دو تن حکیم فرانسوی پلتیه و کاونتو نام کنین را پیدا نمودند یعنی جوهر حقیقی کنه کنه را

در بیان ماهیت الکالوئید بطریق عموم

وانها از جمله قلیاهای نباتی هستند که باصطلاح اهل شیمی الکالوئید نامند ÷

وچون اسم الکالوئید مذکور شد لازم است که مختصری از حقیقت او شرح کنیم اگرچه بیان او در اینمقام غیر مناسب مینماید ولی از آنجائیکه اهالی این مملکت را معرفتی در حق او نیست بیان او واجب میباشد بدانکه الکالوئید باصطلاح اهل شیمی عبارت از اجسامی است که از جنس قلیا و شبیه بدو میباشد واز نباتات اخذ میشود و بواسطه ترقی و وسعتی که از پنجاه سال قبل تاکنون در علم شیمی از صوابدید حکیمان دانشمند حاصل شده است در بعضی نباتات چند قسم از این جسم یافته اند مثل اتروپین و بلادونین که از بلادانه که عنب الثعلب مجنن باشد اخذ میشود و مانند بروسین و استرکنین که در کوچوله است

وچون

تعریف الکالوئید بطریق عموم

وچون مورفین و نارکوتین و کدئین که در افیون یافت میشود و مثل وراتریتن که در خربق سفید میباشد و امثال اینها ÷

وعموما این قلیاهای نباتی اجسامی میباشند سفید که در آب بعسر و در الکل بآسانی محلول شوند و اکثر آنها بطعم تلخ یا حریف اند و تمام آنها مرکب اند از چهار جسم بسیط که هیدروژن و اکسیژن و کربن و ازط باشد ÷

طریق اخذ اجسام الکالوئید از نباتات بنحو کلی

اما طریق گرفتن این اجسام از نباتات بنحو کلی آنستکه بگیرند نباتات مقصوده را و در عرقی که اندک ترش باشد دم نموده و پس از آن بقدر کفایت آهک در آن عرق بریزند و قدری شکر سرب اضافه کنند و پس از آن تمام اجزا را دوباره گرم نموده و در همان حالت صاف نمایند و آن مصفی را در قرع و انبیق ریخته تقطیر نمایند تا تمام عرق در قابله جمع شود پس از آن آنچه در ته قرع باقی مانده است در آبی که اندک جوهر گوگرد در او باشد داخل نموده و صاف نمایند و اگر در این وقت جوهر نوشادر در او بریزند آن جسم قلیائی راسب شده ولی این رسوب خالص نیست ÷

طریق خلوص الکالوئید

اما طریق خلوص او بگیرند عرق بسیار رشد و بجوشانند و در حین جوش

بروی

بروی آن جسم بریزند تا حل شود آنگاه بدون حرکت بگذارند تا در سرد شدن قدری از آن عرق جزء هوا شده جسم قلیائی منجمد گردد ؛

بیان سبب حسن اختیار اطبا اجسام قلیائی نباتات را و عدم اعتبار نباتات اصلی در نزد آنها جهت استعمال او

چون بعضی از این اجسام قوی الاثرند در بدن و غالب آنها بسیار سودمندند در علاج امراض زیرا که قوت آنها زیاده از نباتات آنهاست و نیز بر طبیب آسانتر است تعیین مقدار شربت آنها جهت مریض چه آنها را در تمام ازمنه قوت مساویست و نباتات نه چنین اند بل مختلف میشود قوت آنها بحسب اختلاف مکان و زمان اخذ و نگاه داشتن ؛

بیان کنین که ماده اصلی جوهر گنه گنه است

اما کنین جسمی است سفید و بعضی اوقات خاکستری و بدون رایحه بغایت مر و باندک حرارتی ذائب و بحرارت زیادتر محترق میشود بدون آنکه متصاعد گردد و پس از سرد شدن شبیه است بسقز و در چهار صد مقابل خود آب سرد و دویست و پنجاه مقابل آب جوش حل شود و در عرق و اتر و ادهان مانند روغن بادام و غیره بسیار محلول است و در پوست گنه گنه دریافت میشود و چون این جسم قلیائی را با حموضات پیوند دهند املاحی بوجود آید که اکثر آنها در عرق و اتر محلول اند ولی ؛

و بزودی بشکل منظمی منجمد شوند و پس از حل آنها اگر یکی از قلیاهای معدنی در آن محلول بریزند کنین از آن ترشی جدا شده راسب گردد و بهمین دستور کنین را از پوست گنه گنه اخذ مینمایند چنانچه مذکور خواهد شد ؛

و گاه از اختلاط و پیوند کنین با آب جسم ثانوی احداث شود که بسهولت منجمد میگردد و بدین جهة بعضی از معلمین شیمی او را قلیای مخصوصی دانسته اند و کینی دین نامیده اند ؛ و اگر کنین را با پتاس تقطیر کنند و پس از آن پتاس را از او بگیرند یک الکالوئید ثانوی احداث شود که کینولئین نامند و نیز بطریق دیگر میتوان این جسم را اخذ نمود و آنست که بگیرند کنین را و با آب در لوله شیشه نموده و سر او را محکم بسته گرم نمایند بحدی که دویست و پنجاه درجه حرارت در آن جمع شود از این عمل کنین با قدری آب بنحو مخصوص پیوسته و کینولئین حاصل شود ؛

طریق شناختن کنین بعمل شیمی

طریق شناختن کنین بعمل شیمی باید اولا او را در آب اندک ترش حل نموده و بعد قدری محلول هوای کلر و یا محلول هوای نوشادر باو

اضافه نمایند از این عمل رنگ او سبز مانند زمرد شود و این رنگ مبدل
بآبی آسمان گون می شود اگر اندکی آسید کلر هیدریک یعنی ترشی
نمک داخل نمایند ؛

اقسام کنین

بدانکه دو قسم دیگر از کنین یافت میشود که یکی را کنین بروت و دیگری را
کینیدیم نامند ؛ اما قسم اول که کنین بروت باشد یعنی کنین خام
جسمی است لزج چسبنده و مرکب است از کنین و سن کنین و الوان
و اوبانیکه در پوست کنه کنه یافت میشود ؛ اما قسم دوم که کینیدیم
نامند یک ثلث او کنین خالص است و چون بدون طعم میباشد
لهذا بعضی در اطفال بکار میبرند و من میگویم بواسطه آنکه اجزاء ترکیب
او بیشتر از کنین میباشد دیرتر و کمتر در بدن حل شده و لهذا مزاحم
معده میشود پس استعمال او جایز نیست ؛

سن کنین که جسم قلیائی دیگر کنه کنه است

اما سن کنین و او جسمی است سفید شفاف مانند شعاعهای بلور با اندک
تلخی مخصوصی و گاهی بدون طعم و محلول است در دویست و پنجاه مقابل خود
آب جوشان و بیشتر حل میشود و در دهنیات ثابت و فرار و در الکل
جوشان و این محلولات بغایت مرند و بسیار کم حل میگردند در اتر

کوگردی

کوگردی و چون او را در قرع ریخته گرم نمایند ذوب شده متصاعد
گردد بدون تجزیه شدن و این جسم یافت میشود در پوست کنه کنه
سفید و خاکستری و فرق میان این دو جسم آنست که کنین در اتر محلول است
و سن کنین نه چنانچه اگر این دو جسم را باهم مخلوط نموده در اتر بریزند
کنین محلول شده و سن کنین بحالت خود باقی ماند و همین است سبب
امتیاز این دو از یکدیگر و این جسم نیز با حموضات پیوسته میشود ؛
و یک جسم قلیائی دیگر پلیتیه نام که یکی از حکمای بزرگ طبیعی است
در طبقه از پوست کنه کنه که از آریکا می آورند یافت و نامید آریسین
ماخوذ از لغت آریکا و او جسمی است سفید و شفاف و بطعم عفص و تلخ
ولی عفوصتش بیشتر و محلول است در عرق و اتر و بحرارت آتش ذوب
شده و غیر فرار است و چون با جوهر گوگرد مخلوط نمایند شیئی بوجود
آید شبیه بآب پاچه سرد شده و با جوهر شوره سبز رنگ میشود ؛

بیان آنکه کنین افید از سایر اجسام قلیائی کن کینا است

و از این سه جسم آلکالوئید کن کینا که مذکور شد کنین سودبخش تر است
در علاج امراض و بدین جهة اطبا از سی سال قبل تا بحال مکررات
او را در امراض تجربه نموده اند تا آنکه یافتند امراضی را که در آنها سود

بخش است وشفا بخشند امراضی را که در آنها عفونت نافع است چنانچه در
مبحث خود خواهد آمد و قدر شربت او از یک الی چهل گندم است
بتدریج در یک شبانه روز ::

سن کینین قوت و نفع او خیلی کمتر از کینین میباشد و بدین جهه قلیل
الاستعمال و کمیاب است ولی چون ارزان تر از کینین است گاهی
بد و مخلوط و مغشوش میسازند و در این زمان یافته اند که در دفع نوبه باید
او را به مقابل کینین بکار برداشت ::

ایسین منفعت میکند در امراض و مستعمل اطبا نیست ::

بیان آنکه چرا کینین خالص استعمال نمیشود و همواره پیوسته با جوهر حامض بکار میبرند

بدانکه کینین و سن کینین خالص قلیل الاستعمال است زیرا که خالص آنها
خوب حل نشود و بدین جهه بزودی باعماق و اقاصی بدن نمیرسد
که اثر آن ظاهر شود و چنان یافته اند که بهتر آنست که مخلوط نمایند با ترشی
و بدین جهه است که اطبا همواره این دو جسم را مخلوط با جوهر گوگرد
بکار میبرند و این جوهر که الآن در ایران معروف بجوهر کنه میباشد
کینین پیوسته با جوهر گوگرد است که باصطلاح اهل شیمی سولفات دو کینین
مینامند و غالب شیشهای سولفات دو کینین که در اینجا یافت می شود

سر آنها

سر آنها مهر پلیتیه کا وانتو ممهور است تا آنکه نتوانند سر او را باز نموده چیز
دیگر مغشوش نمایند و اینگونه شیشهای سولفات دو کینین بهتر است از سایر
اگر چه در جاهای دیگر هم ترتیب میدهند ولی در نزد عموم ناس
از این کارخانه معتبرتر نیست ::

بیان اشیائیکه میتوان کینین را با آنها پیوند و مخلوط نمود

کینین را میتوان پیوند داد با جمیع حموضات مانند جوهر سرکه و جوهر
شوره و جوهر نمک و آسید فسفریک و ترشی لیمو و ترشی طرطیر و امثال
آنها ولی بجهة علاج امراض انفع از همه سولفات دو کینین است که بعبارة
اخری کینین پیوسته با جوهر گوگرد باشد و این نمک همیشه منجمد است مانند تار
ابریشم و طعم او بغایت مر است و چون او را گرم نمایند بحدی که حرارت
او بصد درجه رسد و در دست بمالند روشنائی از او احداث شود
و آب متعارف باید بسیار باشد تا در آن حل شود چنانچه یک جزء او به مقصد
جزء آب لازم دارد ولی در سی مقابل آب جوشش حل گردد و در
الکل دیرتر از آب و در اتر بسیار دیرتر محلول است و چون در هوا اندما
تفتیت اجزای او شده مانند غبار بروی هم ریزد ولی فرقی در خو
او بهم نمیرسد و چون خواهند که زیاد در آب حل شود باید که چند قطره جوهر

کوگرد بدان اضافه نمایند ::

طریق صنعت سولفات دوکنین یعنی جوهر سنه اول کنه کنه

طریق ساختن سولفات دوکنین بگیرند پوست کنه کنه زرد را قطعه
قطعه نموده در آب بخیسانند و مقابل هر دویست مثقال پوست کنه کنه
ده مثقال جوهر نمک اضافه نمایند و یکشبانه روز بدانحالت گذارند
پس مدت دو ساعت بجوشانند و صاف نمایند و این عمل را در آن
ثفلی که باقی میماند دو دفعه دیگر تکرار نمایند که جمیع سه دفعه شود مگر آنکه باید
مقدار جوهر نمک ثانی نصف آنچه در اول مرتبه بکار برده اند و ثالث
نصف ثانی باشد از این عمل کنین و سنکنین که در پوست کنه کنه است
در آن آبها حل شود آنگاه آنچه تصفیه شده است جمع نموده قدری
کربنات دوسود در او بریزند تا شروع بر سوب کردن نماید در اینحالت آن
ظرف را چنان بگذارند که حرکت نکند تا آنکه تمام او نیکو راسب شود
پس از آنکه تمام اجزا راسب شد آب وی را گرفته و خشکانیده
سحق نموده پنج الی شش دفعه الکل خالص گرم نموده بروی او بریزند
تا تمام کنین و سنکنین در آن الکل حل شود و هر دفعه صاف نمایند
بعد تمام این الکلها را جمع کرده و قدری جوهر گوگرد مخلوط با آب باو

اضافه نمو

اضافه نموده آنگاه تقطیر نمایند تا تمام الکل ها مقطر شود و آنچه در قرع
ماند سولفات دوکنین رنگین است و باید رنگ او را با زغال حیوانی
گرفت بدینطریق که هر دو را در آب گرم مخلوط نموده یکشبانه روز
بگذارند پس از آن در آب بسیار ممزوج نموده بجوشانند و در حین جوش
صاف نموده بگذارند تا سرد شود چون سرد شود سولفات دوکنین
منجمد خواهد شد ::

دستور ساختن جوهر کنه کنه بطریقی که مختار این زمان است

اما طریق دیگر در ساختن سولفات دوکنین که حال بیشتر معمول میباشد
آنست که بگیرند پوست کنه کنه را و قطعه قطعه نموده و در هشت مثل خود آب
خیسانیده چند قطره ترشی نمک در او ریخته بجوشانند و بعد صاف نموده
ثانیا بوزن اول آب و ترشی نمک بروی او ریخته بجوشانند
و این عمل را چند مرتبه مکرر فرمایند پس از آن آن مصفاها را جمع نموده قدری
آهک در او ریزند که ترشی او تمام شود دلیل از این عمل رسوبی حاصل آید
او را گرفته و فشرده بخشکانند و بعد عرقیکه در حین جوش باشد بروی
او ریخته و تقطیر کنند تا سه ربع آن عرق در قابله آید آنگاه در آن ربع
که در قرع است بقدری جوهر گوگرد بریزند که اندک ترش شود

و چون در اینوقت این عرق رنگین است باید رنگ او را باستعمال زغال حیوانی بگیرند پس از این عمل جیبی و آن عرق منجمد شود که سولفات دوکنین خالص است ؛

صفات جوهر گنه گنه خالص

اما صفات طبیعی سولفات دوکنین ملحیست سبک وزن و بسیار سفید مانند برف شبیه بسوزنهای بسیار نازک یا تار ابریشم قابل انحنا و انعطاف بدون رایحه و بطعم منتهایت تلخ و چون در ظرفی نموده بروی آتش نهند ذوب شود و بحرارت او بیشتر شود تجزیه شده بالتمام متصاعد گردد و محلول است در هفتصد و چهل مقابل آب سرد و در سی مقابل آب جوشیده و در اثر کوکردی غیر محلول و در هشتاد مقابل عرق سرد محلول و در عرق گرم کمتر محلول است و بسیار محلول میشود در جوهر گوگردی که با آب بسیار مخلوط باشد و این ملح ساخته شده است از دو قسمت کنین و یک قسمت جوهر گوگرد و هشت قسمت آب ؛

طریق حفظ جوهر گنه گنه

طریق حفظ سولفات دوکنین از فساد باید در شیشه نموده سر او را محکم ببندند و بهتر آنست که آن شیشه را با پارچه سیاهی بپیچند تا روشنائی در او راه

نیابد زیرا

نیابد زیرا که چون مدتی مجاور روشنائی باشد رنگ او زرد شده و قوت او کمتر گردد و از مجاورت هوا قدری از آن آبیکه در جرم اوست جزو هوا شده و شکفته مانند غبار بروی هم بریزد ولی این باعث ضعف قوة او نخواهد شد ؛

مقدار شربت جوهر گنه گنه

اما قدر شربت آن از یک الی چهل گندم است در مدت یک شبانه روز که بتدریج بخورانند و در اطفال رضیع از یک الی دو گندم و بجای شربت گنه گنه که مذکور خواهد شد در نقاهت امراض یک گندم او را میتوان استعمال نمود ؛

طریق استعمال جوهر گنه گنه

اما طریق استعمال و بهتر آنستکه حبها بکار برند یا آنکه با خمیر حبیده حب نموده یا در کاغذ پیچیده فرو برند و گاهی در آب مخلوط بجوهر گوگرد که اندک ترش باشد حل نموده مینوشانند و یا آنکه مقدار آب او را افزوده حقنه مینمایند و این قسم اخیر را در مواضعی بکار میبرند که نوشانیدن آن قدری مشکل باشد مثل صبیان و در نوبه غشی و نیز در صبیان ده گندم سولفات دوکنین را در دو الی سه مثقال روغن داخل نموده ابط و اربیه را بدو تدهین کنند ؛

موارد استعمال جوهر گنه گنه

اما موارد استعمال او اول در جمیع اقسام نوبه و در حمی متصل کاذب و درد اوجاع عصبانیکه بدوره آیند و درد وجع و ورم مخصوص مفاصل و در چند مرض دیگر مانند کزاز و طیفوس ولی در هیچیک از امراض اثر او مانند اثر در امراض متناوبه نیست و هنگام استعمال در هر مرض را در ضمن آن یاد کرده خواهد شد ؛

ترکیب جوهر گنه گنه با عرق و شراب و صفت شربت او

کاهی اورا با عرق و شراب ترکیب مینمایند و نیز شربتی از ان سازند ؛ اما ترکیب آن با عرق باید بقسمی نمود که در هر مثقالی از عرق یک گندم سولفات دوکینین باشد ؛ و ترکیب او با شراب آنست که در هر مینای از شراب دوازده گندم از این ملح داخل کنند ؛ صفت شربت او بگیرند سولفات دوکینین سی و دو گندم آب مقطر دو مثقال جوهر گوگرد هشت قطره در هاون زجاجی ممزوج و مخلوط نموده صد مثقال شیره قند بدو اضافه کرده بکار برند ؛

تدلیس اقسام اغشاش جوهر گنه گنه و شناختن هر یک از آنها

بدانکه کاهی سولفات دوکینین را مغشوش میسازند و دانستن نحو اغشاش او این است که اگر با جسم ستفری مغشوش نموده باشند چون در آب ترش بریزند بالتمام حل نخواهد شد و اگر بصمغ عربی یا سنکنین یا سولفاتهای

دیگر مانند سولفات دو [illegible] و غیره مغشوش کرده باشند در شصت مقابل وزن خود الکل بیست و یک درجه بفاصله یکساعت بالتمام محلول میکردد و چون بقند مغشوش بود از ریختن جوهر گوگرد بروی او سیاه گردد و نیز اگر بر روی آتش زغال بریزند رایحه احتراق قند از آن استشمام شود ولی غالبا مغشوش مینمایند با یک جسم قلیائی نباتی که از زان و تلخ است و از پوست درخت پیدا میشود که سالیسین مینامند پس اگر جوهر گوگرد خالص بروی سولفات دوکینین بریزند سرخ رنگ شود دلیل بر آنست که با جسم مذکور مخلوط میباشد و باید دانست که همیشه قدری سولفات دو سنکنین با سولفات دوکینین همراه است زیرا که مشکل است این جسم را بالتمام از او جدا نمایند پس اگر در صد قسمت او زیاده از سه الی چهار قسمت سولفات دوسنکنین نباشد سولفات دوکینین خالص است ؛

سایر املاح کینین

بدانکه ترکیبات کثیره از کینین ترتیب کرده و در کتب ادویه ضبط نموده اند که اکثر آنها خالی از فایده میباشد اما چون برخی از اطبا بعضی از آنها را بکار میبرند لهذا بنحو اختصار آنها را بیان می کنیم ؛

کینین پیوسته با ترشی تمر

اول سیترات دوکینین است یعنی کینین پیوسته با ترشی نمک طریق

صنعت آن بگیرند سولفات دوکینین صد جزء و محلول کنند در چهار صد جزء آب مقطری که در حین جوش باشد آنگاه سی جزء کلرور دو باریم اضافه نمایند از این عمل رسوبی حاصل شود پس آن رسوب را گرفته و محلول را بجوشانند تا آنکه نمکی در او منجمد گردد که ملح مزبور است و او پیدا شده است از یکجزء کینین و یکجزء ترشی نمک و بعضی اطبا او را بهتر از سولفات دوکینین دانسته اند اما تجربه نشده و بسیار گرانبهاتر از سولفات دوکینین میباشد ::

دویم ازطات دوکینین است طرز ساختن او چون طرز ساختن نمک مذکور میباشد مگر آنکه بجای کلرور دو باریم ازطات دو باریت داخل مینمایند ::

سیم قنفات دوکینین است و او حاصل میشود از اختلاط اسید قنفریک با کینین ::

کینین پیوسته با سم الفار

چهارم آرسنیات دوکینین یعنی کینین پیوسته با سم الفار و او جسمی است سفید و محلول در عرق و غیر محلول در آب :: طریق صنعت او بگیرند کینین خالص سه جزء و نیم سم الفار یکجزء آب مقطر سی دو جزء

جزء را باهم مخلوط و در شیشه نموده قدری جوشانده بگذارند سرد شود از این عمل جسم منجمدی حاصل شود که ملح مذکور است و او نمکی است سفید مانند نخهای پرطاوس و محلولست در آب جوش و چون آب سرد شود ثانیا منجمد گردد و قدری محلول است در عرق بسیار شد و محلول نیست در اثیر قدر شربت آن از یک الی چهار عشر گندم است که در آب بسیار حل نموده بنوشانند و چون سم الفار در نوبه نافع است لهذا این نمک را ترتیب داده اند تا آنکه دارای منفعت هر دو باشد ولی معلوم شد که چندان سودبخش نیست و نیز استعمال آن قدری احتیاط لازم دارد چون میشود که باعث ورم معده شود ::

کینین پیوسته با انتیمون

پنجم انتیمونیات دوکینین است یعنی کینین پیوسته با انتیمون و اگرچه گفته اند که این جسمی است سودبخش ولی نفع چندانی ندارد زیرا که بواسطه پیوند قوت کینین و انتیمون هر دو ضعیف میشود و چندان هم مستعمل نیست ::

کینین پیوسته با آهن و جوهر بادام تلخ

ششم فرسیانات دوکینین یعنی کینین پیوسته با آهن و جوهر بادام تلخ و او جسمی است زرد و بطعم تلخ و در عرق بسیار بسهولت و در آب اندک و بعسر محلولست   طریق صنعت آن بگیرند سولفات دوکینین چهار جزء

و فرتسیانات دو پطاس یکجزء اول سولفات دوکینین را در کمی آب
مخلوط نمایند بنحویکه اندک غلظتی داشته باشد آنگاه در شیشه کوچکی نموده
و فرتسیانات دو پطاس را نیز در کمی آب حل کرده و در آن شیشه ریخته
بروی آتش بگذارند که چند دقیقه بجوشد بعد برداشته بگذارند سرد شود
پس از سرد شدن رسوبی که پیدا میشود نمک مذکور میباشد آنگاه اورا
برگرفته و با آب گرم شسته بخشکانند و چون خواهند که منجمد شود در عرق
حل نموده و بحرارت ملایم عرق او را تصعید نموده منجمد می حاصل آید
و بعضی این نمک را در نوبه استعمال مینمایند و گفته اند در نوبه که درجه
حرارت بدن بسیار زیاد میشود بهتر از سلفات دوکینین است ولی
مشکل است که انفع از او باشد و در ایران هم کمیاب است ؛

کینین پیوسته با جوهر سرکه

هفتم استات دوکینین یعنی کینین پیوسته با جوهر سرکه و او جسمی است
سفید مانند صدف که بسهولت منجمد میشود بترکیب تارهای ابریشم طریق
ساختن او بگیرند کینین خالص مسحوق و مخلوط با آب نموده بجوشانند بعد قدری
جوهر سرکه اضافه نموده و در حین جوش صاف کرده بگذارند تا سرد
شود از این عمل جسمی در ته ظرف منجمد گردد که نمک مذکور است و ساخته

شده از

شده است از یکجزء کینین و یکجزء جوهر سرکه و یکجزء آب ؛

کینین پیوسته با ترشی طرطیر

هشتم طرطرات دوکینین یعنی کینین پیوسته با ترشی طرطیر طرز ساختن او
بگیرند سولفات دوکینین و طرطرات دوپوطاس و هر یک را جداگانه در آب
حل نموده بعد محلول سولفات دوکینین را بمحلول طرطرات دوپطاس
داخل نمایند رسوبی که حاصل شود نمک مذکور است ؛

کینین پیوسته با ترشی لیمو

نهم سیترات دوکینین است یعنی کینین پیوسته با ترشی لیمو صنعت آن
مثل ملح سابق است مگر آنکه باید بجای طرطرات دوپوطاس سیترات دو سود
بکار داشت ؛

کینین پیوسته با ترشی مازو

دهم تانات دوکینین است یعنی کینین پیوسته با ترشی غبار مازو و او گردی
سفید مایل بزردیست و اندک تلخ و در عرق بسیار و در آب اندک محلول
میشود و در صد جزء این نمک چهل و دو جزء کینین میباشد ؛

کینین پیوسته با ترشی سنبل الطیب

یازدهم والاریانات دوکینین یعنی کینین پیوسته با ترشی سنبل الطیب است
و او شیئی منجمدیست سفید مانند برف و تلخ و رایحه سنبل الطیب از او
استشمام کرده و محلولست در صد و ده مقابل خود آب سرد و چهل و دو جزء از
آب جوش و در عرق و روغن بادام و زیتون نیز محلول میشود طرز

ساختن او کینین را گرفته در عرق شد محلول نموده ترشی سنبل الطیب
درا و بریزند آنگاه دو مقابل وزن آن محلول آب اضافه نموده و بحرارت
ملایم رطوبت او را تصعید نمایند شیئی متحجری حاصل آید که جسم مذکور است
و بسیار سودمند است در جمیع امراض مثاوبه مانند سولفات دوکینین
در نوبه و سنبل الطیب در امراض اختلاجی چنانچه دوای مخصوص است
در وجع عصبانی که بدوره دایدآ و این نمک را تازه ترکیب نموده اند
و ده سال بیش نیست که استعمال آن اندک اندک شیوع یافته است
و قدر شربت تمام املاح مذکوره سوای ارسینیات دوکینین مانند
سولفات دوکینین است ؛

جهة یافتن و ترکیب نمودن املاح مذکوره را از کینین آنست که در اروپا
طبیعیون بسیار دانشمند یافت میشوند که همه میلشان بوسعت دادن
علم و عمل خودشان میباشد لهذا بفکر و امتحان ترکیبات مذکوره را
ترتیب نموده اند ؛

خاصیت و کیفیت جوهر کنه کنه و اثر او در بدن

از آنجائیکه سولفات دوکینین کثیر الوجود و الاستعمال و النفع است
و اطبا فعل و خواص او را میدانند که در بدن چیست لهذا در اینجا اولا خواص او را

بیان هم

بیان نموده و بعد شرح میدهیم خواص کنه کنه را ؛

بدانکه در بدو ظهور این دوا اطبا احتیاط مینمودند از استعمال او و از خوف
آنکه مبادا محدث سوء مزاج حار و ورم معده و کبد گردد و بجهة
فهمیدن فعل او که پس از ورود بمعده چه میکند اولا در غشاء مخاطی معده
که سالم بود امتحان نمودند دیدند که باعث ازدیاد حرکت خون و تورم
آن موضع نگشت و نیز بحیوانات قریب بانسان خورانیدند و بعد
آنها را تشریح نمودند هیچ علامت ورم و شدت حرارت در احشاء
آنها نیافتند بعلاوه در جراحات زرور نمودند در بعضی اندک سوزشی
احداث نمود و از پاشیدن او در قروح المی ظاهر نشد و از استعمال او
در جراحات بسیار کم اثرش ظاهر میشود چون قدری از سولفات دوکینین را
در دهن گذارند بی نهایت دهان را تلخ نموده و تا مدتی تلخی آن باقی ماند
زیرا که غالب اوقات آب دهن ترش و آزاد و حل نموده طعم و کیفیت آن در آلات ذائقه
و غدد بزاق و حلق و غشاء مخاطی آن اثر میکند و لهذا از دهن نیز قلیلی
باعضا منجذب میشود قبل از ورود بمعده ؛

و از این بیان چنان معلوم میشود که چون غیر طریق حب استعمال نمایند

اثر او زودتر از هنگامیکه بچیز دیگر مخلوط نموده باشند ظاهر خواهد شد
و بدین جهة است که هنگامیکه از برای طبیب فرصت نمانده باشد
مانند نوبه غشی و غیره خالص استعمال مینمایند و بهتر آنست که در اینوقت
در آبیکه اندک جوهر گوگرد داشته باشد حل نموده بنوشانند ؛

پس از ورود سولفات دوکنین بمعده اگر حالت ورمی مثل التهاب
و هیجان در معده و امعاء نباشد مریض هیچ احساسی از او نخواهد کرد
و نادراً در اشخاص ضعیف اندک گرمی در موضع معده ظاهر و غثیان
و تهوع رخ نماید و بسیار کم اتفاق افتاده که قی آورده و چنان نوشته اند
که گاهی موجب اندک پیچ و مغص امعاء میشود و در اشخاصیکه مبتلا بورم یکی
از احشاء هستند اندک اسهالی پدید آرد و پس از ورود بمعده بزودی
حل و منجذب باعضاء میشود چه همیشه ترشی در معده موجود است و چون
از معده و امعاء جذب شد در خون داخل و بمصاحبت او باعماق
و اقاصی بدن میرسد خصوص در کلیه و از آنجا بمصاحبت بول از بدن
خارج میشود چنانچه دو ساعت بعد از خوردن میتوان آنرا از بول
گرفت ؛

طریق گر

طریق گرفتن جوهر کنه کنه از بول

طریق گرفتن سولفات دوکنین از بول بجهة این عمل لازم است که اولا محلولی
ترتیب دهند بدین صفت بگیرند آب دویست و پنجاه جزو یود خالص دو جزو
یدور دو پطاسیوم هشت جزو اجزا را در آب محلول سازند و در هنگام
ضرورت چند قطره از او در بول بچکانند رسوبی نارنجی که او کنین
پیوسته باید است حاصل شود ؛

اثر جوهر کنه کنه در دوران دم

و از این نمک اثری در دوران خون در همه کس ظاهر نمیشود ولی
در بعضی اشخاص موجب بطوء دوران خون شده نبض چند قرعه بطی‌تر
میشود چنانچه من در چند نفر مشاهده نمودم که بعد از نیم ساعت از
خوردن بیست الی چهل گندم سولفات دوکنین نبض در هر دقیقه هشت
الی ده قرعه بطوء بهم رسانیده و این اختلاف دوران دم از اثر سولفات
دوکنین بر دم نیست بل اختلاف در کیفیت حرکت دم است ؛

اثر جوهر کنه کنه در بنیان عصبانی

اثر این جوهر در آلات عصبانی ظاهر میشود چنانچه در اکثر او پس از ورود بمعده و انجذاب
بسوی اعضاء چون بمصاحبت خون بدماغ رسد موجب ثقل سامعه سریع الزوالی
گردد یا دوار و تیرگی چشم حادث و گاه حالتی شبیه بمستی رخ نماید
که بزودی برطرف گشته و زایل میگردد که مریض و پرستاران او

که مجبر از این اثر دهشتناک مضطرب شوند اما عموما آنجائیکه زیاده از ده
گندم استعمال نشده باشد افعال مذکوره از سولفات دوکینین ظاهر
نمیشود بل ثقل سامعه تنها یا طنین عارض نماید که زیاد دوام نمیکند مگر
در اشخاصیکه علی الاتصال مقداری زیاد بخورند ؛

مشهور است که شخصی بجای طرطیر سه الی چهار مثقال سولفات
دوکینین را یکمرتبه خورد اول قی و تهوع و دوار بهم رسانید متعاقب آن حوال
بیهوشی و حرکت پیدا و هشت ساعت پس از انعقاد طبیبی بر بالین او
حاضر شد بدنرا سرد لب و بن ناخنها را کبود و نفس را بطئی و هوای خارجه را
متعفن آواز را حزین نبض را غیر منظم و ضعیف حدقه را گشاده قوه
سامعه و باصره را قریب بانعدام زبانرا سفید و آغشته برطوبت
لزج و تجمه در صورت و عطش مفرط یافت بکثرت مقوی با ضماد افیون
باو خورانید و امر نمود تا بدنرا بقوت دلاک نمایند تا آنکه اندک اندک بدن گرم
شد حرارت رفته او باز آمد و نبض سریع و قوی شده حالت اغما
و بیهوشی کمتر شد میل بغذا نمود و روز پنجم قادر بر برخاستن و راه رفتن
بود اما ضعف در باصره و سامعه او مدتی باقی ماند ؛

وازآنچه

و از آنچه بیان شد چنان مستفاد میشود که فعل سولفات دوکینین در صورتیکه
زیاده از قدر شربت بخورند مانند ادویه مضعفه است چنانچه یکی از حکمای
ایتالیا ازمی الگی بی نام معتقد است که عمل اکثر را در بدن مانند
استفراغ دم است بجهه افراط ؛

بیان آنکه اثر جوهر گنه گنه مختلف میشود بسبب اختلاف مقدار

باید دانست که هر دوائی را در بدن انسان افعال و خواص مخصوصی است
که مختلف میشود بسبب اختلاف زمان استعمال از صحت و مرض و نیز
مختلف میشود بسبب اختلاف مقدار شربت از قلت و کثرت مثل آنکه
اگر سه الی شش گندم از این نمک بخورانند و بیش از این ندهند اعم
از آنکه در حالت صحت یا مرض باشد زیاد میکند حرکت قلب و تنفس را
و قوت میدهد بعضلات بدنرا چنانچه اگر در این وقت حرکتی ناشی شود
معلوم گردد که قوت او بیش از پیش است و چون زیاده از بیست گندم
در دوازده ساعت خورند تأثیر او برعکس است یعنی مورث ضعف
جمیع بدن گردد پس باید طبیب از این تأثیر سولفات دوکینین مخبر باشد
تا آنکه زیاده از قدر شربت استعمال نکند اگرچه در بعضی امراض لازم شود
که روزی یکمثقال بدهند ولی در غیر هنگام ضرورت که طبیب را فرصت باشد

اثر جوهر کنه کنه در حیوانات

در بجهة دانستن فعل سولفات دوکنین در حیوانات ژی اکمی بی و چند
نفر دیکر از حکما در خرکوش خانکی و سک و امثال اینها امتحان نمودند و
چنان یافتند که چهل الی پنجاه کندم ازاین نمک هلاک میکند خرکوش
خانکی را و زودتر بهلاکت میرساند اکر در الکل یا عرق تند حل نموده
بنوشانند و عوارضیکه قبل از هلاکت روی میدهد اولا بیحرکت افتاده
حدقه متسع و اطراف مرتعش عضلات صورت و اواسط بدن متشنج شود
و خون رقیق و سیاه شده آنگاه هلاک شود ؛

چهل سال متجاوز است که اطبا معرفت بهم رسانیده اند که سولفات
دوکنین از جمله ادویه مسکنه است و بدین جهة بعضی کفته اند که مخدر است و
و زمان معتدی است که اثر او در عمل قلب ظاهر شده ؛ اما قبل از این
جمهور متقدما از مسکنیتش نمیدانستند ولی حال از کثرت تجربه و ملاحظه دیکر
مجال انکار باقی نمانده منکری ندارد ؛ پس میکوییم که چون
سولفات دوکنین را بمقدار کم استعمال نمایند در ابتدا تحریک اعمال
دماغی نموده و آنها را برانکیزاند و آنجا که چند روز متوالی استعمال شود

کسل و ضعف

کسل و ضعف عمل دماغ شود خاصه اکر بمقدار ترتیب و نیز افزوده
باشند ؛ و چون یکمرتبه اکثار نمایند که دفعة مقدار کثیری بخورند
وارد شود تغییر و حدتی در اعمال دماغ احداث کنند که بزودی
رفع شود ؛ بخلاف اکر در زمان کثیری متدرجا استعمال کنند
عمل دماغ را ضعیف کنند ؛

چون کنین و سن کنین خالص و سولفات دو سن کنین قلیل النفع والاستعمال است
لهذا امتحان چندان نکرده اند و فعل آنها را کمتر میدانند ولی احتمال
کلی میرود که فعل آنها نیز چون سولفات دوکنین باشد اما ضعیفتر ؛

اثر و خاصیت پوست کنه کنه

اما فعل پوست کنه کنه که دارا و کنین و سن کنین و آهک و تنه و نشاسته
و صمغ یافت میشود چون اجزا طبیعی او زیاده از سولفات دوکنین است
البته باید که فعل طبیعی او نیز زیاده از سولفات دوکنین باشد ؛

بدانکه چون مطبوخ مسحوق او را در غشاء مخاطی سالم و مجروح بکار برند
اثری ننموده و آن عضو هیچ جه متالم نکردد همچنین پس از برداشتن
غشاء ظاهری جلد ظاهر بواسطه مشمع ذراریح اکر بطریق مذکور
استعمال نمایند هیچ اثری نخواهد نمود ولی چون در جراحات نمانقرایالی

و عفونت می‌نمند تنوع چی را که حیات در آنها باقی است تقویت نموده
تعفن آنها را که متعفن شده باشد زایل نماید و چون مسحوق او را با آب
مخلوط کنند آن آب را بسیار کمتر از سولفات دو کینین تلخ سازد ولی
طعم مکروهی پیدا کند که اندکی مهوّع است و چون بمعده وارد گشت
تیج و مغصی در او حادث و میل بقی و گاهی قی عارض نماید و دردی
که گاه ضعیف گاه شدید است در شکم ظاهر شود و بدین واسطه است
که بعضی نمی‌توانند خورد و چون از معده بامعاء وارد شود گاهی
احداث درد و اسهال نماید ولی غالباً یبوست احداث کند اما اگر
حالت ورمی در امعاء بود مغص و اسهال او بیشتر از سولفات دو کینین است
اما مانند سولفات دو کینین موجب تعجیل حرکت قلب نمیشود اگر چه کینین
در او موجود است زیرا که کینین او اندک و هرگز بمقداری خورده
نخواهد شد که مقدار کینین بحد تام رسیده مورث این عرض گردد و در بعضی
مورث طنین و سیاهی چشم و درد سر میشود اما قدر شربت او از دو
الی بیست گندم است ⁂
موارد استعمال او اول در مواضعیکه منظور تقویت باشد در نوبه بیمار

کم بکار

کم بکار میبرند زیرا که بمقدار کم غیر نافع و بمقدار تام تحمل او مشکل است دوم
در جراحات عفنه جهت دفع عفونت آنها که بغایت سودمند است
خصوص طبقه مسرح او که در آن جراحات زرد و یا چنانچه موضع را بشویند
نسخ و ترکیبات پوست کنه کنه
اما نسخ ترکیبات او صفت ضماد بگیرند آرد جو چهل مثقال آب قراح صد
مثقال مسحوق پوست کنه کنه خاکستری شش مثقال اجزا را طبخ نموده بگذارند
سرد شود آنگاه دو مثقال کافور اضافه نموده بکار برند صفت نسخه جهت تقویت
ورم ماندن اشیه بگیرند زعفران مسحوق پوست کنه کنه مسحوق بالمساوی
مخلوط نموده استعمال کنند صفت قرص او بگیرند پوست کنه کنه خاکستری
مسحوق دو مثقال دارچینی مسحوق بیست گندم قند پانزده مثقال باضافه
صمغی یا چیز چسبنده دیگر قرصها سازند که هر یک بیست گندم وزن
داشته باشند ⁂
نقوع و مطبوخ پوست کنه کنه
و از پوست کنه کنه تیزان ترتیب میدهند و این لفظی است فرانسوی
و معنی آنست که از ادویه ترتیب میدهند جهت نوشانیدن مریض مانند
ماء الشعیر و آب جلاب و امثال آنها و محتمل که مقصود از او جلاب معروف
باشد قسمی آنست که پوست کنه کنه را گرفته قطعه قطعه نموده در آب سرد یا آب

جوش نقوع کنند و یا آنکه مطبوخ نموده بکار میبرند و عمل این سه مختلف میشود قسم اول را که با آب سرد نقوع میکنند قوت او بسیار اندکست زیراکه چنانچه ذکر شد کینین و سنکینین در آب سرد بسیار کم محلول میشود پس اگر مطبوخ سازند آن دو جسم بیشتر حل خواهد شد و مطبوخ او تا گرم است صاف و چون اندک سرد شود کدر و رسوب بهم رساند و در اینوقت نشاید که او را صاف نموده بنوشانند زیراکه غالب قوت آن در این رسوبست و انها گرفته میشود و قسم ثانی یعنی نقوع کرده با آب جوش را قوت میانه این دو میباشد ولی در تفلیکه از این سه قسم میماند هنوز قوت باقی است و چنانچه قبل ذکر رفت اگر اندک ترشی بآنها داخل کنند قوی تر خواهد شد بواسطه بیشتر حل شدن این اجسام قلیائی و قدر شربت بدین دستور از دو الی شش مثقال است که دو سه مرتبه آب نقوع یا مطبوخ نموده در مدت یک شبانه روز بنوشانند و جهة استعمال او در جراحات و حقن باید ضعف آنچه بیان شد بکار برند یعنی از شش الی دوازده مثقال ؛

طریق اخذ خلاصه پوست کنه کنه

و از پوست کنه کنه اکثر میسازند یعنی خلاصه او را اخراج می کنند

بتو لازد

چونکه درا و اجزای بیفایده میباشد حکمای طبیعی خلاصه او را از اشیاء زائده بدو قسم جدا کنند قسمی با مداد عرق و دیگر باعانت آب و هر یک را با آن اسم خوانند ؛ صفت خلاصه عرقی بگیرند مسحوق پوست کنه کنه در عرق بسیار شدید ریخته مدتی گذاشته و بعد صاف نموده آن مصفا را با آتش ملایم تقطیر کنند تا آنچه رطوبت خالص اوست مقطر شود پس آنچه در قرع مانده اندک اندک بحرارت بسیار ملایم بخشکانند که او خلاصه عرقیست ؛ صفت خلاصه آبی بگیرند پوست خاکستری یکجزء آب بیشتر جزء اول آن پوست را ریزه ریزه و در آب ریخته یکربع ساعت بجوشانند بعد آن آب را گرفته بتجدید عمل کنند آنگاه این دو آب را بیکدیگر مخلوط نموده در موضعی بدون اینکه حرکت دهند بگذارند از ثفل جسمی در ته ظرف بماند او را گرفته و آن آب صاف را تقطیر کنند تا تمام رطوبت مقطر شود بعد آنچه در قرع میماند گرفته نگاه دارند که اکثره مذکور است و از شش جزء پوست کنه کنه خاکستری میتوان یکجزء خلاصه اخذ نمود و قدر شربت آن روزی تا بیست گندم است و بجهة اطفال حب با رب و را که با اضافه قند و آب ترتیب داده باشند بقسمیکه در هر شش مثقال او یک گندم اکثره

باشد بکار برند ؛

صفت عرق پوست کنه کنه

ونیز عرق وشرابی از این پوست ترتیب میدهند طریق ترتیب او
با عرق بر دو قسم است یکی ساده ودیگری مرکب صفت عرق ساده
بگیرند پوست کنه کنه خاکستری یکجزء و دو پنج جزء الکل یعنی عرق
پنجاه وشش درجه ریخته مدت پانزده روز بگذارند پس صاف نموده
بکار برند و این عرق دوائی است نیکو مقوی و استعمال میشود در
مواضعیکه منظور تقویت باشد و در نوبه کم میدهند زیرا که عرق مضرات
مر نوبه را و حال آنکه باید مقدار کثیری از این دوا بکار داشت تا قطع
نوبه شود ولی پس از علاج نوبه تا دو هفته هر صبح و شام نوشیدن
یک الی دو مثقال این دوا سخت سودبخش است ؛

صفت عرقی مرکب او که شراب هوکسام مینامند بنام طبیب بزرگی
که ترتیب داده وخوش طعم تر از قسم ساده است آنست که بگیرند مسحوق پوست
کنه کنه سرخ دوازده مثقال پوست نارنجی که بیشترین نکرزده باشند
که تلخی او را گرفته باشند سه مثقال ریشه شجر الیتین تلخی دینانی که لوفت الکبیر
باشد دو مثقال زعفران یکمثقال عرق پنجاه وشش درجه دویست

مثقال ا

مثقال اجزا را مخلوط و بطریق مذکور در قسم ساده ترتیب دهند و استعمال
او چون قسم اول است ؛

صفت شراب پوست کنه کنه

ترتیب او با شراب که هم شراب کنه کنه گویند بر دو قسم است یکی ساده
و دیگری مرکب صفت شراب ساده بگیرند پوست کنه کنه خاکستری
یکجزء شراب خوب شانزده جزء عرق پنجاه وشش درجه دو جزء اول
پوست کنه کنه را پاره پاره و مخلوط بعرق نموده بعد از بیست و چهار ساعت
شراب را بدو اضافه نمایند و بعد از هشت یوم دیگر صاف کنند که از این
عمل تمام قوت پوست کنه کنه در شراب رود زیرا که بواسطه آن عرق
اول و آن ماده عرقیکه در شراب است و آنمقدار شرابیکه جهة محلول
شدن اجزا کنه کنه لازم است در خود شراب مهیا شد اجزاء پوست
کنه کنه در شراب محلول شود و چون از این عمل کنه کنه رنگ شراب را گرفته
و تمام می کند لهذا بهتر آنست که از ابتدا شراب سفید بکار برند ؛
اما موارد استعمال او مانند عرق پوست کنه کنه است یعنی در نقاهت
جمیع امراض بخصوص نوبه زیرا که رفع میکند آن ضعفی را که در قوی
بهم رسیده که گاهی سبب میشود عود و دوا نکس مرض را ؛

اما صفت شراب مرکب کنه کنه که شراب سیکنین مینامند بنام دواسازی
که ترکیب نموده بگیرند شراب سفید شده سه جزء عرق پوست
کنه کنه زرد دویست و پنجاه جزء عرق افیون نه جزء بطریق مذکور ترتیب
دهند و در هر چهل مثقال از این شراب قریب بیست گندم کنین
میباشد و هنگام استعمال او صبح در خلاء معده از دو الی پنج
مثقال است ؛

اشیائیکه استعمال آنها با پوست کنه کنه جایز نیست

اما اشیائیکه استعمال آنها با پوست کنه کنه ممنوع است محلول هوای
نوشادر آب آهک کربنات دو پطاس انتیمون شکر سرب دارا شکسته
سنگ جهنم مازو و امثال او ؛

اشیائیکه استعمال آنها با جوهر کنه کنه جایز نیست

اما اشیائیکه استعمال آنها با سولفات دو کینین ممنوع است جمیع قلیاهای
پیوسته با هوای زغالی آب آهک ترشی طرطیر خود طرطیر و تمام محلولات
نباتی که در آنها تنه میباشد که بعبارة عربی عفوصه باشد از قبیل آب
مازو و قهوه و چای و امثال اینها ؛

و از آنچه ذکر شد در خصوص کنه کنه و جوهریات او و املاحیکه از آن ترکیب
مینمایند چنان استفاده میشود که باید تا بحال هر یک از آنها بمراة کثیره

امتحان و تجربه

امتحان و تجربه شده باشد که بیان آنها در اینمقام موجب طول کلام است
چنانچه میتوان در چندین کتاب تفصیل آنها را شرح داد ؛

بدانکه در این عصر اهل علوم مملکت اروپا چون مطلب و مسئله جدیدی
پیدا نمایند یا تجربه تازه کنند چاپ نموده و در تمام آن مملکت منتشر
میسازند و غالب کتب مدونه بدین قسم بعضی از مسائل آنها خالی از
فایده میباشد زیرا که امتحان و تجربه و اظهار و ایضاح مطالب علمی
خالی از شک و ریب کار هر کسی نیست چه این کاریست بس بزرگ
و عقول جمیع مردم قابل ادراک اینمقام نمیباشند مثل آنکه در باب خواص
و محل استعمال املاح کنین زیاد نوشته اند بلکه در بعضی مواضع انسب
از سولفات دو کینین دانسته و حال آنکه سولفات دو کینین معتبرتر از آنهاست
و در موارد استعمال آنها نیز نافع است بخلاف سایر املاح و نیز در
جمیع اسنان میتوان بکار برد حتی در صبیان که چون محتاج شوند بدون
خوف یک الی دو گندم او را استعمال نمایند ؛

در مملکت نیکی دینا که درخت کنه کنه یافت میشود چون زاکون دولتی
آنها بسیار بی نظم است پوست درخت کنه کنه که در جنگل است جمیع

نمایند و تا هنوز بخیال نیفتاده اند که آن اشجار را بوستانی نمایند و بدین جهة است که از صد سال قبل تا کنون آن درخت‌ها بسیار کم شده است و حال بجهة پیدا کردن آنها باید که مسافت بعیدی از جنگل‌ها را طی کنند ::

حکمای اروپا چند مرتبه بآنها اعلام نموده اند که حیف است درخت باین کثیر النفعی را غرس ننمود چه در آنجا چه در سایر ممالک ::

دولت انگلیس و هلاند از بیست سال قبل تا کنون اهتمام زیاد نمودند که تخم درخت کنه کنه را بدست آورده در هند و در جزیره جاوا بکارند و این عمل بسیار مشکل بود چونکه در ینکی دنیا منع مینمودند که تخم آن درخت یا قلمه او را از آن خاک بیرون برند اما آخر الامر با هزار مشقت بدست آوردند و او را در جنوب و شمال هند قریب بشهر اوتاکاموند و جبل نیمالیا غرس نموده و حال در این دو موضع بیشتر از پنجاه هزار درخت کنه کنه دارند ::

همچنین دولت هلاند در جزیره جاوا زیاده از سی هزار از این درخت غرس نموده :: آیا آن درخت‌های کنه کنه که دور از موطن خود درسته

میشود و بوستانی میشد اجسام قلیائی کنه کنه در آنها هست یا نه بلی همان اجسام را در آنها پیدا نموده اند چنانچه احتمال کلی میرود که بیست سال دیگر از هند و جزیره جاوا کنه کنه بتمام عالم منتشر شود ::

از آنچه گفتیم در خصوص هوای آن مواضعی از ینگی دنیا که کنه کنه در آنجا میروید معلوم است که هوای آنجا بسیار شبیه است با هوای گیلان و مازندران و میتوان حکم نمود که اگر اهل ایران در این دو موضع آن درخت را غرس کنند بهتر و سهلتر از آنچه در هند بعمل می آید عمل خواهد آمد چه هوای این مواضع را مناسبت بیشتر است با آن درخت و اگر چنین کنند یقین منافع کثیره از او خواهند یافت و الله اعلم

بالصواب

مخفی نماند که امراضی که کنه کنه در آنها مستعمل است
بر دو قسم است اول حقیقی که کنه کنه مخصوص
باوست و او را اصنافست دویم امراض تبعیت
که کنه کنه در آنها استعمال میشود اما مخصوص باو نیست

بدانکه باعث کنه کنه امر مهم عظیم و ترقی متینی است جهة علاج امراض و چون مسائل تمام اجزاء علم طب بیکدیگر مربوط است لهذا پیدا شدن کنه کنه باعث شد در شناختن طبیعت بعضی از امراض را ::

این است و جز این نیست که جهة شناختن طبیعت امراض بهتر آنست که بدانند آن امراض بچه دوائی علاج می پذیرد پس هر چند مرض که بیک دوا علاج یابد شکی نیست که در طبیعت نیز شریکند چنانچه بعضی از امراض که در علامات هیچ شرکت و شباهتی با یکدیگر ندارند ولی سبب و طبیعت آنها یکی است مثلاً صداعی که بدوره و نوبه معین آید و حمی دائر و حمی متصل کاذب که ذکر خواهد شد با وجود آنکه هر یک از آنها را علامات مخصوص میباشد ولی هر سه مرض در سبب و طبیعت شریکند زیرا که در دو سه یوم بیک دوا علاج پذیرند پس از این بیان چنان مستفاد میشود

بعضی از

که بعضی از امراض است که از یک جنس میباشند اگر چه علامات آنها بظاهر با یکدیگر بسیار مختلف باشد و امراضی که بکنه کنه علاج میشود مرض کنه کنه مینامند ::

پس بعد از بیان حقیقت کنه کنه اولاً لازم است تعریف آن امراض و طریق تشخیص آنها و تعیین هنگام استعمال کنه کنه و مقدار شربت او و این بیانات بسیار سودمند خواهد بود برای اهالی ایران زیرا که غالب این امراض بهلاکت می انجامد و در ایران کثیر الوقوع و بدوای دیگر عسر العلاج است ::

اگر چه منفعت کنه کنه در نوبه یکصد و پنجاه سال قبل معلوم شد ولی اثر او را در حمی متصل کاذب اندک زمانی است که یافته اند و همچنان معلوم میشود که این حمی را قدما شناخته بودند چنانچه از کتابیکه بقراط در امراض وبائی و عمومی نوشته است چنان بر می آید که در آنزمان در یونان حمی متصلی بغیر از مطبقه و محرقه بوده است و آن حمی هنوز در یونان باقی است و در اکثر از آنکه که هر ساله نوبه در آنجا هست نیز یافت میشود ::

و تمام اطبائیکه بعد از بقراط نوشته اند این حمی را حقیقت و طبیعت او را

نشناختند تا آنکه طبیب نمساوی تُرُتی نام تحقیق شناخت که آن حمی
از جنس نوبه است و قبل از تشخیص او آن حمی را بفصد و مسهل و مقیی علاج
مینمودند مانند مطبقه و محرقه تا آنکه طبیب مذکور را اثبات نمود که این نوع علاج
در این قسم حمی مضر است و علاج حقیقی او نوشانیدن جوهر کنه کنه است
و رساله در اینباب نگاشت که مدت پنجاه سال در مملکت اروپا چندان
معتبر نبود تا بیست سال پیش از این بر اطبای فرانسه و انگلیس که در افریکا
و هند بودند معلوم شد که حقیقت این مرض همان است که ترتی بیان کرده
پس از این اندک اندک طرز علاج معموله خود را که بمسهل و مقیی و فصد و استعمال
کلمل و ارسال علق بود بتبدیل بنوشانیدن سولفات دوکینین نمودند و
در اندک زمانی معلوم شد که از این طرز علاج مبتلایان بدین مرض بیشتر و
زودتر شفا یافتند چنانچه اگر از طرز علاج اول سه عشر از مبتلایان
بدین حمی تلف میشدند از این طرز علاج زیاده از نیم عشر شربت مرگ نمینوشیدند
و بدین جهة چنان مینماید که باید اولا تعریف و تشخیص این حمی را بیان نمود
و بعد بذکر سایر امراض کنه کنه پرداخت چون اهم از سایر این قسم امراض است
ولی بجهة بیان حقیقت او لازم است که اولا حمای نائبه یعنی مرضی را

که زمان

که زمان اشتداد و زمان فترتی هست شرح داده پس از او حمای متصل
کاذبی را که اول ترتی شناخت فیبور پوسودوکنتی نو نامید تعریف نمود

اما صنف اول

حمی دائر یا نائب

حمی دائری که فیبور آن ترمیتان نامند بدانکه بدین اسم خوانند صنفی
از حمیات را که در آن نوبت و دوره ایست که بر میگردد بوقت
معین مقابل وقت اول و میان این دو نوبت زمان آسوده گی است
که او را زمان فترت گویند و طول زمان فترت مختلف میباشد
که گاه کم و گاه زیاد است و بجهة اختلاف طول زمان فترت حمی نائبه
منقسم بچند قسم میشود ؛

اقسام نوبها

بدانکه اهل اروپا در انقسام نوبها باقسام ماده مرض را که از صفرا یا بلغم و غیره
باشد ملاحظه نکنند بلکه در نزد ایشان زمان اخذ و ترک نوبه معتبر است
و سبب را در جمیع واحد دانند و این اختلاف زمان اخذ و ترک را
امری عارض و طاری دانند ؛ پس هر وقتیکه نوبه را دوره معین
و فترت را طول مخصوصی باشد او را بنام خاصی خوانند نه آنکه اختلاف
ادوار را بواسطه اختلاف ماده و طبیعت او دانند ؛

مثلا چون شبانه روزی یک نوبت آید کوتی دی ین نامند که بفارسی
همه روزه و بعربی مواظبه خوانند ؛

و چون در سه روز دو نوبت آید تی ارس و بفارسی دو یک و بعربی
غب گویند و لفظ غب در اینمقام مناسب تر است از تی ارس چه او
بمعنی دو یک و این بمعنی سه یک میباشد و فی الحقیقه این قسم نوبه
دو روز یکمرتبه مبتلا میکند نه سه روز یکدفعه ؛ اما چون اطبای اروپا
نوبه اول و زمان فترت و اخذ نوبه ثانی را ملاحظه نموده زاید بر دو روز
و قریب به سه روز یافته اند لهذا تی ارس گفته اند ؛

و چون چهار روز دو نوبت آید که مدت زمان فترت مابین دو نوبه
تقریبا دو روز باشد اطبای اروپا نوبه ثانی را هم اخذ نموده کارت
گفته اند یعنی چهار روزه دو روز بملاحظه زمان فترت و دو روز
بملاحظه نوبتین مانند آنکه بعربی ربع خوانند و در اینمقام همان ایرادی
که بر اطبای اروپا وارد است بر مستعمل لفظ ربع و قدما نیز وارد است
چه حقیقه نوبه ثانی را نباید ملاحظه نمود زیرا که ابتدای دوره و نوبه دیگر است
و اسم حقیقی و مناسب این قسم نوبه همان است که بفارسی مشهور به یک میانه شد ؛

اما چون

اما چون آنها اصطلاح علمی و معمول به جمیع اطبا گشته تغییر آنها جایز نیست ؛

و چون پنج روز دو نوبه بیاید خمس گویند و چون شش روز دو نوبه آید
سدس گویند و بکذا اقسامی که اگر واقعیت داشته باشد بسیار کم دیده
میشود مانند سبع و ثمن و تسع و عشر و خمسه عشر الی شهریه که ماهی دو نوبت
آید و شهرین و ثلاثه اشهر و سالیانه ؛

فرانک که از مشاهیر اطبای نمسه است اقسامی از نوبه را که زمان فترت
مابین آنها بسیار طویل میباشد و سایر اطبا ضبط نموده اند همه را در دفتر
ثبت و ضبط نموده است اما حقیقه همان است که ذکر شد یعنی بعد از
مواظبه و غب و ربع سایر اقسام بسیار نادر الوقوع است چنانچه
بعضی زاید از سه قسم مذکور قائل نیستند ؛

اقسام دیگری از نوبه ضبط نموده اند که نمیتوان در ردیف اقسام مذکوره
محسوب و بیان نمود چه اقسام ثلاث مذکور اصول اقسام و اینها از تضعیف
و ترکیب آنها حاصل میشوند ؛

مثلا چون شبانه روزی دو نوبه آید او را دوبل کوتی دی ین گویند
یعنی مضاعف همه روزه و باشد که زمان فترت مابین نوبه اول و ثانی واضح

و آشکار بود و بسیار نادر الوقوع است ؛

دیگر آنکه شبانه روزی نوبه آید با اختلاف و عدم انتظام ادوار نوب در زمان معینی از ایام متوالیه بدین قسم که نوبه اول با سیم و دویم با چهارم مشابه بود با آنکه در همان ساعت از روز عارض شود یا آنکه در شدت و ضعف مساوی باشد یا آنکه بنسبت بعلامت مخصوصی مشترک بوند و این قسم را دوبل تی ارس گفته اند یعنی مضاعف غب ؛

حقیقة این مرض قسمی از نوبه همه روزه است که رفتار او بدین نهج باشد که نوائب ایام وتر و نوائب ایام زوج باهم مشابه و مساویست ؛ و این قسم است که قدما شطر الغب گفته اند یعنی بعض یا نصف و این اصطلاح ترجمه اسم یونانی است که بقراط مسمی نموده است زیرا که در تصنیفات او این قسم از نوبه را هِمی تریتیه خوانده و هِمی بمعنی نصف یا بعض و تریتیه بمعنی غب است ؛

وگفته اند که قسم دیگر از غب میباشد که در ایام وتر دو نوبه و در ایام زوج یکنوبه آید و این قسم را تریپل تی ارس نامیده اند یعنی ثلاثه امثال غب زیرا که گویا سه غب است که باهم ترکیب شده یکی آنکه در ایام

زوج آ

زوج آید و دو دیگر که در ایام وتر عارض شود ولی در کتب مدونه از پنجاه سال قبل تا کنون بیان تامی از این قسم ضبط نشده است ؛

در ربع نیز اقسامی قائل شده اند مثلا چون در هر روز دوره دو نوبه آید او را دوبل کارت گویند یعنی مضاعف ربع و زمان فترت او چون ربع خالص باشد ؛

و چون در چهار روز سه نوبه عارض شود بدین نحو که روز اول و دویم و چهارم و پنجم نوبه آید و روز سیم و ششم زمان فترت باشد او را کارت ران ورسه گویند یعنی ربع معکوس ؛ و ادوار این نوبه از حیثیت شدت و ضعف مختلف میباشد بدین نحو که نوبه اول با سیم و دویم با چهارم مشابه و مساویست و این قسم بیشتر از سایر اقسام دیده شده است ؛ و چون در ربع حقیقی یک روز زمان اخذ و حمی و دو روز زمان فترتست و درین قسم بعکس که دو روز زمان اخذ و یک روز زمان فترت میشود لهذا کارت ران ورسه گفته اند یعنی ربع معکوس ؛

و چون شبانه روزی نوبه آید مانند نوبه همه روزه با اختلاف ادوار

وعدم تشابه نوب از حیثیت شدت وضعف وتقدیم وتاخیر زمان
بروز او را ترِ پِل کارت گویند یعنی ثلاثه امثال ربع یا سه ربع زیرا
که این قسم از ترکیب سه دوره ربعی حاصل میشود چنانچه هر یک
از سه نوبه اول که ابتدای دوره ربعی است با هر یک از سه نوبه آتیه
که دوره ثانی ربعی است نسبت شان از حیثیت تشابه نسبت ربع
خالص است زیرا که نوبه اول با چهارم ودویم با پنجم وسیم با ششم
متشابه ومتساوی اند وعلی هذا القیاس ادوار عارض میشود تا آنکه رفع گردد ؛

ونیز اقسام مرکبه نوب را بنحو دیگر تقسیم نموده وفیبور دُوبلِه
گفته اند یعنی حمی تضعیف شده ؛

مثلا غب تضعیف شده که تِی اِرسِن دُوبلِه نامند آنستکه در هر روز
دوره دو نوبه آید وزمان فترت او مانند غب خالص باشد ؛

هم چنین کارت دُوبلِه یعنی ربع تضعیف شده آنستکه در هر روز
دوره دو نوبه آید وزمان فترت او چون ربع خالص باشد ؛

ونیز قسم دیگری از نوبه سه یک ضبط نموده اند بدین نحو که در هر روز
دوره سه نوبه آید واو را کارت ترِ پِل گویند یعنی ربع ثلاثه امثال

یا سه چندان شده زیرا که سه ربع است که دوره آنها دیگر روز واقع شده
وزمان فترت او چون ربع خالص است ؛

بدانکه از اقسام مرکبه متضاعف غب که بعبارة اخری شطر الغب باشد
بسیار یافت میشود ؛ واز اقسام مرکبه ربع متضاعف ربع گاه
دیده شده است وسایر اقسام بسیار نادر الوقوع میباشد چنانچه
سِناک که از مشاهیر اطباء بوده قائل بعروض اقسام مرکبه غب وربع
نبوده مگر دو قسم مذکور ؛

ونیز حمی نائبه را تقسیم نموده اند بحسب اختلاف مدت زمان فترت
از انتظام وعدم انتظام ؛

پس چون دوره نوبه همیشه در ساعت ووقت معینی از شبانه روز
آید او را فیبور رِگولِه خوانند یعنی حمی مرتب ومنتظم ؛

وچون ادوار نوبه با فترات وهیجانات غیر منتظم وبدون قاعده باشد
یعنی که نوبه او را در تمام اوقات شب وروز وقت معینی نباشد
او را فیبور اِرّاتیک گویند یعنی نوبه ناهموار ومختلف یا عدیم
الانتظام ؛

وچون دوره نوبه پیش از وقت پیش آید که زمان فترت باین
دو نوبه قصیرتر گردد او را فیبور آن تی سیپانت گویند یعنی حمی
پیش افتاده ؛

وچو سر نوبت نوبه بعد از زمان پیش آید که بعبارة اخری طول زمان
فترت کم کم زیادتر گردد او را فیبور ریتاردانت نامند یعنی حمی
درنگیده یا عقب افتاده ؛

وچون قبل از اتمام نوبه اول نوبه ثانی ابتدا کند او را فیبور سوب
انترانت خوانند یعنی حمی متداخله و باشد که درین قسم مقارن مفارقت
نوبه اول نوبه ثانی ابتدا کند و او را نوبه بهم پیوسته گویند ؛

و نیز این حمی را تقسیم نموده اند بحسب اختلاف زمان فترت
از حیثیت تام و ناقص بودن آن زمان ؛

پس چون زمان فترت تام باشد یعنی که در آنوقت هیچ علامتی از
مرض باقی نماند او را فیبور آن ترمیتان نامند یعنی حمی دائره
و نائبه ؛ وچون زمان فترت ناقص بود یعنی که در آن
زمان علامات یا اعراض چندی از قبیل حمی خفیف و غیره باقی ماند

کبعبارة

که بعبارة اخری بصورت حمی متصل بود ولی شدت و ضعف بهم رساند
او را حمی باسکون نامند ؛ و باشد که شدت و ضعف این حمی
ظاهر نگردد در آنوقت او را فیبور پوسودو کنتنو نامند یعنی حمی
متصل کاذب ؛

وگاه این مرض را بحسب عوارض از خطر و عدم خطر تقسیم کنند مثلا گویند
فیبور پرنی سیوز یعنی حمی مضر ؛ فیبور بنینی یعنی حمی خفیف
فیبور مالیگنی یعنی حمی ردی ؛

و نیز این حمی را نظر بقلت و کثرت و اختصاص بشهر و بلد تقسیم
نموده اند - مثلا فیبور آندمیک گویند یعنی مرض مکانی لفظ فیبور
چنانچه مکرر گفته شد بمعنی حمی است و آن دمیک مرکب از دو لغت
یونانی است یکی آن که بمعنی در است دیگری دمیک که در اصل دموس
بوده و بمعنی قوم و امت است و در اصطلاح طبی مرضی را گویند که
مخصوص بشهر یا مکانی باشد که همیشه در فصلی از فصول شیوع تام
بهم رساند اگرچه در سایر مواضع نیز عارض گردد مانند عرق مدنی که
گویند بیشتر در مدینه عارض میشود و قروح بلخی که اکثر در بلخ یافت میشود

و بمعنی اصطلاحی آن مرض مکانی است که عبارت از امراض وافده باشد ؛

و دیگر فیبور اپی دمیک نامند و این نیز لفظی است یونانی مرکب از دو لغت یکی اپی که بمعنی بالا و فوق است که دیگری دمیک که پیش گفته شد و در اصطلاح طبی مرضی را بدین اسم خوانند که یکمرتبه در شهری یا قصبه خلق کثیری مبتلا بدو شوند مانند وبا و طاعون و جدری و امثال آنها و چون در این وقت آن مرض نهایت شیوع دارد که گویا اهل آن بلد را احاطه نموده است لهذا اپی دمیک گفته اند که عبارت از امراض عمومی و وبائی باشد و این قسم را نیز وافده گویند ولی معنی حقیقی او همان قسم اول است که در مکان یا طایفه بیشتر عارض شود ؛

و دیگر فیبور اسپرادیک است لفظ فیبور دریک که از پیش معلوم شد و اسپرا بمعنی افشان و پراکنده و منتشر میباشد و مقصود از این لفظ مرضی است که چند نفر از اهل بلدی را بدفعات مبتلا نماید و منوط بفصل معین و مکان مخصوص نباشد ؛

و نیز این حمی را بحسب فصول التقسیم نموده اند و حمی ربیعی و صیفی و خریفی

شتوی

و شتوی گفته اند ؛

بدانکه از ابتدا تا انتهای هر نوبه را غالباً سه حالت است ؛ اول زمان قشعریره و لرز ؛ دویم زمان حرارت ملس و حمی ؛ سیم زمان عرق ؛

بیان حالات ثلاث نوبهاء

اما حالت اول که زمان قشعریره و لرز است گاه دفعة عارض شود ولی اکثر این است که قبل از بروز قشعریره و لرز مقدماتی ظاهر گردد مانند خستگی و صداع و وجع اطراف و معبر نخاع و کمر و مریض افسرده و پژمرده حال گشته از مردم کناره جسته میل بجای گرم نماید با تثاوب و تمطی اگرچه هنوز لرز ابتدا نکرده است و بتدریج صورت کشیده و باریک شده احساس برودتی کند که بتدریج بیشتر شود آنگاه حالت اول آید ؛ و در امکنه رطوبی و مواضع نمناک اکثر نوبه بمقدماتی دیگر از قبیل دوار و تهوع و قی صفراوی و صداع شدید ابتدا کند ؛

و در ابتداء حالت اول تثاوب و تمطی با فتور اعضاء ظاهر پس از آن بیاضی در صورت و در اطراف پدید آید و بن ناخنها و لب و بینی

کبود و رنگ گشته جلد تمام بدن جمع و دهانهای بن موها برآید بطوریکه
جلد شبیه شود بساغری یا مرغ پرکنده و حجم اندامها کمتر شود بنحویکه بسا
باشد که انگشتر از انگشت بیفتد و در اینوقت احساس برودتی فوق
تحمل و طاقت نماید چنانچه هرچند بیشتر او را بپوشانند باز شکایت
از شدت سرما کند و تمام بدن بقسمی مرتعش و لرزان شود که اگر بروی
تخت خوابیده باشد از جهنده‌گی و حرکات غیر ارادی او آن تخت نیز
بحرکت آید و دندانها بهم خورده و دردی در جبهه یا صدغ یا تمام سر
بهم رسیده شدت نماید و قوای دماغی را اختلالی روی دهد و تنفس
قصیر و سریع و صدا باریک و دقیق شود و اکثرا مره خشکی دیر دیر کیرد
با عطش مفرط و کاهی تهوع و قی اگرچه امتلاء معده نباشد و کاهی در شراسیف
السیر دردی شدید رخ نماید که غالبا غایر است و بسا باشد که هیچ ظاهر
نشود و بول مائی و بسیار و خالی از رنگ چون آب شود و طول
معین این حالت اغلب یکساعت است اما بسیار مختلف میشود
بحسب اختلاف اصناف حمای نایبه ؛
اما حالت دوم که زمان بروز حرارت و ظهور حمی و مقاومت طبیعت است

با مرض و هم زمان پرسش و نضج گویند آنستکه آن سردی اندک اندک تمام
و حرارت منغمره کاهی یکمرتبه منبعث و برانگیخته شود و بفاصله هرچند
دقیقه اشعاعش بیشتر شده حرارت شعله ور گردد و جلد بدن برنگ
طبیعی عود نموده سیما منفخ و برجسته و جلد تمام بدن گرم و خشک شده
تنفس طویل و بطی و نبض عظیم و سریع و دهن خشک و عطش مفرطی رخ نماید
و شدت قلق و اضطراب تسکین یابد ؛ اما هنوز وجع اعضا باقی
باشد و بول رنگین شده مائیت او کمتر گردد و در اشخاص عصبانی المزاج
کاهی ذکاوت و حدتی در اعمال دماغی و حالتی نزدیک بهذیان ظاهر
شود اما در نوائب بسیطه که با مرضی دیگر مجتمع نباشد هرگز این حالت
بهذیان ابتدا نکنند ؛

در اطفال کاهی در ابتدا این حالت اختلاجی در اعضا پدید آید ؛
و شدت و طول زمان این حالت منوط و بسته بحالت اول است
چه بسا باشد که پس از لرز اندک حرارتی سخت پدید آمده طول کشد
یا آنکه پس از لرزی سخت حرارتی اندک رخ نماید و طول این حالت از
یک الی شش ساعت بود و بعضی تا دوازده و هیجده ساعت و زیاده

نیز گفته اند ؛

اما حالت سیم که زمان بروز عرق و بحران است حرارت برانگیخته
شده در حالت دوم بتدریج تمام شده خشکی جلد بدن برطرف بلکه
و نداوت در او پدید آید بدین نحو که اولا جلد جبهه و بعد تمام بدن
نمناک و بتدریج زیاد شود تا آنکه عرق جاری شده که اغلب تمام بدن را
فرو گیرد ؛

فترت و آنچه در آن زمان از مرض

اما فترت که زمان آسودگی از مرض باشد در وقت جریان عرق حرارت
حمائی نقصان یافته و بعد از هر ساعت عرق کم شده تا آنکه تمام حرارت
غریزیه طبیعی عود کنند
و افعال بدن بمجرای طبیعی برگردد و در اینوقت گاهی خواب بر مریض
غلبه نموده پس از آن از علامات و عوارض مذکوره هیچ باقی نماند
مگر ضعف و اندک عطش و بول کم و رنگین و چون سرد شود رسوب بهم رساند
و گاهی ثقل رأس و نقصان اشتها که بعضی اوقات بکلی ساقط شود ؛
و در اشخاص قوی البنیه غیر عصبانی مزاج پس از عرق هیچ علامتی
باقی نماند حتی آن ضعف و افعال بدن از قبیل اکل و شرب سالم
با اشتغال بامور اما بعد از چند نوبت اشتها و قوای بدن ایشان

نقصان

نقصان پذیرد و اگر در اینوقت حمی قطع نگردد بفاصله چندی چنان
ضعف بر آنها غلبه کند که ناچار در بستر بخوابند و باشد که از اول این
اعراض مذکوره زمان فترت گاهی شدید و گاهی خفیف باشد ؛ و
شود که بجز اندک حرارت و سرعت نبض چیز دیگر مشاهده نشود پس در صور
مذکوره فترت تام حاصل نشود ؛

طول حالات ثلث مذکور

طول این سه حالت مختلف میشود بحسب اختلاف نوب اما اکثر زیاده
از سه الی چهار ساعت بطول نمی انجامد و گاه مواظبه را در مدت
شبانه روز زیاده [illegible] از چهار الی شش ساعت زمان
فترت نیست و غب را دیدم که سی و شش ساعت طول کشید و ربع که
هر نوبت او شش ساعت دوام نمود ؛
اما طول اکثری این سه حالت در مواظبه از ده الی دوازده ساعت
و در غب از هشت الی ده ساعت و در ربع از پنج الی شش ساعت
میباشد و غالباً اینمدت قصیرتر میشود هرچه مرض مزمن شده بطول
انجامد ؛

بیان حمیات نایبه غیر منتظم

بسا باشد که حالات ثلاث نوبه بدون نظم و قاعده عارض شود بین

نحوی که لرز بسیار سبک خصوص در اطفال و بدون مقدمات و از اعراض
این حالت بجز کبودی بن ناخنها و اندک برودتی در دست و پا و بینی
چیز دیگر ظاهر نگردد و باشد که عوارض مذکوره نیز بروز ننماید بنحوی که
ابتدا و ظهور نوبه همان زمان بروز حرارت بود بدون ظهور حالت
اول و گاه حالت عرق نیز ظاهر نشود و حرارت حمی اندک اندک
بدون بحران تمام گردد :: یا آنکه باسهال یا ادرار بحران کند
و گفته‌اند گاهی بعد از لرز عرق آید بدون بروز حالت دوم و بجهة هر یک
از صور مذکوره اسم خاصی وضع نکرده‌اند و آنها را کلیةً حمی نائبه
غیر منتظم مینامند ::

اجتماع حمیات نائبه با امراض دیگر

ممکن است اعراض و امراض مخصوصی با نوبه موافقت کند و آنها را
هیچ نسبتی باهم نباشد زیرا که چیز دیگری است که با نوبه مجتمع شده
مانند ظهور ربع عصبانی با اسهال و قیی و سرفه زیادی که در نوبت
نوبه عارض شود و امثال آن ::

اعراضی که از طول زمان مرض رخ میدهد

و از طول زمان و ازمان نوبه اعراض چندی حادث شود از قبیل
اصفرار بدون اشراق جلد بواسطه قلت صایع خصوص صورت بنحوی که

از مشا

از مشاهده مریض از دور آگاهی حاصل شود و اکثر اوقات مریض غمناک
و افسرده باشد با ضعف قوی و اعیائی شدید که از اندک حرکتی بنهایت
خسته شود و غالباً زبان باردار با نقصان اشتها و بدون قاعده
اجابت نمودن طبیعت و کدورت و تیرگی مدفوع مانند گل آمیخته با آب
و گاه بول رنگین مانند آنکه در یرقان و اغلب بدن لاغر و گاه هزال
معلوم نگردد و آن حالت ما استسقاء است ::

بیان اسهال علامات مذکوره در حالات ثلاثه نوب

و حال شرح میکنیم علاماتی را که در این سه حالت بیان کردیم :: بدانکه
در این مرض جمیع افعال بدن پریشان و خلاف حالت طبیعی است
خصوص عمل حرارت و دوران دم و تنفس و تغذیه لهذا هر یک را مفصلا
بیان مینمائیم ::

تغییرات حادثه در حرارت بدن در زمان نوبه و مقدار انحراف او از حالت صحت

اول حرارت قبل از ابداع طبیعیون دست افزاری مخصوص جهة
تعیین و تعداد درجات حرارت معلوم نبود که در حالت اول حرارت
بدن از درجه طبیعی کمتر نمیشود ::
و اطبائیکه زیاد دقت و ملاحظه میکنند در تجسس احوالات مریضان چنان
یافته‌اند که چون در حالت نوبه بدن را مس کنند درجه حرارت را کمتر نخواهند

یافت اگرچه بظاهر مریض شکایت از شدت برودت مینماید اما بقوت
فکر معلوم نکردند که تفاوتی در حرارت بدن پیدا میشود یا نه ؛

صد سال قبل طبیب بزرگ نمساوی دو آهن نام بواسطه دستافزار
مخصوصی که ترمومتر مینامند اثبات نمود که در حالت اول حرارت بدن
از یک الی سه درجه بیشتر است و چون نام ترمومتر مذکور شد لازم است
که در این مقام او را تفسیر نموده و نامی جهت او وضع نمائیم و این لفظ مرکب
از دو لغت یونانی است یکی ترم یعنی حرارت و متر یعنی اندازه که
بعبارة اخری میزان الحرارة باشد ولی اطبا اعتنائی بدو ننموده و انکار
این مطلب مینمودند یا آنکه می گفتند این حالت بسیار کم اتفاق می افتد
تا بیست سال قبل که یکی از طبیبیون فرانسوی گاوارهٔ نام که حال
در مدرسه پاریس معلم است اثبات نمود که از نهادن میزان الحراره در ابط و دهن
و مقعد و گرفتن در دست و فرو بردن در مجرای بول معلوم شود
در حالت لرز درجه حرارت بدن از سی و شش تا چهل درجه میرسد اگرچه
در حالت صحت زیاده از سی و پنج درجه نیست و هر که تحمل زحمت نموده
اوقات خود را در وقت این عمل صرف نماید بر حقیقت آنچه ذکر شد

آگاهی حاصل

آگاهی حاصل کند ؛

پس شکایت مریض از شدت برودت از تباه شدن حس است نه
از غلبه برودت واقعی ؛

و چون بنحو مذکور در حالت دویم امتحان نمایند ظاهر گردد که حرارت
زیاد نشده است مگر یک الی دو درجه نسبت بحالت اول و اگرچه این
معنی حیرت انگیز است اما حقیقت آن بتجربه و امتحان مبین گردد ؛

تغیرات حادثه در دوران دم از تغیرات نبض وغیره

دویم دوران دم تا زمانیکه ساعت جهة شماره قرعات نبض اختراع
نکرده بودند هرگز طبیب ممکن نبود که از لمس بتواند تعداد کند قرعات
او را بدون شک اما بدون ساعت میشود فهمید که مدتی قبل از بروز
لرز گاهی نبض بطئ و ضعیف است و در زمان ظهور لرز صغیر و سریع
و اکثر غیر منتظم و در اول حالت دویم منتظم شده صلب و عظیم گردد
و این عظم باقی ماند تا وقت جریان عرق و در آن حالت لین و بطئ شود ؛
اما بجهة دانستن مقدار سرعت نبض در حالت اول و دویم باید قرعات
او را بساعت بشمارند تا مقدار انحراف آن معلوم شود که مثلا در حالت
صحت اگر شصت و پنج الی هفتاد قرعه بود در حالت نوبه تا صد قرعه و گاه

پیشتر رسد و باشد که در حالت لرزه ده قرعه پیشتر از حالت حمی زند
و گاه بر خلاف این ظاهر میشود که در حالت دویم پیشتر از حالت اول زند ؛
و شمردن نبض با ساعت و تعیین درجه حرارت بدن بمیزان الحراره این
دو عمل است که جهة علاج اینمرض غالب اوقات چندان بکار نمیباشد
زیرا که اکثر هنگام اشتداد و فترت او ظاهر و آشکار است ؛ اما
چون هنگام فترت ناقص باشد باید که مقدار سرعت نبض را بساعت
و درجه حرارترا بمیزان الحراره ملاحظه کنند تا توان حکم بر فتور مرض و
استراحت مریض نمایند و بگنه گنه مداوا فرمایند ؛

بیان سبب عظم سپرز

اما عظم سپرز بقراط و سایرین دانسته بودند که گاهی در نوبه سپرز بزرگتر
میشود و این مسئله واضح تر شد زمانیکه در مملکت اروپا شروع بتشریح
نمودند و چنان معلوم شد که در بلدانیکه نوبه زیاد است سپرز اهل آنجا
گاه بحدی بزرگ میشود که از پایین تا زیر شکم میرسد و باشد که تا دو سه من
وزن بهمرسانند ؛

سؤال سبب چیست که در نوبه سپرز باین حد بزرگ میشود ؛ جواب
بدانکه اطبا فکر بسیار کرده اند مشرحین قدما آنهائی را که در حالت اول

از نوبه

حمی مضر هلاک شدند چون تشریح نمودند غشاء سپرز را بواسطه کثرت
امتلاء از دم کشیده و ممتد یافتند چنانچه گاه از شدت امتلاء منخرق
شده و خون در صفاق ریخته هلاک نموده بود و نیز جگر و ریه و قلب را
ممتلی از دم دیده اند و بدین جهة گفتند در حالت اول دم از خارج
بدن فرار بداخل نموده و در احشاء جمع میشود و چون سپرز را جرم لین
و عروق او از سایر اکثر است لهذا دم در او پیشتر ریخته و گاهی او را
منخرق میکند و در اشخاصیکه اینمرض چندان دوام نمیکند بعد از لرزها
خون زاید که در آلات مذکوره رفته بالتمام بظاهر بدن و جلد رجعت
میکند ؛ اما در آنهائیکه مدت مرض بسیار طول کشد بواسطه ممتلی
شدن همه روزه یا هر دو روز یا زیاده یک نوبت اندک اندک ضعفی
در قوه دافعه او بهمرسیده چنانچه در آخر قادر بدفع آن خون زاید
نیست لهذا ممتلی مانده عظم بهمرساند ؛ از سی سال قبل تا کنون
اطبا از تجربه زیاده بر این یافته اند یعنی که در غالب مبتلایان
بنوبه این حالت هست ولی مختلف در شدت و ضعف بحسب
اختلاف طول زمان مرض ؛

چگونه یقین نموده اند این معنی را و حال آنکه نمیتوان مشاهده نمود
آن اعضا را این معنی محقق شده است از دق اعضا به تفصیلی که در
رساله بدایع الحکمه ناصری یاد کرده شده است چنانچه اگر در حالت
صحت موضع سپرز را دق کنند ظاهر میشود که موضع او در تحت شراسیف از آنجا تجاوز
نمیکند و طول او از سه الی چهار اصبع مضموم زیاده نیست اما اگر
در نوبه در هنگام لرزه دق کنند معلوم شود که طول او از ده الی دوازده
اصبع مضموم است و گاهی از لمس تحت اضلاع میتوان یافت کنار
اسفل او را و نیز بدین طریق میتوان معین نمود که در این حالت چگونه بزرگ
شده است و صدای ریه چون زمان صحت نیست بل اندک گرفته تر است
و در زمان فترت اگر دق کنند اعضای مذکوره را ظاهر شود که سپرز
کوچکتر شده و سایر اعضای مذکوره بحالت صحت معاودت کرده اند
در اشخاصی که نوبه چندی دوام کرده است سپرز از ده الی پانزده اصبع
مضموم طول بهم رساند اگرچه در زمان فترت باشد ؛

سؤال عظم سپرز در نوبه عرض مرض است یا سبب آن ؛

جواب پیوری که باعث تکمیل و انتشار این علم شده امعان و دقت

بسیار

بسیار نموده میگوید که عظم سپرز سبب و نوبه عارض بر اوست چنانچه
اکثر اوقات قبل از بروز قشعریره و لرزه دردی در موضع سپرز عارض
میشود و نیز نوشته که حکما با این مرض عظم سپرز همراه است و بدین
معنی استدلال نموده که همیشه قبل از بروز نوبه سپرز علیل شده
و بدان واسطه نوبه بهم میرسد و دیگر استدلال کرده که سولفات دوکینین
که رفع نوبه میکند بواسطه آنست که رفع علت از سپرز نموده او را
کوچک ساخته نوبه علاج می پذیرد ؛

ولی آنچه من بدقت یافته ام چونکه نوبه بسیار دیدم در افریکا و جزیره
کرسیکا آنست که عظم سپرز اکثر اوقات در نوبه پیدا میشود نه آنکه
همیشه باشد و دردی را که پیوری گفته است که در اول بروز در هنگام لرز
عارض میشود بسیار کم یافتم و نیز نمیدانم که حقیقت این درد از سپرز است
یا آنکه از شعب اعصاب ما بین فرج اضلاع است چنانچه قبل در علامات
عمومی این مرض گفته ایم که دردی در اطراف و شراسیف ظاهر میشود
و بسیار از اشخاصی را دیدم که سپرز آنها بزرگ بود و مدتی بدین حالت
ماندند و حال آنکه بنوبه مبتلا نگشتند ؛

واطبا بدیکه نوبه تمام اخیان یافته اند که در دهافین مبتلا بعظم سپرز
ایمرض اخف از سایرین ظاهر میشود ؛ پس ازاین بیانات چنان
معلوم میشود که عظم سپرز عرض نوبه باشد واگر گاهی بعد از رفع نوبه
عظم طحال دیده شود نیست مگر عرض نوبه که در اینوقت خود مرض مخصوص
شده است زیراکه مرضی باین صعوبت که مدتی در بدن بماند لابد سبب میشود حالات
مخالفه را جهة بدن وبعد از چند وقت باید که تغییری در نسوج بدن
احداث نماید واول تغییری که در ایمرض در نسوج بدن پیدا میشود
تغییر سپرز است ونیز گاهی تغییر دیگری در اعضا ورطوبات بدن
پیدا میشود مثل رقت خون ومایل بزردی شدن جلد بدن واستسقا
که بعضی از اینها عرض نوبه وبعضی عرض از مرض سپرز میباشد ؛

بیان رقیق شدن خون از طول نوبه

امارقت خون که آنمی نامند ؛ بدانکه چون اطباء از صدسال قبل
تاکنون بسیار دقت نموده اند جهة شناختن اسباب امراض پس
جمیع آلات بدن را در هر مرضی تشریح نموده اند تا بدانند که کدام
تغییر پذیرفته علیل وکدام بحالت صحت باقی است ونه آنستکه این دقت
در نسوج بدن جهتهائی بوده باشد بل تغییر جمیع رطوبات بدن را نیز تجربه

یافته اند خصوص خونرا که در حال صحت چگونه ودر امراض تغییراو بچه
نحو است ؛

پس بدانکه هزار جزء خون در حالت صحت مرکب از مقدار اجزاء
مفصله ذیل است ؛

آب	۷۹۰
البومین که محلول در آب است	۶۸
کلبول	۱۲۷
فیبرین	۳
املاح از قبیل ملح طعام وغیره	۱۲

وآنچه تغییر خونرا در ایمرض ملاحظه نموده اند آنست که در ابتدای نوبه
ساده تغییر غیر واضحی میابد چه درسه حالت نوبه وچه در زمان فترت
وچون نوبه زیاد طول کشد ماده لیفی بیشتر شده وکلبول کمتر گردد
واین حالت را انمی گویند یعنی رقت خون وازاین ملاحظه
معلوم شد که چون زمان نوبه بطول انجامد جزء اعظم خون که کلبولست
نقصان یابد وبدین جهة است که گفته اند در اینوقت خون فقیر میشود

و معلوم است که در اینصورت قوت و اثر و منفعت او در بدن کمتر است و بدین سبب است که پس از نوبه جمیع آلات و قوای بدن ضعف روی میدهد زیرا که تغذیه آنها نقصان یافته است و از آنجائیکه کلبول سبب رنگ خون است پس در نقصان او عجب نخواهد بود کاهی شدن صورت و جلد تمام بدن ؛

سئوال سبب نقصان کلبول چیست ؛ جواب بدان از جمله مسائلی که تازه یافته اند آنست که در سپرز کلبول متکون میشود و هر وقت که سپرز ناخوش است تولید کلبول کمتر است ؛

بیان آنکه رقت خون سبب نوبه نیست

چنانچه قبل ذکر شد اگرچه در نوبه تغییری در سپرز بهم میرسد ولی سبب نوبه نیست حال باید بگوئیم که اگرچه در نوبه تغییر مذکور در خون پیدا میشود ولی این تغییر سبب نوبه نمیباشد چنانچه در ولایاتیکه نوبه زیاد و عام است مانند گیلان و غیره اشخاصی هستند که خون در بدن آنها بسیار رقیق میباشد یعنی کلبول و خیلی کم است و لونشان اصفر و قوت عضلات بدن ضعیف با طپش قلب و طنین بواسطه رقت خون و حال آنکه میشود اندک زمانی بنوبه مبتلا بوده یا آنکه هیچ مبتلا نشده اند زیرا که چون

مدتی این

مدتی اینمرض دوام نماید یا آنکه شخص در چنین هوای فاسدی سکنی کند جمیع آلات بدن نحیف و قواء و افعال آنها ضعیف گردد خصوص آلات تغذیه لهذا خللی در هضم بهم رسیده و آن دانهای صغار خون کمتر متولد شده چون رقیق تر گردد ؛

بیان سوء القنیه و استسقا که از اعراض نوبه است

اما سوء القنیه و استسقائیکه از عوارض نوبه است و عارض میشود مگر درصورتیکه مرض بسیار شدید و یا آنکه زمان او بطول انجامد و یا بواسطه سوء معالجه چنانچه گفتیم که اگر نوبه بطول انجامد اول عظم طحال و بعد رقت خون و ضعف جمیع قوی آنگاه استسقاء عارض میشود بعضی از قدماء نوشته اند که استسقاء بحران نوبه است چه اکثر اوقات حادث میشود پس از آنکه نوبه بدوای قاطع رفع شود نه باصلاح طبیعت که در اینصورت چیزی که از مرض در بدن باقی مانده طبیعت بدین طریق دفع میکند ؛ بدانکه در اشخاص قوی البنیه تا زمانیکه قوای آنها بواسطه طول مرض ضعیف نگشته است اگر قطع نوبه کنند استسقاء عارض نخواهد شد بخلاف در اشخاصیکه مرض بطول انجامیده و قوای بدن را ضعیف کرده باشد که در اینصورت پس از رفع نوبه بخودی خود یا بمعالجه

استسقاء عارض میشود پس حصول اینمرض در اینوقت نه بواسطه قطع
نوبه بل از چند چیز دیگر است ⁖

اول آنکه بواسطه سد عرق حادث شود باین نحو که چون طبیعت عادت
نموده که در هر نوبت از نوبه مقداری از رطوبت بدن را العرق
از مسامات جلد خارج سازد پس در حالتی که وهنی در قوای بدن
بهم رسیده ترک این عادت شود و طبیعت را آن مقدار قوت نباشد
که این رطوبات را اصلاح نموده یا براه دیگر دفع کند بعد از آنکه
چند نوبه بگذرد و این رطوبات دفع نشود آن رطوبات منتشر
در تحت جلد نموده و در فضاهای نسج زنبوری مجتمع و محتبس شده
موجب استسقاء لحمی شود ⁖

دویم بواسطه بطوء حرکت خون در جگر و سپرز است باین نحو
که چنانچه گفتیم در جگر و سپرز تغییری بهم میرسد و پس از مدتی آن تغییر
زیاد شده و عروق مفروشه در آنها فشرده میشود لهذا دوران خون
در این دو عضو بطی گشته و بواسطه بطوء حرکت و درنگ خون
در آنها رطوبت خون از عروق مترشح شده و در فضای صفاق ریخته

مجتمع و محتبس مانده موجب استسقاء زقی گردد ⁖

سیم بواسطه اخراج البومین است بمصاحبت بول بدین نحو که چنانچه
ذکر شد بواسطه طول زمان نوبه ضعفی در جمیع اعضا و نسوج بدن
بهم میرسد همچنین در عروق کلیه ضعفی پدید آید بحدیکه نتوانند رطوبت
بولی را از البومین تمیز دهند لهذا هر دو از عروق کلیه مترشح شده دفع گردد
و پس از مدتیکه این رطوبت البومین از خون دفع شد خون رقیق تر
و آب او بیشتر گردد و بدینجهة عروق از حفظ او عاجز مانند پس ناچار
رطوبت زائده محصوره در عروق در نسج زنبوری ریخته موجب
اینمرض میشود و از این اقسام ثلاث قسم اول و اخیر را علاج سهل است
بجهة آنکه سبب آنها بواسطه ضعف قوی و اعضاست ولی قسم ثانی را
علاج مشکل چنانچه گاهی بسیار بطول انجامد بواسطه آنکه در نسج کبد و
سپرز تغییر کلی بهم رسیده است ⁖

استسقاء نوبه گاهی قدمین و گاهی بدن را تا مرفق و گاهی صورت را
به تنهائی و گاهی تمام بدن را فرو گیرد و گاهی اطراف لاغر ولی شکم بزرگ
شده استسقاء زقی عارض میشود و میشود که استسقاء زقی و لحمی همراه باشند

وبعضی از اطبا گفته اند که گاهی بعد از نوبه استسقاء جنبی عارض میشود
اما این استسقاء نتیجه نوبه نیست بل بواسطه آنست که پس از اینمرض مانند
سایر امراض صعبه تمام قوای ضعیف شده گاهی ذات الجنب
رخ نموده نتیجه او استسقاء جنبی است ؛

گاهی استسقاء عارض میشود و حال آنکه نوبه هنوز باقی است
و گاهی دیگر زود پس از رفع نوبه و گاهی مدتی پس از نوبه
عارض میشود ؛

سؤال اگر استسقاء از قطع نوبه عارض میشود پس در حالتیکه هنوز
نوبه باقی است چگونه عارض میشود ؛ جواب استسقاء بواسطه
رفع نوبه عارض نمیشود بل سبب آن چنانچه ذکر رفت طول زمان
نوبه و دوام مرض در بدن و ضعف طبیعت و قوای اوست
بقسمیکه بواسطه ضعف قوی اکثر نوبه ظاهر نمیشود ولی چون هنوز
سبب نوبه در بدن باقی است همه روز بدن را ضعیف نموده تا
بحدیکه موجب استسقاء شود و ازین است که گاهی پس از قطع نوبه
قوای مریض بحالت صحت معاودت نکرده و همه روز ضعیف میشود

تا آنکه

تا آنکه استسقاء عارض گردد و گاهی نوبه بقدری در بدن دوام
میکند که تا دم مرگ با مریض همراه است و در این چنین وقتی
در حین نوبه نیز استسقاء عارض میشود ؛

تغیرات حادثه در عمل تنفس

سیم ملاحظه عمل تنفس او کاریست بسیار مهم بجهة فهمیدن اعراض نوبه پس
در هنگام لرز تنفس ضیق و متواتر و گاه با سرفه و در هنگام حرارت
تنفس آسان و بطیء اما اکثر اوقات بهمان تنگی و تواتر میماند تا مرض
بدرجه سیم رسد ؛

تغیرات حادثه در عمل تغذیه

چهارم تغیراتی که بواسطه نوبه در عمل تغذیه پیدا میشود در سه حالت نوبه اشتهاء
بکلی ساقط و در حالت لرز دهن خشک یا چسبنده با عطش مفرط و گاهی
تهوع و قی حادث شود که مدفوع چند لخته بلغم یا صفرا است و عطش
در هنگام حرارت بیشتر و در هنگام عرق کمتر شود و چون با نوبه از
امراض امعاء نباشد طبیعت بقاعده اجابت کند ؛ آنهائیکه
نوبه زیاد دیده اند میدانند که اغلب اوقات در نوبه ساده زبان
سرخ و بی باره است و اگر هم باره داشته باشد بسیار کمتر است
از باره که در غالب امراض پیدا میشود ولی در نوبه که همراه بود با مبتلا

یا ورم معده یا امعاء یا جگر باره زبان زیاد است خصوص در وسط
آن بسیار اما اطراف آن سرخ است و آنجائیکه معده متورم باشد
دردی در فم معده احساس شود و گاهی محسوس نگردد مگر بفشردن
و مریض میل بچیزهای سرد کند و تهوع زیاد است که اگر دواء
یا غذائی خورد قی نماید و اگر امعاء متورم باشد در شکم بیشتر است
و اگر بفشارند گاهی بموضعی یابند که درد در آن زیادتر است و گاهی
اسهال صفراوی یا بلغمی یا خونی با آن باشد و اگر جگر ورم داشته
باشد دردی در تحت شراسیف ایمن یا در شانه راست ظاهر و بقیء رطوبت
سفیدی دفع شود و جلد و چشم و زبان زرد و بول رنگین است ::

شیوع اصناف این مرض

بیان آنکه کدام یک از اصناف نوبه کثیر الوقوع و کدام یک نادر الوقوع است

بدانکه اصناف مذکوره حمای نائبه بعضی کثیر الوقوع و برخی
نادر الوقوع باشد و جمعی از اطبا ضبط نموده اند و فهرست هر یک
از آنها نسبت بدیگری مختلف است چنانچه طبیب فرانسوی از
سیصد و هشتاد و شش ۳۸۶ مریض ضبط نموده از این قرار است
مواظبه صد و نود و هشت ۱۹۸ غب صد و پانزده ۱۱۵ ربع پنجاه و نه ۵۹

نوبه غشی

نوبه غشی چهارده ۱۴ و طبیب دیگر در افرنگا که از دو هزار و سیصد و
پنجاه و چهار مریض ضبط نموده بدین موجب است مواظبه هزار و پانصد
نود و هشت ۱۵۹۸ غب هفتصد و سی ۷۳۰ ربع بیست و شش ۲۶ و از این فهرست
معلوم میشود که در این دو مملکت حمای مواظبه دو مرتبه بیشتر از
غب یافت میشود ولی قاعده کلی نیست زیرا که مختلف میشود بحسب
فصول و امکنه و بدین جهت است که بعضی از اطبا گفته اند غب بیشتر
از مواظبه یافت میشود ولی در غالب اوقات نوبه مواظبه بیشتر
از سایر اصناف است ::

بیان آنکه نوبت نوبه چرا گاه همه روز و گاه یکروز در میان و دو روز در میان و امثال آن عارض میشود

و اگر کسی بحث کند که سبب چیست که گاهی نوبه همه روز و گاهی
یکروز در میان و امثال این عارض میشود :: جواب گوئیم که
باید دانست در موضعیکه سبب حمی بسیار و قوی است حمی
مواظبه و با خطر بسیار است و در موضعیکه سبب کم و ضعیف است
غب و ربع بیشتر و خطر آن کمتر است پس از این معلوم شد
که طول زمان فترت منوط بقلت و ضعف سبب و قصر زمان
فترت منوط بکثرت و قوت سبب است :: زمانیکه سبب ضعیف بود

نوبه غب و یا ربع عارض میشود و چون قوت او بیشتر بود مواظبه و اگر
از این هم قوی تر بود میتواند منقسم شود که زمان فترت دیگر بجا نماند
بواسطه پی در پی رسیدن نوبتهای نوبه که گویا حمای متصلی مریض را
عارض شده چنانچه خواهد آمد ؛

بیان آنکه نوبت نوبه غالباً در چه وقت از اوقات شبانه روز ظاهر میشود

غالب اطبا میگویند که غالبا نوبت نوبه مواظبه صبح عارض میشود
بدین تفصیل نوبه مواظبه در صبح زود و غب از دو ساعت پیش از ظهر
تا وقت ظهر ربع از سه الی شش ساعت بعد از ظهر و بعضی از اطبا
چنان مشاهده نموده اند که در شصت نفر مبتلا بحمی مواظبه بیست و سه نفر
از دو الی چهار ساعت بعد از طلوع و چهارده نفر از یکساعت
پیش از ظهر تا دو ساعت بعد از ظهر و ده نفر از دو الی شش ساعت
بعد از ظهر و پنج نفر از چهار ساعت بعد از غروب تا اول طلوع فجر
و هشت نفر در اوقات مختلفه حمی بروز کرد ؛

و در چهل و نه مریض مبتلاء بغب هجده نفر از دو الی چهار ساعت
بعد از طلوع آفتاب نه نفر از یکساعت قبل از ظهر تا دو ساعت بعد از
ظهر ده نفر از دو ساعت بعد از ظهر تا غروب آفتاب و شش نفر

باعراض

از چهار ساعت بعد از غروب تا اول طلوع فجر و شش نفر در اوقات
مختلفه حادث شد ؛

و در سی و هفت مریض مبتلاء بحمای ربع بیست و شش نفر از ظهر الی یکساعت
بعد از ظهر و بیست و یکنفر از دو ساعت بعد از ظهر الی غروب آفتاب
و چهار نفر در شب و شش نفر در اوقات مختلفه حمی ظاهر گشت ؛
و بیانیکه بنحو کلی شاید آنست که باید دانست که نوبت نوبه که مختلف میشود
بحسب سال و فصل چنانچه در بعضی از سنوات و فصول نوبت نوبه
بیشتر بعد از ظهر بروز میکند و غالب در اشخاصیکه زمان فترت بنحو
اتم و اکمل است نوبه در طرف صبح عارض میگردد ؛

بیان نسبت اصناف نوب با فصول

بدانکه فصول را در اصناف حمای نائبه مدخلیت تمام است
چنانچه حمای ربع غالبًا در زمستان و غب در پائیز یا بهار و مواظبه
در تابستان بیشتر حادث میگردد و از این معلوم میشود که اصناف نوبه
بسته بشدت حرارت هوا و آفتابند چنانچه هر وقت حرارت آفتاب
کمتر بود قوت سبب نوبه نیز کمتر و طول زمان فترت بیشتر است
و هر وقت که حرارت آفتاب بیشتر باشد قوت سبب نوبه بیشتر

و طول زمان فترت کمتر است چنانچه در گرمسیرات در تابستان
کاهی زمان فترت دیده میشود و حمی متصل گاه غب عارض میشود ::

اما اسباب این مرض

بیان اسباب نوبها

واضح تر از اسباب سایر امراض است چون حکمائیکه سیاحت
بسیار در روی کره ارض کرده اند جهت شناسائی امراضیکه در ممالک
یافت میشود چنان نوشته اند که مواضعیکه نوبه در آنها عام و وبائی است
بلادی میباشد که رطوبت آنجا زیاد است و مواضعی در این بلاد
که آب در آنها راکد است از قبیل نیزارها و برکه ها و بعضی گیاهها
در آن آب میروید و در گرمی هوا خصوص تابستان بواسطه حرارت
آفتاب آن رطوبت تصعید یافته و زمین خشک و آن گیاهها نیز
فاسد میشوند و آن مواضع را ماره مینامند یعنی مرداب
و این مردابها را تا زمانیکه آب در آنها هست مرداب رطب خوانند و چون آب او
تمام شود مرداب خشک میگویند و میان این دو قسم مرداب تفاوت بسیار است
آنهائیکه همیشه تر اند ضرر آنها کمتر است از مردابهائیکه گاهی خشک میشود و چون غالب
اوقات مرداب درکنار دریا واقع میشود لهذا در وقت طغیان آب

و جزر

و جزر و مد دریا قدری از آن آب بدو داخل میشود و در این وقت او را
مرداب نمک دار گویند و بعضی اوقات مرداب نمک دار را مخصوصا
ترتیب میدهند بجهة آنکه در تابستان حرارت آفتاب او را تصعید نموده
نمک او را بگیرند و این قسم مرداب نمک دار را ضرر بسیار است ::

بیان ضرر آجام و بطایح و مردابها

چگونه است که این مواضع ضرر دارند بجهة فهمیدن این مطلب باید کتبیکه
در این باب نوشته اند خواند تا معلوم شود که اهالی این مواضع
غالب اوقات از سال را مبتلا بنوبه اند و اگر با وجود قرب بدین مواضع
در اماکن مرتفعه عمارت بنا کنند ضرر آن مرداب و آجام و بطایح
کمتر بآنها خواهد رسید خصوص اگر نسیمی که وارد بدان محل میشود از آن موضع
عبور نکند و عوام بدون علم بمراین تدبیر بمحض تجربه مدتی قبل از این
این معنی را یافته اند و بدینواسطه است که از قدیم تا کنون قرائیکه بنا کرده اند
اکثر در مواضع بلند است و بعضی اهل آنجا از ضرر این مواضع اجتناب
میکنند که هیچ نزدیک بدان موضع نمیروند مگر جهة افکندن بذر و برداشتن
محصول و اگر اهل آنجا کوه نزدیکی نداشته باشند که بالای او روند
غالب آنست که مزاج آنها از حالت طبیعی خارج و علیل شده متصل نو

می کنند و صورت آنها زرد و سپرز بزرگ و قوای بدنشان ضعیف میشود
و اطفال آنها بسیار هلاک میشوند و آنهائیکه هلاک نمیشوند اگرچه نمو نموده اند
ولی سپرز آنها بزرگ و اطراف آنها لاغر و قصیر القامه میشوند و اشخاصیکه
در این مواضع ساکنند چون بسن چهل و پنج رسند پیر میشوند و نادراً
عمر آنها بشصت میرسد و از بدو عمر همیشه علیل و رنجور میباشند و تمام
جلد بدن ایشان صفرت بهم رساند خصوص چشم آنها و احشاء ایشان
همیشه از دم کثیری ممتلی است و اکثر اوقات قبل از گذشتن هفت
سال از سنشان هلاک میشوند و اگر از این سن بگذرد همیشه علیل و رنجور
و بدن منتفخ و آماسیده و یا مسترخی است که گویا علیل مبتلا باستسقا خواهد شد
پس از این معلوم میشود که هوای اینمواضع هیچ مناسبت با بدان حیوانی
ندارد و ضرر کلی از او ظاهر میشود و هریک از این مواضع که تابستان
او شدید الحراره باشد ضرر او بیشتر است چنانچه موضعی هست
در گرمسیرات که هرچه آدم در آنجا سکنی میکند هلاک میشود ؛

عدم مناسبت هوای مختلط بسمیت اجسام با بدان

چرا این هوا مناسبت با بدان ندارد بسیار فکر کرده اند در این باب
و کتاب بسیار نوشته اند اما هنوز مادیکه در اینمواضع متکون میشود

بتحقیق نیافته

بتحقیق نیافته اند ولی همین قدر معلوم شده است که در اینمواضع که آب
ایستاده است مادّه حیوانی و نباتی که در این زمین است ضایع و فاسد
میشود و تا هوا و آن آب سرد است بهمان حالت باقی میماند ولی چون
بواسطه تابش حرارت آفتاب گرم شد منجر و متصاعد شده در هوا میگردد
و این بخار که مرکب است با اجزاء فاسد شده آن مادّه حیوانی و
نباتی میآزم پُلُودِی یَن نامند تعفّن و سباخت آجام ؛
برهان بر این مدعا آنکه اینمواضع را خشک کنند بواسطه اجرای قنوات
و غیره که هیچ آثاری از آنها باقی نماند در آنمواضع دیگر نوبه یافت نخواهد
شد چنانچه از این قبیل مواضع در مملکت اروپا بسیار بوده است
و سابق همیشه خلق کثیری در آنجا تلف میشدند و حال بواسطه تدابیر
مذکور آنمواضع را عمارت کرده اند ؛ مادّه حیوانی و نباتی که در زمین
میباشد تا رطوبت در او تصرف نکرده است بحالت خود باقی
و حرارت صیفی چیزی از او را منجر و متصاعد نمیکند بخلاف وقتی
که مدتی در آن آب بماند متلاشی شده و حرارت صیفی او را متصعد
نموده موجب فساد هوا و حدوث امراض میشود ؛ و غالباً در ولایاتیکه

نوبه بسیار کم و یا هیچ نیست اگر زمین وسیعی از آن ولایت را حفر کنند
مانند احداث خندق در اطراف شهر و بنای سرداب بسیار در خود
شهر و شخم زمین بکر وسیعی جهة افکندن بزر و امثال آنها سبب عمومیت
این مرض خواهد شد ؛ زیرا که مواد حیوانی و نباتی که در زمین حبس است
تا هوا در او تصرف ننماید فاسد نشود و اگر هم احیانا تعفن پیدا کند
مداخله بجوهر هوا نخواهد کرد اما همینکه زمین وسیعی را بسیار حفر کردند
و آن مواد را مجاور هوا آوردند بواسطه تصرف هوا آن مواد حیوانی
و نباتی فاسد و متعفن شده و اجزاء کثیفه عفنه سمی از آنها خارج و بجوهر
هوا داخل شده مزاج سمی در هوا حادث کند که باعث شیوع
و کثرت نوبه میشود ؛

شیوع نوبه در مواضعی که بسیار کم است

و نیز غالب اوقات در ولایاتیکه نوبه بسیار کم یا آنکه هیچ نیست
اگر در زمستان بارندگی بسیار شود و رطوبت زیاده از سنوات
قبل در زمین باقی ماند در فصل ربیع که قدری حرارت در این رطوبت
پیدا میشود آن مواد حیوانی و نباتی که در این آنها محلول و ممزوج
شده اند بواسطه حرارت آفتاب با قدری از آن رطوبت متصاعد شده

[illegible]

بجوهر هوا داخل و باعث سمیت هوا و حدوث نوبه میشود هرچه حرارت
ربیعی و صیفی را حدت و شدت بیشتر باشد آن مواد فاسده عفنه بیشتر
متصاعد شده در هوا میرود و لهذا نوبه بیشتر و اغلب خطرناکتر میشود ؛
همچنین ولایات که جنگل در آنها واقع است اگر بخواهند آباد کنند
که قابل شخم و افکندن بزر باشد حکما تا مدتی نوبه در آنجا عام و شایع شود
ولی باید دانست که در جمیع مواضع کره ارض چنین نیست بل مخصوص است
مواضعی را که شمس در سمت الراس آنها بسیار دوام میکند و حرارت
آفتاب شدید است مثل آنکه از مدار استوا هرچه بجانب قطب روند حرارت
آفتاب بواسطه بعد شمس از سمت الراس کمتر خواهد شد و بدین جهة
قوت تعفن و سمیت کمتر شده و نوبه نیز کمتر و اغلب محمود العاقبة میباشد
چنانچه بمکانی خواهند رسید که نوبه در آنجا یافت نشود و حکمائیکه
سیاحت زیاد نموده اند در کره ارض در آسیا مواضعی را یافته اند
که نوبه در آنجا بسیار است و آن مواضع تا پنجاه و هفت درجه از خط
استوا گذشته است که هرچه از آنجا دور شوند دیگر نوبه یافت
نخواهد شد و در اروپا موضعیکه از درجه شصت و سیم بیرون است

دیگر نوبه یافت نمیشود ؛

و اگر بحث کنند که چرا عرض این دو مملکت و بعد آنها از خط استوا
در حدوث این مرض مساوی نیست ؛ جواب آنست که در صورت
تساوی درجات و بعد آنها از خط استوا حرارت آفتاب را
در اروپا قوت بیشتر است نسبت به آسیا ؛

و چون از زراری اندک نشیب بفراز کوهی روند معلوم میشود که نوبه
در آنجا کمتر و اغلب محمود العاقبه میباشد و این نیست مگر بواسطه آنکه
درجه حرارت هوا مجاور کوه کمتر است از درجه حرارت زمین پست
اگرچه در روز بواسطه تابش آفتاب زمین و آب کوه گرم میشود ولی
بواسطه برد شب سریع الزوال است و هرگز حرارت در هوا چندان
دوام نمیکند و همیشه زمین و آب کوه سرد میماند چنانچه حرارت
متوسطه مجاور جبال مرتفعه شبیه بمواضع قریب بقطب است ؛

بیان آنکه این سمیت چه وقت از اوقات روز ضعیفتر است

تعفن و سمیت آجام در تمام اوقات شب و روز در جمیع مواضع
بیک اندازه و مقدار نیست و بدین جهت یافته اند که در روز زمانی هست
که رخصت است مردم را که از بیوت و مساکن خود بیرون آیند مثلا در وقت

ظهر خطر اجام

ظهر خطر آجام و بطایح بسیار کم است و حکمای طبیعی چنین استدلال
کرده اند که در وقت ظهر زمین بواسطه تابش حرارت آفتاب بنهایت
گرم شده و هوای مجاور آن نیز گرم شده و خفت بهم رساند و بواسطه
خفت تبدیل میشود یعنی هوای مجاور ببالا رفته و هوای فوقی بتحت
می آید لهذا آن تعفن و سمیت که در هواست بهمراه او رفته و در این
هوای جدید بقدری نیست که بتواند ضرر نماید و در عصر قریب بغروب
چون این حرکت در هوا نیست آن تعفن و سمیت جمع شده در هوای
مجاور ارض بسیار میشود و از این است که حکما همیشه دقت و ملاحظه نموده اند
که ضرر آجام و بطایح پس از غروب آفتاب بسیار است و نیز بسیار خطرناک است
رفتن در آجام و بطایح و مواضع قریب بدو صبح قبل از تابیدن شمس
و برطرف شدن ابر و میغ ؛

من قال کن که تاریخ آجام را ضبط نموده است میگوید که این تعفن
بارتفاع چهارصد الی پانصد ذرع زیاده در هوا نمیرود و در سطح افق
از دویست الی سیصد ذرع زیاده بیشتر نمیشود ولی این تخمین ظنی و
گمانی است زیرا که در وقت هبوب ریاح و وزیدن نسیم این سمیت

و تعفن زیاده براین منتشر خواهد شد و نیز در گرمسیرات این تعفن و سمیت
بیشتر منتشر میشود نسبت به بلدان معتدله مثل آنکه در ینکی دنیا و نزدیک
برودخانه بزرگ که در هندوستان است دیده شده که اهل کشتی
بنوبه مبتلا شدند و حال آنکه از سه هزار الی پنجهزار ذرع از آجام
دور بودند ؛

هوای مختلط بدین تعفن و سمیت چونکه غلیظ و ثقیل تر از هوای سالم است
لهذا همیشه میل باسفل نموده محاور کره ارض میماند و از این جهت است
که در مواضع پست نوبه بیشتر از مواضع بلند عارض میشود ؛

پس مقدار انحراف از حالت طبیعی و تفاوت فساد هوای
اماکن قریب بآجام را میتوان از فراز و نشیبی زمین آن بلند یافت
که هرچه زمین بلندتر باشد فساد هوای او کمتر خواهد بود بخلاف آنکه
پست باشد و بدین جهت است که در اروپا رسم و متداول شده
که عمارات قریب بآجام را مرتفع و چند مرتبه بسازند و مردم غنی
در اعلی مرتبه عمارات سکنی میکنند چنانچه من این رسم را در جزیره کرسیکا
و در شهر روم پای تخت ایتالیا دیدم ؛ و در جزیره ژامائیکا

که در ینکی دنیا

که در ینکی دنیاست عمارت آنها پیش از دو مرتبه نیست و در مرتبه اول
و دوم مرتبه نوبه زیادتر از مرتبه دوم یافت میشود و در شهر روم میشود
آنهائیکه در مرتبه سیم مسکن دارند نوبه نکنند ؛

بسا باشد که بواسطه هبوب ریاح گاه این تعفن و سمیت بقدری
منتشر شود که از حصر خیال بیرون باشد مثلا زمانیکه نسیمی از سمت هلاند
بجانب انگلیس بوزد در ساحل و کنار شرقی دریای آن مملکت نوبه
عارض میشود شبیه بنوبه که در هلاند است اگرچه بعد مابین این دو مملکت
پنجاه الی شصت فرسنگ بباشد ؛

طریق اثر این تعفن و سمیت در بدن

شرط بروز اثر از سموم در ادویه و امثال آنها در بدن و قبول تأثر
بدن از آنها ورود آنهاست ببدن مانند آنکه اگر کسی سم الفار را
در کف دست بگیرد قبل از آنکه منجذب باعضاء شود هرگز اثری از او ظاهر
نخواهد شد ؛ پس میگوئیم بدو نحو ممکن است که این سم در بدن
اثر نماید یکی براه تنفس که مختلط بهوای مجاور شده و بواسطه استنشاق
وارد ریه و منجذب عروق گشته و در بدن اثر نماید دیگر آنکه بمعده وارد شده
و در تمام بدن اثر نماید ولی غالبا در امراض عفونی سمیت بطریق

اول اثر نماید چه در بلدانیکه نوبه عام است اگر آب مشروب آنها
خالص و بصرافت خود باقی باشد باز مردم بنوبه مبتلا میشوند نه آنکه
بگوئیم که ممکن نیست سمیت نوبه از مسام جلد وارد بدن شود بل میگوئیم
که اگر یک قسمت از منافذ جلد وارد شود هرگاه نه قسمت بطریق دیگر
وارد خواهد شد ؛

بیان مدت کمون این سم وحصول استعداد در بدن جهة بروز اثر سم

اما مدت کمون و زمان حفظ این سم در بدن باید دانست که مدتی
قبل از بروز و ظهور نوبه و سایر امراض عفونی باید آن تعفن و سمیت
ببدن وارد و او را مستعد ساخته بعد آن مرض عارض شود مثل آنکه
جهة تکون جوجه لازم است که زمانی مرغ بروی بیضه بخوابد تا جوجه در او
متکون شود همچنین است در امراض عفونی که باید مدتی قبل از بروز مرض
آن سم در بدن وارد شده کامن و محتبس و محقق شود پس از
استعداد تام ببدن اثر او ظاهر گردد ؛ و مشکل است که صریح
بگوئیم و تعیین نمائیم زمان کمون سمیت و استعداد بدن را نیز زیرا که
از برای حدوث نوبه چه در اول ورود این سم در بدن اثری ظاهر
نمیشود که باعث بر اشتغال باید رود آن سم گردد خصوص در اشخاص

نفوذ دارد

متوقف در بلدی که نوبه عام است و تحقیق این مطلب بهتر میشود
از مشاهده حال شخصی که بدان بلد وارد و پس از زمانی بیرون رفته
به بلدی رود که نوبه در آنجا نباشد و مبتلا بنوبه گردد پس باید زمان ورود
و مدت توقف و زمان هجرت از آن بلد الی عروض نوبه هریک را
معین و جمع نموده آنگاه حکم کرد که از ورود بدان بلد تا عروض نوبه
زمان کمون و حصول آثار آن سم است و این زمان بحسب اشخاص
مختلف میشود که از یکروز الی دو سه ماه میتواند در بدن کمون داشته
باشد و گاه باشد که زیاده بر این طول کشد چنانچه من دو سال
در جزیره کرسیکا ماندم و مبتلا بنوبه نگشتم و حال آنکه نوبه در آنجا عام است
و چون از آنجا بشهر پاریس رفتم که شهریست مصون و مأمون از این مرض
پس از دو ماه نوبه بر من طاری گشت و دیدم اشخاصی را که مدت
دو سه سال بود که از مکان نوبه رجعت کرده بودند غالبا و فاترا
مبتلا بنوبه بودند چنانچه در اشخاصی که مدتی در رشت توقف نمایند دیده
میشود که غالبا پس از رجعت از آن بلد تا چندی مبتلا بنوبه اند و این
دلیل بر آنست که آن تعفن و سمیت هنوز در بدن انها باقیست ؛

بیان اختلاف زمان بروز اثر این سم در بدن

تعفن آجام سم حقیقی است که گاهی قوت او شدید و گاهی ضعیف میباشد
و این بواسطهٔ قلت و کثرت مقدار او است در هوا و نیز اثر او
مختلف میشود بسبب اختلاف امزجه و استعداد مردم که در بعضی بایک
زمانی اثر او ظاهر و در بعضی بسیار طول میکشد و بسا باشد که در برخی
هیچ اثری ننماید مثل اینکه بعضی سمّی بمقدار زیاد میخورند بدون
آنکه از او متاثر شوند و بدین جهة است که اختلاف در زمان کمون
و حصول استعداد آن سم بهم میرسد و گاه باشد پس از ورود سم ببدن
دفعةً اثر او ظاهر شود چنانچه بعضی از مترددین بقدری که در کنار
آجام خفته و برخواسته اند دفعةً بنوبه مبتلا گشته و نیز دیده شده است
که بعضی سیاحان در کالسکه با کمال سرعت از کنار آجام عبور نموده اند
مبتلا بنوبه شده اند و این یافت نمیشود مگر در مواضعیکه قوت آن سمیت
بسیار و شدید باشد ؛

اما کلیةً زمان کمون و حصول استعداد این سم قریب دوازده روز است

بیان آنکه چرا باید از اثر این سم اینگونه اعراض نمایان شود

بیان کیفیت حدوث امراض از اثر سم مرداب در بدن

جهة فهمیدن آنکه چرا باید بعد از اثر این سم در بدن حمای دائری عارض شود

که ادوار

که ادوار و نوبتها و بقاعده و منتظم باشد باید دانست که بعضی از ادویه
و سموم هستند که چون وارد بدن شوند آنغرضی که لازم اثر آنهاست
بنوبه و دوره آید و بجهة وضوح این مطلب بهتر آنست که اثر بعضی از آنها را
مجملا شرح دهیم ؛

مثلا اثر جوهر کچوله در بدن وقتی که زاید از قدر شربت خورده شود
تشنج غیر مستحکمی است که بفاصله هر یک ساعت یا نیم یا ربع ساعت
ظاهر و قدری دوام نموده برطرف گردد و ثانیا مبتلا سازد
و تا اثر آن باقی است این تشنج حادث و زایل شود ؛

همچنین یکی از آثار انتیمون مقیئ حدوث قیئی است که متصل و پی در پی
نیست بلکه بفاصله عارض شده و تسکین یافته ثانیا عارض شود و قس
علی هذا ؛

دیگر مانند شکل ارگوت که اگر حبلی او را خورده باشد یکی از آثار و اعراض
آن تشنج رحم است و مادامیکه کیفیت و اثر آن دوا در بدن باقی است
این تشنج بفاصله و دوره حادث و زایل شود دیگر مانند سرب
که نقاشان کار می کنند ؛ پس در وقت ساییدن سرب

جهة ترتیب رنگهای مختلفه بخار را و بواسطه استنشاق وارد بدن ایشان میشود و چون در غدد های اعصاب وغدد بطن بسیار موثر است لهذا یکی از آثار و اعراض او قولنج شدیدی است که روزی دو سه نوبت ایشانرا مبتلا سازد ؛

واز این قبیل است گاهیکه بعد از فصد بجهة ناپاکی مبضع ورید مفصوده متورم و ریم در او تولید شده داخل دوران دم شود یکی از اعراض او ظهور حمی دائر شدیدی است شبیه بنوبه چه همه روزه مریض را مبتلا سازد و سه حالت نوبه نیز در او هست

همچنین است در سل ؛ زمانیکه آن ماده سفید که اطبا اروپا توبرکل نامند در ریه متولد ولین و متقیح شده بعروق منجذب گردد داخل دوران دم شود در آنوقت حمی دایری شبیه بنوبه عارض گردد که گاهی همه روزه و غالبا هر دو روز یکنوبت دوره او آید ؛

دیگر مانند آنکه دملی در جگر متقیح شده و قیح آن داخل دوران دم شود و حمی دایری پدید آید ؛

پس از این بیانات معلوم میشود که گاهی بواسطه بعضی از اسباب

داخله وخارجه وعوارضی طاری بدن میشود که بروز وظهور آنها بنوبه و دوره است و از این قبیل اعراض در اکثر امراض ظاهر میشود و نه آنست که هر علامت و عوارض وحمی دائر در نزد اطبا این عصر از جنس حمی نایبه باشد چه تمام آنها در سبب و علاج مشترک نیستند ؛

چنانچه قدما زمانیکه در سل آن حمی دائری که اشاره بدان شد میدیدند حمی نایبه میخواندند و بدستور نوبه علاج مینمودند و پس از چندی که معرفت باحوال سل بهم میرسانیدند می گفتند که اینمرض بواسطه آن حمی عارض گشت اما در این زمان که بواسطه استماع و قرع بتفصیلی که در رساله بدایع الحکمه ذکر رفت اگر از ابتدا آن مرض را تشخیص دهیم مشاهده میشود که آن حمی دائر عارض نمیشود مگر در زمان تقرح ریه بتفصیلی که اشاره شد ؛

وهمچنین شخصی را که قرحه وسیعی باشد ؛ ریمی که از آن قرحه همه روزه می پالاید دفعه تمام شده بخشکد پس آن ریم منجذب و مخلوط بخون گشته و بمصاحبت او در تمام بدن رفته حمی دایری از او عارض گردد او را از اصناف حمی نایبه نخواهیم خواند و اگر احیانا نسبت دوریا و دهند

بقید قرحه خواهد بود چنانچه میگویند حمی دائر قرحه یا جراحتی ∴

و این حمیات را که ما در این کتاب از او گفتگو داریم حالات و علاماتی گوناگون تغییرپذیر است که گاه دائر و گاه متصل با شدت و ضعف است و اگرچه این علامات بظاهر مختلف و متفاوت میباشد مع ذلک در تحت یک جنس واقع اند و بجهة اثبات ادعای خود استدلال می کنیم باینکه همهٔ آنها بیک طرز و دستور علاج می پذیرد پس باید همه مسبّب یک سبب و از یک جنس باشند ∴

پس میگوئیم جهة تقسیم اجناس امراض اطبّا نباید همان بشرکت ظاهری علامات اکتفا نمایند بل بر آنها واجب و لازم است و لا شناختن سبب آنها پس اجتهاد در اصناف هریک از اجناس ∴ مانند آنکه اگر شخصی سرب خورده باشد ممکن است که بقولنج و فلج هر دو مبتلا شود و اگرچه این دو عرض بظاهر هیچ شباهتی با یکدیگر ندارد ولی چون بدقت ملاحظه نمایند در سبب شریک و از یک جنس میباشد ∴ همچنین است حالت اشخاص متوقفه در اماکن قریب باجام و مردابها که در بعضی وجع عصبی دائر و در برخی حمای نائبه طاری

مىكرد

می گردد و جمعی بحمی متصل با شدت و ضعفی مبتلا میشوند و اگرچه این امراض بظاهر مختلف و متفاوت است ولی همه مسبّب یک سبب هستند و بیک طرز و دستور علاج می پذیرند ∴

بیان آنکه علاجات اعراض و آثار این سم غالبا بقاعده و منظم باشد

اگر گویند اثر سمی که منبعث از یک مرداب است چرا اعراض و بعضی دائر است باقسام دورهای مذکور و بعضی متصل است ∴ جواب آنست که از خاصیت این سم است که پس از ورود به بدن و اثر در او عوارضی احداث نماید که گاه دائر و گاه متصل باشد و اختلاف دور و اتصال اعراض از اختلاف مقدار آن سم است چنانچه چون قدر قلیلی وارد بدن شده باشد اعراض حادثه از او دائر و نایب است و هرچه مقدار او کمتر بود فاصله مابین ادوار او بیشتر است و اگر بیشتر یا قوت او شدیدتر باشد هر روزی دوره ادا کند و اگر از این مقدار قدری زیادتر بود حمی متصل با شدت و ضعف عارض شود و چون از این مقدار هم تجاوز نماید حمی متصل کاذب احداث نماید ∴

بیان آنکه نوبه و دوره آمدن آثار مخصوص بدین سم نیست

اختلاف آثار و اعراض نوبه از دائر و متصل بودن مخصوص بدین سم نیست بل عام در تمام سموم است چنانچه مجملا اشاره بدو شد مانند سرب

وسمّ الفار و کچوله و افیمون و اشباه آنها که اگر مقدار قلیلی استعمال
شده باشد آثار و عوارض آنها دایر بود و چون افراط و اکثار
رفته باشد آثار و اعراض آنها متصل باشد ⁘ چنانچه از منجذب
شدن ریم بعروق و دخول و نحو آن آنجا که مقدار او اندک بود
آثار او دوروز یا یکروز در میان بظهور رسد و اگر بیشتر باشد همه روزه
ظاهر شود و اگر از این مقدار نیز زیادتر بود آثار او که حمی است
متصل خواهد شد ⁘

بیان آنکه حمی از قلت و کثرت مقدار این سموم نائب و اتصال در آثار بهم میرسد

و نیز اگر بحث کنند که چرا آنجائیکه بمقدار کم وارد بدن شده باشد
آثار او دایر و آنجا که مقدار او بیشتر بود آثار او متصل است ⁘ جواب
آنست که در حدوث امراض و اعراض و علامات سبب اصلی
دو چیز است یکی بدن انسان دیگر واردات باو از اغذیه و اشربه
و ادویه و سموم و غیر اینها و از هر یک از مؤثرات در بدن آثار اعراضی ظاهر
میشود که تا بحال حقیقت آنها پوشیده و پنهان است ⁘ و نیز
آثار اینها مختلف میشود بحسب اشخاص و امزجه و اسنان ⁘ چنانچه
محتمل است که هرگز اطبائی پی نبرند بانکه چرا جیوه و سرب و عرق

وتریاک

و تریاک و بلادن و افیمون و امثال آنها هر یک محدث آثار
و علاماتی مخصوص میشوند ⁘
پس میتوان گفت که ممکن است هرگز حقیقت این مسئله بر اطباء
منکشف نشود که چرا از سمیت آجام و مردابها اینگونه آثار و اعراض
مختلفه ظاهر میشود که گاهی حمی نائبه و گاهی حمی متصل و گاهی
وجع عصبانی دایر عارض میگردد ⁘
پس اگر قبا بهمین نحو اعتراف بنادانی خود میکردند بهتر میبود از آنکه
هزار گونه گمان و ظن خالی از حقیقت برند که صورت خارجی از آنها
نباشد ⁘ از آنجائیکه اینگونه اقوال و خیالات قبول طبع خاص

بیان سبب نوبه بزعم قدمای اروپا

و عام اهالی این مملکت و پسندیده ایشان است لهذا البعضی از خیالات
و گمانهای اطبّاء اروپا را در این مقام شرح میدهم شاید که قبول
طبع ایشان نیز میشد ⁘ اودیلیس طبیب انگلیس که دویست سالی

قول اودیلیس

قبل از مشاهیر بوده میگوید که سبب نوبه بواسطه فساد کیلوس است
که بنحو سزاوار و حالت طبیعی وارد خون نمیشود و بواسطه کثرت مقدار
قلیا یا جزء حامض او و لهذا خون بغلیان آید نحو غلیان مخصوصی

قول سیلوی اوس

که باعث نوبه میشود ؛ سیلوی اوس که سیصد سال قبل از بزرگان
پزشکان فرانسه بوده میگوید که سبب نوبه بواسطهٔ غلیان رطوبت
لوزالمعده است در صورت اختلاط بصفراء ؛ دیگری میگوید
که سبب نوبه از تعفن رطوبت محصوره در عروق ماساریقا است

قول بهرهاو

بهرهاو که صد و پنجاه قبل از مشاهیر پزشکان نمسه بوده و او را بقراط
نمسه میخوانند میگوید که سبب نوبه زیاد شدن لزوجت خون

قول تربی

و رطوبت اعصاب است ؛ تربی که صد و هشت سال قبل
از مشاهیر ایتالیا بوده در تصنیفات خود تمام اقوال اطبا را
شرح داده و غور رسی در هر یک نموده و رد کرده است اقوال
آنها را اما آنچه خود او میگوید مانند اقوال سایرین است و هیچ
برتری بر آنها ندارد چه محض خیال و خیال محض است و بنیاد او را اصل
خارجی باشد ؛ بزعم او سبب نوبه رطوبت فاسدیست که گاهی
بغتةً بخون وارد شده باعث غلیان او شود و محل این رطوبت را
اطراف باب معده و امعاء و غددهای لیمفاتیک میداند
اما همه آنها گمان و فرض است و پزشکان وقت ما نیز بهتر از این پایی

نکرده

قول بروسه

نکرده اند ؛ مثلا بروسه که چهل سال قبل یکی از مشاهیر پزشکان فرانسه
بوده و اصول مسائل طب را ضبط نموده میگوید که سبب هر نوبت
نوبه بواسطه عروض حالت ورمی است در معده و امعاء که اول
هنگام لرز ظاهر میشود و گاهی چندان توقف و دوام نمود
در آخر هنگام دوم از آنجا بسوی عروق دقاقی که منتهی بغددهای
عرق میشود حرکت نموده و چون با آن عروق غدد رسید بصورت
عرق از مسام جلد خارج میشود و آنجا که تمام ماده این حالت ورمی بسوی
عروق رود پس از هنگام سیم دیگر چیزی باقی نخواهد ماند و زمان
فترت تمام است و اگر قدری از او باقی ماند فترت ناقص و اگر بیشتر

قول منیرلالز

ماند حمی متصل عارض میشود ؛ و یکی از تلامذهٔ طبیب مذکور منیرلالز
نام که دو جلد کتاب در علم نظری نوبه تصنیف نموده میگوید که هر نوبت
نوبه مسبب از حالت ورمی است که عارض میشود در موضعی از معده
و امعاء و با تمام او نوبت نوبه تمام و نوبت دیگر نیز بواسطه
حالت ورمی موضع دیگر است و قس علی هذا که هر نوبت نوبه
بواسطه عروض حالت ورمی است در موضعی از مواضع معده و امعاء

قول بالیثی

بالیثی نام فرانسوی که اجتهاد بسیار نموده است در اسباب امراض
دائره میگوید که سبب این امراض حالت خاصی است که مخصوص
بحیوانات است و او این است که عادت چنان جاری شده که
در شب مردم بخوابند و بر روی زمین دراز شوند و در روز برخواسته
بدن خود را عمود بدارند پس در صباح که مردم برپا میشوند دوران دم
بیشتر یا سریعتر شده و هیجان معده بیشتر میشود و در شب بواسطه آنکه
دراز میخوابند هیجان و میل خون بیشتر از روز بدماغ میشود و در آن وقت
معده آسوده میماند و در ردّ این قول میتوان گفت که اگر چنین بودی
که این حالت سبب امراض دائره شدی پس باید که مردم همیشه مبتلا
یکی از امراض دائره باشند و حال آنکه این امراض یافت نمیشود
مگر وقتیکه سبب آنها موجود شود مثل نوبه که عارض نمیشود مگر عموماً
در مواضعیکه مرداب دارد یا قریب باوست ؛ اردووار فرانسوی

قول اردووار

میگوید که سبب اصلی نوبه سمّی حادث از مرداب است که مخلوط و ممزوج
بهوای متنفس شده و بواسطه تنفس ببدن و خون وارد میشود و طبیعت
خون را از نحو سزاوار متغیر و منصرف کند و آن خون غیر صالح بزرگ

بکند

بکند سپرز را بتخصیص که پس از هضم غذا خون بسیاری وارد سپرز میگردد
سبب نوبه میشود ؛ اما بحث بر این قول آنست که سپرز بواسطه اسباب
و امراض دیگر نیز عظم بهم میرساند پس چرا نوبه ظاهر نمیشود ؛ و اگر
چه خیال اما آن نیست که در این مقام قاعده کلی از خود ذکر کنیم اما
میگوئیم جهة دانستن علم نظری نوبه باید از حقیقت دو مسئله آگاه شد
اول آنکه آن سمیت مخصوص که از آجام و مردابها حادث و بخون
و تمام آلات بدن میرسد چیست و در بدن چه کیفیت از او حاصل میشود
و حقیقت این مسئله هنوز منکشف و مبرهن نشده دوم خاصیت
مخصوص با بدان انسان که بواسطه او بعضی افعال و اعمال لازمه
بدن که از ضروریات اوست بدوره و نوبه می آید و بواسطه عادت
طبیعت کلیة در زمان و ساعت معین حادث میشود مانند بعض اقسام
سته ضروریه که نمیتوان در مدت متمادی علی الاتصال مشغول یکی
از آنها گشت یا آنکه در زمان معتدبه ترک یکی از آنها گفت چنانچه واضح است
که هیچکس قادر بر این نیست که همیشه بیدار باشد یا آنکه همیشه بخوابد یا آنکه متصل
غذا بخورد و اشباه آن پس میتوان گفت که اینگونه افعال و اعراض

و علامات نیست مگر از مقتضیات طبیعت که اقتضای طبیعت بواسطه
مصالح بدن آنست که گاه بر اجراء و گاه بر ترک آنها اقدام نماید چنانچه
بعضی از امراض در مدت شبانه روز گاهی شدت نموده و گاهی خفت
بهمرساند مانند حمی متصل لازم و حمی دائر شبیه بحمی نائبه در درجه سیم سل
و زمانیکه ریم بسیاری در بدن بوده و جذب شده باشد که تمام
این حمیات حوالی غروب شدت بهم میرساند و همچنین خفت آنها
و غالب سایر حمیات قریب بصبح است ؛

و نیز بدانکه در بدن انسان عمل بسیاریست که منوط و مربوط بحرکت
شمس میباشد و اگرچه ارتباط بعضی از آن اعمال با حرکت شمس لازم
نبود اما از آنجائیکه از بدو عمر عادت چنین جاری شده حال معتاد
شده نیم بنحویکه ارتباط آنها از جمله ضروریات مینماید ؛ مثل اکل
و نوم که بواسطه عادت طبیعت غالبا در زمان معین بر میگردد
و چون اکل و نوم مربوط باعمال دیگری از بدن میباشد احتمال کلی است
که تمام آنها شبانه روزی یک یا دو دفعه زیاد یا کم شده یا آنکه بکلی
تام میشوند قریب بآن زمان ؛

همچنین اعمال

همچنین اعمال دیگری هست که بسته با حرکت شمس است زیرا که غالباً
در همان ساعت معین ظاهر میشود مثلا ابتداء ظهور وجع نقرس غالبا
نیمه شب است ؛ و زمان بروز عرق در مسلولین اغلب صبح است
و زمان بروز نوبت نوبه همه روزه اکثر قبل از ظهر و نوبت نوبه
ربع اکثر بعد از ظهر و حکه در امراض سوداوی بیشتر بعد از غروب
و وجع مفاصل شب ظاهر و شدت نماید ؛ هم چنین زایش
و تولد بیشتر در نصف آخر شب است و کمتر است در نصف آخر روز
و نیز موت کمتر است از آخر روز تا نصف شب ؛ همچنین در تکوین و انعقاد
نطفه که از چهارصد سال قبل تا بحال که بدقت ملاحظه نموده اند بیشتر است
در بهار ؛ همچنین در دو مرض مزمن جلد که منوط بفصل است یکی از آنها آنست
که جلد سخت و فلس فلس چون جلد ماهی میشود و او را ایکتی ازاده نامند
در زمستان فلس های او بیشتر و در تابستان گاهی هیچ دیده نمیشود و دیگری
که در جلد دست و پا عارض میشود و او را پلاگر گویند شدت میکند
در بهار و گاه تمام میشود در پائیز و زمستان ؛
پس اگر تأملی کنند در امثله مذکوره عجب نخواهد بود در نزد آنها عود حمی

دائر در همان ساعت از روز و حال میگوئیم که سم آجام اعراضی
حادث مینماید که غالبا متصل نیست و بواسطه آنحالت مخصوص بدن
که چون وقتی از اوقات روز عملی از او صادر شود در روز دیگر همان
وقت میل باجرای آن عمل مینماید میتوانم فهمید چرا علامات نوبه بقاعده
در یک یا دو یا سه شبانه روز بروز میکردد ؛

عمومیت نوبه در شهر یا موضعی از مواضع

کاهی نوبه در یک بلد یا چند بلد در سالی یا چند سال متوالی عام و وبائی
میشود و کاهی خطر آنها بسیار و کاهی اندکست و سبب اینها نیست مگر
یکی از چند چیز که اغلب بواسطه شدت حرارت آفتاب یا کثرت
رطوبت هوا و یا حفر اراضی وسیعه چنانچه یاد کرده شد ؛

بیان عدم سرایت نوبه از شخصی بشخص آخر

بعضی از اطبا نوشته اند نوبه مسریست ولی این قول خلافست و آن
نوبه را که مسری پنداشته اند نوبه عام و وبائی بوده است نه آنکه سبب او
از مجالست و مصاحبت با صاحبان این مرض بوده بل آنکه سبب او در هوا
موجود بوده است ؛

بیان آنکه سم آجام در ابدان حیوانات نیز بروز میکند

بدانکه بعضی را اعتقاد چنان است که حمی نائبه مرضی است مخصوص انسان
ولی برخی برآنند که در حیوانات نیز یافت میشود اما از آنجائیکه تا بحال امراض

حیوانات

حیوانات کمتر معلوم شده است بواسطه عدم اعتناء بآنها لهذا مشکلست
که حکم صریح نمائیم بر ابتلاء و عدم ابتلاء آنها ولی این مسئله مسلمی است
که در آجام و مواضعیکه نوبه بسیار است بعضی از حیوانات مثل اسب و گاو
و گوسفند بیشتر از سایر مواضع علیل و تلف میشوند و این مسئله را قدیما یافته
بودند چنانچه مواضع غیر معموره را که میخواستند عمارت کنند اولا حیوانات
آنجا را گرفته و شکم آنها را باز نموده و آلات آنها را مشاهده میکردند اگر
بحالت صحت بود بنای عمارت در آنجا میگذاردند و الا عمارت در آنجا
بنا نمیکردند زیرا که در اینگونه مواضع چنانچه اغلب از مردم آنجا را سپرز
بزرگ و احشاء بطنی آنها مملو از خون زیاد است در حیوانات نیز این
اثر را دارد ؛

ضدیت و عدم اجتماع نوبه با سل و مطبقه

بعضی از حکماء این عصر چنین ضبط نموده اند که میانه نوبه و سل و مطبقه ضدیت است
یعنی در ولایتیکه نوبه هست این دو مرض یافت نخواهد شد و اگر پیدا هم شود
بسیار کم پس اگر این مطلب را حقیقتی بودی بس نسخه مهم سودمندی بود زیرا
که مثلا اشخاص مستعد بمرض سل را یا آنکه آنهائیکه تازه مبتلا شده اند چون
نقل بآن ولایت میکردند همیشه از عروض سل مأمون و مصون میماندند و تازه

مبتلا یا نزار و دستفادست میداد و بجهة یافتن حقیقت این مطلب آنهائیکه
بسیار سیاحت نموده اند چنان دیده اند در آنجائیکه نوبه یافت میشود
سل بسیار و گاهی مطبقه نیز یافت میشود و معلوم است در مواضعیکه نوبه
جمع کثیر را عارض میشود سل و مطبقه در آنجا کمتر حادث میشود و بسیار
گفته اند و نیز دیده شده است که بعضی مسلولین بنوبه مبتلا شده اند
و آنهائیکه نوبه داشته اند مطبقه گرفته اند ؛

بیان اصناف نوبه بطریق تفصیل

اما بیان اقسام نوبه بطریق تفصیل اگرچه قبل بنحو اختصار علامات
اصول اصناف نوبه را بیان کردیم ولی حال مفصلا هر یک از
اصناف ورا ذکر میکنیم ؛

مواظبه

اما حمی مواظبه بعضی از حکما چنان نوشته اند که این صنف بسیار
نادر الوقوع است چنانکه مذکوری ایس طبیب ایتالیائی در سیصد سال
قبل نوشت که چهل سال معالجه نمودم و بیش از یکدفعه این صنف نوبه را
ندیدم و همچنان نام طبیب [illegible] در دویست سال قبل نوشت
که حمی مواظبه کم دیده میشود اما اکثر اطباء از پنجاه سال قبل تا بحال اتفاق
میکنند که حمی مواظبه بیشتر از سایر اصناف نوبه یافت میشود از اینجا معلوم است

[illegible]

که باید قدما حمی مواظبه را کم تشخیص کرده باشند یا آنکه ولایاتیکه مسکن آنها
بوده این نوبه بسیار کم عارض می شده است و یا آنکه شطر الغب در آن وقت
بیشتر بوده و از او تمیز نداده اند ؛
فرانانت که یکی از اطباء بزرگ نمسه است در هشتاد سال قبل میگوید
که آن علاماتی را که جالینوس در حمی مواظبه بیان میکند بتحقیق بیان
علامات دق است چه اغلب اوقات حمائی که در مرض سل عارض میشود
بسیار شبیه است با حمی مواظبه باین نحو که همه روزه بهمان وقت معین
معاودت میکند و نیز اغلب اوقات در دمل کبد هنگامیکه ریم در او
تولید شده باشد حمائی شبیه بحمی مواظبه مریض را عارض میشود و نیز
هنگامیکه جراحت و ورمی در بدن باشد و ریم او مجذوب و در دوران
دم داخل گردیده مریض را حمائی عارض شود شبیه بحمی مواظبه پس آنهائیکه
در قواعد تشخیص امراض مهارتی ندارند نمیتوانند حکم کنند که این شخص
مسلول است یا آنکه ریم در کبد او تولید شده و یا آنکه ریمی در دوران
دم داخل شده است و این اجناس ثلاث از حمی را از اصناف نوبه
پنداشته و بجهة علاج آنها سولفات دوکنین بکار میبرند و سود نمی بخشد

ولهذا میگویند که سولفات دوکینین همیشه قطع نوبه نمیکند پس باید طبیب
حاذق بدقت کامل تمیز کند این حمیات را از یکدیگر و بداند که غالباً
هنگامیکه مجروحی را حمیاتی بطریق مواظبه عارض میشود مواظبه
حقیقی نیست بل بواسطه دخول ریم است در دوران دم :: و یا آنکه
برآمده گی احساس متموج در تحت شراسیف ایمن با وجع و سایر علامات
دمل کبد ظاهر باشد و در اینوقت با وجود علامات مذکوره حمائی
بطریق مواظبه مریض را طاری شود این حمی را از علامات تولید ریم
در کبد بدانند و همچنین اشخاصیکه مدتی مبتلا بسرفه بوده و یکمرتبه حمائی
شبیه بمواظبه آنها را عارض شود باید بعلاماتیکه در بدایع الحکمه ذکر شد
تشخیص و تمیز کنند صحت و سقم ریه را پس اگر علتی در ریه یافتند این
حمی مواظبه نخواهد بود بلکه از علامات و اعراض سل است ::

و باید دانست که آنچه گفتیم در تشخیص حمی مواظبه از سایر حمیات
مخصوص باین صنف حمی نائبه نیست بل حمی غب و حمی متصل کاذب را
نیز شامل است ::

کلیه باید مخوف بوده از نوبه ایکه در اول شب پس از غروب آفتاب

عارض شو

عارض میشود زیرا که چنانچه گفتیم نوبه حقیقی ساده اغلب صبح یا قبل از
ظهر عارض میشود و همچنین باید دانست که در حمی نائبه کاذب هنگام
لرز خفیف و قصیر و مریض بزودی هنگام دوم را در مییابد و زمان
او بطول می انجامد و ادرار عرق کم و زمان اورا دوامی نباشد ::

و چنان ضبط نموده اند که حمی مواظبه را خطر بیشتر و عسر العلاج و دوام
او زیاده از سایر اصناف نوبه است ولی این قول خلاف است
و چنین مینماید که آنها مواظبه حقیقی را با اقسام مذکوره مشتبه نموده و تشخیص
نکرده اند ولی گاهی مواظبه اندک بیشتر از سایر اصناف حمی نائبه طول
میکشد بجهة آنکه در این صنف زمان فترت بسیار کوتاه است از برای
استعمال سولفات دوکینین و منتفع شدن مریض از او و حمی مواظبه بیشتر
در گرمسیرات یافت میشود خصوص در تابستان ::

و علامات کلیه این حمی آنست که زمان فترت تام و سه هنگام او قدری
طولانی و چون ساده باشد نمونه ایست از علامات سایر اصناف نوبه ::

و گاهی حمی مواظبه را چون بزودی معالجه نکنند بطول انجامیده بتدریج
زمان سه هنگام او طویل شده تا آنکه مبدل و منجر بحمی باسکون

یا بجهائیکه نوبتهای او پیوسته است و گاهی بحمی متصل کامل بدل میشود و این صنف
حمی بیشتر از سایرین میل باتصال و بهم پیوستن نوبتها بیکدیگر دارد ::

حمی غب

اما حمای غب چنان ضبط نموده اند که حالت اول این صنف نوبه
سخت تر و طویل تر از حمی مواظبه میباشد ولی خفیف تر و زمان او
کوتاه تر از ربع است و اقسام این صنف حمی از چهار صورت
خارج نیست اول غب ساده دویم غب مضاعف و دو چندان
شده یعنی که هر روز دوره دو نوبه آید سیم شطر الغب که یکروز شدید
و روز دیگر خفیف آید و قس علی هذا چهارم غب ثلاثه اشتال یا ثلاثة
مرات یا سه تو و آن است که در روزهای وتر که روز نوبت مرض است
دو نوبت تکرار میشود و در ایام زوج که روز فترت و آسودگی مریض
میباشد یکنوبت عارض میشود ولی قسم اخیر بسیار نادر الوقوع است
و بعضی نوشته اند که تمام اقسام غب را صورت خارجی نباشد
و بخیال این صور و اقسام را یافته اند پس میگوئیم که حقیقت آنست
که تا بحال کتابی تدوین نموده اند در تاریخ نوبه که این اقسام غب را
بدقت ملاحظه و ضبط کرده باشند ::

بقراط در کتاب

بقراط در کتاب خود آورده که چون هفت نوبت از غب خالص بگذرد
خود تمام شود و فرانک میگوید که علاج غب سهلتر از سایر اصناف نوبه
میباشد چنانچه غب بسیاری دیدم که پس از نوبت سیم الی پنجم بکلی
تمام شدند اما حق آنست که مختلف میشود بحسب امکنه و ازمنه زیرا
که اگر در مکانی یا در زمانی باشد که آن سمیت آجام قوی بوده علاج نکند
البته از یکسال الی دو سه ماه طول خواهد کشید پس چنان معلوم میشود
که قول بقراط گاهی موافق و مطابق با حالت مرض است و گاهی
مخالف میشود :: من بجهة فهمیدن صدق قول بقراط امتحان نموده
و تا هفت نوبت از مرض نگذشت هیچ مداوا نکردم تا آنکه بدانم بقوت
طبیعت اینمرض علاج خواهد پذیرفت یا نه آنچه معلوم شد این بود که در
بعضی امکنه و ازمنه که نوبه پیدا میشود گاهی بخودی خود علاج می یابد
بخلاف در گرمسیرات و مواضع قریب با آجام که این جنس حمی هرگز
بقوت طبیعت علاج نخواهد یافت و گاهی حمی غب تبدیل بمواظبه میشود
اما قبل از این تبدیل همه روزه زمان نوبتها و طویل تر میشود و اکثر نوبت
سیم سخت و با خطر است که اگر آن خطر روی ندهد و مریض از او امان یابد

بزودی بقوه طبیعت علاج خواهد یافت ؛

حمی ربع

حمی ربع وا واغلب در زمستان وبهار و در بلاد معتدله وسردسیر کثیر الوقوع است بخلاف در صیف وگرمسیرات ونوبت این حمی غالبًا بعد از ظهر یا عصر و یا شب ظاهر میشود و زمان حالت لرز اطول و سخت تر از سایر نوائب میباشد با وجع شدید در مواضعیکه بعضلات ضخیم وغلیظ پوشیده است چون قطن وغیره ؛

وجالینوس گفته که زمان حالت حرارت این حمی اقصر از حمی غب است ولی حق آنست که مختلف میشود عمومًا نوبت این حمی اقصر از سایر اصناف حمی نائبه است وچون زمان حمی ربع بطول انجامد غالبًا مبدل بمواظبه میشود واغلب بسوء القنیه منجر میشود ؛

بقراط وجالینوس گفته اند که این حمی خالی از خطر است واکثر چنین است وبقراط فرق گذاشته است مابین حمی ربع صیفی وخریفی یعنی و نوشته است که ربع خریفی بیشتر طول میکشد

وبعضی گفته اند که شخص واحد در مدت عمر زیاده از یکمرتبه بتب ربع مبتلا نخواهد شد اما این قول خلافست ؛

وچون کتب

وچون کتب مدونه قبل از ظهور سولفات دوکینین را ملاحظه کنیم معلوم میشود که اقوال آنها بسیار متفاوتست باکتب مدونه بعد از ظهور جوهر گنه گنه وتوجیه آنست که از سیصد سال قبل تا کنون تفاوتی در این مرض پیدا شده باشد بل بواسطه آنست که در آنوقت بزودی علاج ورفع اینمرض ممکن نبود واز دوام او بعضی علامات وعوارض رخ مینمود که حال بواسطه استعمال سولفات دوکینین وقطع نوبه آن علامات وعوارض هرگز ظاهر نمیشود ونیز قدما را مهارتی در تشخیص امراض مانند متاخرین نبوده وبدینواسطه گاهی حمی نائبه را بمرض دیگر اشتباه مینمودند واختلاف اقوال بواسطه این دو جهه پیدا شده است ؛

اجتماع وترکیب نوب با بعضی اعراض وعلامات

اما علامات وعوارضیکه میتواند با اصناف حمی نائبه مجتمع شود ؛ چون حمی نائبه مرضی است که در جمیع امزجه واسنان میتواند ظاهر شد پس بایدبجهة اختلاف اسنان وامزجه گاه گاهی تفاوتی در آنها ظاهر شود یعنی اگر شخصی را حرارت یا صفرا یا بلغم زیاد باشد آن حمی را نسبت با آن خروج مزاج از اعتدال میدهند نه آنست که شدت حرارت یا کثرت صفرا وبلغم سبب نوبه باشد بل مقارن این حالت سبب نوبه نیز موجود شده

وبرد وظاهر وعارض گشته است وحال ما شرح میدهیم اقسامی را
که بیشتر پیدا میشود ؛

حمی نایبه ورمی یا حرارتی

اول حمی نایبه ورمی یا حرارتی در اوایل این تب بیشتر وحالت لرز
بسیار سخت وکوتاه وبروز حرارت شدید وهنگام او طویل ودر این
هنگام صورت وچشم وتمام جلد بدن سرخ شده تمام شرائین خصوص
سباتین وشریان شقیقتین را ضربان وجهندگی قوی گردد وگاه باشد
که در این هنگام رعاف عارض شود ؛

وگاه شری یا لکه‌های قرمزی شبیه بحصبه با صداع شدید وحالتی نزدیک
بهذیان با سبات با تنگی نفس عارض واز فم معده تا بدو بهی گاه برآمدگی
ظاهر گردد وزبان پاک با عطش مفرط واشتها بکلی ساقط شود واز عبور
ومرور بول در مجری سوزشی عارض گردد وچون بول قدری بماند
رسوب قرمزرنگی بهم رساند در هنگام نسیم عرق کم وگاهی در زمان
فترت نیز تکرار میشود وچون در این حمی فصد نمایند وآن دم مستخرجه
قدری بماند پرده سختی از ماده سفید مایل بزردی در روی او
منجمد گردد ؛

ممکن

ممکن است که اعراض مذکوره با جمیع اصناف نوبه مجتمع شود خصوص
در ابدان قوی تا زمانیکه قوای آنها بواسطه مقاسات با مرض ضعیف
نگشته است وسمیت آجام بدن آنها را چندان نکاهیده باشد
ودر دختران نوبالغ یا قریب ببلوغ ودر حوامل وکلیه اشخاص دموی
مزاج را بیشتر عارض شود غالبا در بهار وتابستان خشک و
ولایات گرم وخشک کوهستانات بیشتر یافت شود ؛

سبب این اعراض را اطبا، بعبارات مختلف بیان کرده اند چنانچه
بعضی از ورم شریان دانسته وبرخی از ورم جگر وریه دانسته اند
ولی خلافست زیرا که بدقت وملاحظه پیدا نخواهد شد ؛ احتمال
کلی میرود که در اینصورت با اینمرض زیادتی کلبول وماده صابغ دم
همراه باشد وزیادتی کلبول ماده مرضی مخصوص است سوای نوبه که سبب
اعراض مذکور میگردد پس با وجود در این حالت اگر سولفات دوکینین
استعمال کنند حمی قطع ونوبه برطرف گردد وزیادتی کلبول باقی
ماند واگر علاج مخصوص نوبه نکنند یعنی سولفات دوکینین استعمال
ننمایند اولا بدفع آن حرارت کوشند اطفای حرارت شده ونوبه

باقی مانده گاهی موجب خطری عظیم میشود ؛

باشد که نوبه با مرض دیگر مجتمع شود چون ذات الجنب و در این وقت
علامات مخصوصه ذات الجنب ظاهر بود ولی بسیار کم و نادر است
و اگر احیاناً چنین شود باید هم برفع نوبه کوشید و هم علاج ذات
الجنب نمود ؛

نوبه بلغمی باشتراک معده و فساد بلغم

دویم نوبه بلغمی که باشتراک معده و فساد بلغم باشد از علامات آن
سد اشتها و پوشیده شدن زبان از باره سفید با تعفن هوای شجره
و کثرت نفث و تهوع و جشاء عفن و یبوست یا اسهال با صداع یا ثقل
راس ؛ و زمان حالت لرز طویل و تمام بدن مرتعش و عرق
بسیار و عدم سرعت نبض و اکثر در خریف و شتاء کثیر المطر
بسیار یافت میشود و اغلب در این علامات دوره نوبه بطریق غب
ظاهر میشود ؛

در سبب این علامات اختلافست بعضی گفته اند که علامات مذکوره
دلیل بر ورم معده است و برخی که نیکوتر تحقیق نموده گفته اند که بواسطه
حالت ورمی یا کثرت حرارت نیست بل بالعکس بواسطه ضعف حرارت

ان جمله

مزاج معده و وجود عنصر مخصوصی است در بدن که او را باسامی مختلف
نامیده اند که از همه بهتر سابورزال است و سابور عبارت از رطوبتی است
که بواسطه دوام سوء هضم در معده و جمیع بدن جمع شود و در این مرض اگر
قبل از استعمال مولفات دوکنین مقیئی یا مسهلی بنوشانند منفعت کند که
بیشتر بظهور میرسد ؛

و قسم دیگری از این صنف حمی است که پی توئی ترمینامند از کثرت پی توئیت
یعنی قسمی از بلغم عارض میشود و اغلب در اناث و اطفال و در امزجه
لیمفاتیکی و ابدانی که خلط مائی در آنها بسیار است عارض شود و از
علامات او وجع معده و قی بلغمی و نزله ریه است و غالباً در پائیز و زمستانی
که بارندگی بسیار است دیده میشود ؛

و قسم دیگر حمی بلغمی کرمی است و اغلب اطفال را عارض میشود خصوص
در امکنه که تولید کرم در ابدان شایع بود و نباید چنان تصور نمود که تولید
کرم موجب حدوث نوبه است بل او نیز مانند کثرت بلغم و رطوبت مائی
عارضه دیگری است که گاهی با نوبه مجتمع میشود چون سایر امراض که با نوبه
مرکب میشوند ؛

نوبهٔ صفراوی که باشتراک سوء مزاج معده و کبد و غلیان صفرا بود

سیم نوبهٔ صفراوی که باشرکت سوء مزاج معده و کبد و غلیان صفرا است و غالبا در تابستان و گرمسیرات یافت میشود از علامات اوست صفرت وجه خصوص چشمین و بار زرد یا سیاه زبان با خشکی و تلخی دهان و عطش مفرط و گاهی اطراف زبان قرمز و وسط آن باردار میل باشربهٔ حامضه بارده بالفعل و تعفن هوای خارج و تهوع و قی صفراوی مکرر و کرب معده با وجع فم معده و شراسیف خصوص شراسیف ایمن ؛ و نوبت این حمی سخت شدید و هنگام لرز کوتاه و سبک با اعیاء و صداعی شدید و وجعی در اطراف و کمر با فتور و کسالت و اضطراب با حرارتی سوزان و هنگام فترت ناقص نبض سریع و دهن بدطعم و گاهی در این وقت قی و تشنگی بسیار و اسهال صفراوی عارض و بول نارنجی بود و پس در این حالت حمی نائبه نیست بل حمی باسکون است ؛

و این قسم اجتماع در حمی مواظبه و غب خالص و شطر الغب دیده میشود و همواره این حمی میل باتصال نوبتها بیکدیگر دارد چنانچه غالبا ابتداءً حمی نائبه و بتدریج مبدل بحمی باسکون شده در آخر حمی متصل کاذب گردد ؛

چرا نوبتها

چرا نوبتهای این حمی میل باتصال دارد ؛ بجهة آنکه از طول زمان این حمی و غلیان صفراء ورمی در معده و کبد حادث میشود که بواسطه آن ورم صفراوی حمی متصل در بدن بهم میرسد و در علاج این مرض اگر طبیب هیچ نه بیند که ورم و حرارت معده و جگر و بدین ملاحظه استفراغ دم نموده و مبردات قویه بکار دارد غالبا مرض خطر بهم رسانده هلاک نماید پس باید بدستوری که در مقام خود ذکر میشود مسهلات و کینین بنوشانند و اگر وجعی در محل فم معده و کبد باشد و فرصت باقی بود شرب یک مقیئی نافع و نیکو بود و این مرض را الفرانسه چند اسم میباشد که تفسیر آنها این است نوبهٔ معدهٔ صفراوی باشدت حرارت معده و جگر یا نوبه ورمی صفراوی یا نوبهٔ صفراوی باشدت و ضعف اطبا چند قسم دیگر از حمی مجتمع مرکب را بیان کرده اند مثل نوبه با ریح طیار و غیره که در آن نوبه وجعی شدید در سر و کمر و مفاصل بهم میرسد اما چون این اقسام بسیار قلیل الوقوع اند لهذا بذکر آنها نمیپردازیم ؛

اما علاج اگرچه هنوز جمیع اصناف حمی نائبه را بالتمام ذکر نکرده ایم مانند نوبهٔ اطفال و حمی باسکون و متصل کاذب و غیره چون هر یک آنها را

علاج مخصوصی است اصناف مذکوره در طریق علاج مشترک‌اند لهذا
اولاً علاج آنها را ذکر کرده و بعد آن اصناف و علاج آنها را بیان
خواهیم نمود ؛

بیان
حفظ صحت اهالی
بلادیکه نوبه در آنجا
شایع است

نوبه مرضی است که میتوان او را رفع نمود از مواضعیکه شایع است در او چنانچه از
تواریخ چنان بر می‌آید که در قدیم در بسیاری از امکنه و مواضع نوبه زیاد بوده است
و حال بسیار کم یافت میشود و از این قبیل مواضع در مملکت اروپا
و نیکی دنیا بسیار است و در کلیات حفظ الصحه طریق حفظ بقاع و بلاد از ورود
این آفت بتفصیل مذکور است ؛ پس میگوئیم اگر نهری در آن بلد باشد
که گاه‌گاه آبش طغیان نموده لبریز شود و مدتی در گودالها بماند باید کنار آن نهر را
بلند کنند تا دیگر آب از آن نتواند بیرون آید و مواضعیکه همیشه یا غالب
اوقات از سال آب در او ایستاده باشد باید خشک نمود بدین نحو
که یا آب او را در موضع گودی جمع کنند که وسعت او کمتر و عمق او بیشتر
باشد و درخت و گیاهی که در آنجا روئیده است باید برکنند تا بواسطه
تابش آفتاب آن زمین بخشکد یا آنکه جداولی در آن قطعه زمین جاری کنند
که بدریا یا نهری داخل شود و آنجا که هیچیک از تدابیر مذکوره ممکن نشود

دیده شده

دیده شده که بواسطه داخل شدن هر سال آب گل آلودی بدو پس از
چندی پر شده بقسمیکه کم کم حرارت آفتاب رطوبت او را تصعید نموده
کل آن باقی ماند در بعضی مواضع بواسطه اسباب از قبیل طلمبه آن زمین را
خشکانیده اند که آب او را کم کم برداشته اند تا آنکه تمام شده است و گاهی
رود جدیدی در این محل احداث نموده اند و بسیار سودمند واقع شده
بواسطه تحریک آب ایستاده و تبدیل او همیشه و دیگر از تدابیر منع از شلتوک
کاری است در مواضع قریب بشهر زیرا که شلتوک را آب بسیار لازم است
و بدین جهه گویا که فی الحقیقه آجام مصنوعی ترتیب مینماید ؛

بیان
تدبیر حفظ اشخاصیکه
در اینگونه مواضع
ساکن‌اند

اشخاصیکه در اینگونه مواضع متوطن‌اند اول باید که در مواضع بعید و مرتفع
از آن محل سکنی نموده و بدقت ملاحظه نمایند که اغلب از چه سمت نسیم میوزد
پس از طرف هبوب ریاح منافذ و روزنه‌ها را مسدود کنند و بجهة
منع دخول این ریاح بر عمارات بهتر آنست که یک صف درخت در جلو
عمارات غرس فرمایند و از قریب بغروب تا بامداد منافذ را نگشایند
و در خانه‌ها و بیوتات آتش کنند تا یبوست در هوا پیدا شود و اگر عمارت
چند مرتبه باشد چنانچه گفته شد بهتر آنست که در اعلی مرتبه سکنی کنند

تا در امان باشند ::

تدبیر لباس

اما چیزهائیکه ملبّس شدن بآنها در این گونه اماکن مستحسن و نیکو است
پارچه هائی هستند که بدن را حفظ میکنند از رطوبت و برودت هوا مثل
صوف بشرط آنکه همیشه پاک و تمیز نگاه دارند و بخشکانند آنها را از نمایکه
از باران و رطوبت هوا تر شود ::

و بعضی اطبا گفته اند که تدهین بدن با دهان بنحویکه در قدیم متداول اعراب
و یونانیان بوده نیکو و منع از عروض نوبه میکند و برخی نوشته اند که تغسیل بدن
باآبهای شور سودمند است ::

بیان تدبیر در مأکول و اختیار اجناس اغذیه

بدانکه اقوال اطبا در اختیار اجناس اغذیه مختلف و متفاوت است
چنانچه بعضی میگویند که باید اغذیه خفیف مبرد اختیار نمود و برخی دیگر امر باغذیه
مقویه و استعمال قدری شراب و عرق در حین غذا نموده اند و این طریق
پسندیده تر است :: و نیز اهالی اینگونه مواضع را در اختیار اغذیه
آرا مختلف میباشد چنانچه اهالی یکجا تغذی باشیاء خفیف مبرد میکنند
و اهل جای دیگر همیشه با غذا فلفل و پیاز و سیر و زنجبیل و کمی سرکه و شراب
شد استعمال مینمایند مانند اهل گیلان که بخصوص سیر بسیار میخورند و پسندیده است

و غالباً باین قبیل اشیاء تغذی میکنند ::
آنچه من یافتم آنست که باید شخص ممسک و قلیل الاکل باشد و تغذی
باشیاء مقویه سریع الهضم نماید و نیز خوردن قهوه و چای خوبست
بل بهتر از شراب و عرق میباشد ::

بیان تدبیر در آب مشروب

و دقت در آب مشروب و خلوص او اهم شرایط است پس آنجائیکه آب
جاری از قبیل رودها و قنوات و غیره نباشد و ناچار بوند از نوشیدن
آبهای ایستاده مانند آب باران یا آب انبار باید که اولا با زغال
صاف نمایند بدین نحو که قیف کاغذی ترتیب نموده و قدری زغال
مسحوق بروی آن ریخته آنگاه آب را از او صاف کنند و آن آب را قدری
تکان بدهند تا هوا بخورد و اگر متعفن بود اول بجوشانند و اگر قدری سرکه
یا سکنجبین بدان مخلوط کنند خالی از منفعت نخواهد بود و بهتر آنست که شب را
در اطاق بخوابند و باید که از حرکات عنیف و تعب شدید و نشستن در شب
و کثرت جماع احتراز نمود و سایر ستهٔ ضروریه را نیز رعایت فرمایند ::
ولی آنچه ذکر شد در شرایط تدبیر حفظ صحت بر همه کس ممکن نیست چنانچه
اغنیا بواسطه جمع بودن اسباب و ملاحظه شرایط از عروض این مرض

غالباً معافند بخلاف فقرا و مساکین که بواسطه عدم اسباب و سوء
اکل و شرب اکثر مبتلا میشوند چنانچه بدقت دیده شده است اشخاص متوطن
در این گونه اماکن که ماکول و مشروب و سایر تدابیرشان بر نهج صواب
و بقاعده بوده است کمتر باین مرض مبتلا شده اند ؛

طریق حفظ صحت باستعمال ادویه

و اطبا در حفظ صحت نه همان تدابیر خارجی را رعایت نموده اند بلکه ادویه را
نیز تجربه و امتحان کرده اند که شاید دوائی بیابند که باستعمال او منع بروز
نوبه کنند و باین ملاحظه گاهی مقی و گاهی کنین استعمال نموده اند و گاهی
افسنتین و حنطیانا بکار برده اند اما اثر ادویه مذکوره در منع بروز اینمرض
بسیار کم است حتی گنه گنه هم که در این حالت چندان اثری ندارد
اگرچه پس از بروز مرض رفع آن مینماید ولی همیشه منع از بروز نمیکند با وجود
این چون لازم شود که در این امکنه مدتی بمانند باید روزی سه دو
الی چهار گندم سولفات دو کینین بخورند یا هر بامداد پنج مثقال شراب
گنه گنه بنوشند یا پنج مثقال مطبوخ پوست گنه گنه میل نمایند ؛

بیان علاج نوبه

قدمای حکمای پیشینه گفتگو و اختلاف بسیار کرده اند در این که آیا بهتر آنست
که نوبه را

که نوبه را از ابتدا قطع کنند یا آنکه بحالت خود بگذارند تا بخودی خود
علاج پیدا نماید بقراط میگوید که اگر غب را بخود واگذارند در نوبه چهارم یا هفتم
علاج میشود و مدتی این قول را جمهور می ستودند چنانچه بعد از پیدا شدن
گنه گنه سیدنهام و بهرهاو که هردو از اطبای بزرگ بوده گفته اند تا چند
نوبت از مرض نگذرد استعمال گنه گنه جایز نیست و آنهائیکه میگفتند باید
بگیرند به رفع اینمرض نمود چنین خیال میکردند که در این مرض یک ماده در تمام
بدن پیدا شد که در هر نوبت از نوبه مقداری از او دفع و خارج میشود و ظهور
اینمرض را جهة منع از بروز و دفع سایر امراض سخت نیکو می پنداشتند
و نیز گفته اند که اگر اینمرض را برفتار طبیعی خود واگذارند کمتر عود و نکس میکند
از آنکه بقوت ادویه قطع و رفع نمایند ولی هیچیک از این اقوال را
صحت و صورت خارجی نیست اگرچه در بدن در اینوقت ماده مرضی
هست ولی نه آنکه در هر نوبت نوبه قدری از آن بمصاحبت عرق
دفع شود ؛ بر فرض تسلیم اندفاع ماده بواسطه طول نوبه مرض دیگری
پیدا خواهد شد که بلاشک علاج آن صعبتر از مرض اول است و از
ملاحظات بسیار معلوم شده است که هرچه نوبه بیشتر بطول انجامد

زودتر عود و نکس نموده و عسر العلاج میشود و نیز خطر نتایج او زیادتر است مانند
استسقا لحمی و دوسنطاریا و غیره بنا بر این نباید تأمل و تکاهل نمود در قطع
نوبه زمانیکه ممکن باشد و هرچه زودتر قطع کنند پسندیده تر است حال
بحمد الله میتوانیم بواسطه سولفات دوکنین قطع کنیم او را ؛

بدانکه در علاج نوبه لابد از دو چیزیم اول منع بروز یا تسکین علامات
و اعراض نوبت دویم قطع و رفع آنها بکلی و این بسولفات دوکنین است ؛

بجهة منع و کمتر نمودن او معالجات و تدابیر بسیار گفته شده که آنها مبهم
و سودمند بود قبل از شناختن کنه کنه و اگرچه حال از آن درجه اعتبار
ساقط و چندان معمول به نیست ما مختصرا بیان می کنیم ؛ از جمله استعمال
مقئی و مسهل قوی است چند ساعت قبل از بروز نوبت مرض و بهتر وقت
بروز نوبه است که اغلب اوقات تغییر میدهد زمان نوبت را
که یا زودتر و یا دیرتر و یا اشد و یا اخف از اول بروز میکند و دیگر پاشویه
با آب گرم یا وضع خردل است در یکموضع از پاست قبل از ظهور نوبه
و گاهی منع از بروز حالت اول نموده و دو حالت دیگر نیز
سبکتر میگردد ؛

و بعضی گفته اند

و بعضی گفته اند که در وقت بروز حالت لرز رفتن در گرمابه سودمند است
و برخی دیگر دیده اند که با استعمال آب سرد چند دقیقه قبل از بروز حالت
لرز توان منع بروز نوبت نمود بدین نحو که مدت ربع دقیقه آب سرد
بر بدن بریزند و بدن را بزودی خشکانیده لباس بپوشانند ؛

و دیگر استعمال افیون و ارسال علق در محل فم معده و سخت بستن اطراف
قبل از بروز نوبه است و نیز اعمالیکه سبب تغییر اعمال بنیان عصبانی و مشیه
طبیعت شود این مقصود از آنها حاصل است ؛ چنانچه حکایت نموده اند
که سرداری مدت مدیدی بحمی ربع مبتلا بوده تا آنکه وقتی در هنگام
بروز مرض مجادله و مخاصمه برا او اتفاق افتاده از این واقعه رفع مرض
او گردید ؛ و همچنین خوف شدیدی که موجب شورش و اضطراب
درون شود و تعب و خستگی ناگهانی و چیزهائی که منصرف سازد
خیال را از این مرض و اعتقاد باثر بعضی از ادعیه و بستن آنها ببازو و امثال
اینها رفع مرض میکند ولی نادرا از این اعمال منفعت کلی دیده شده
و مرض بالتمام رفع گشته است و اغلب عدم اثر آنها ظاهر و هویداست
و بدین جهة است که اطبای این زمان اعتنائی بدانها نمی کنند ؛

بیان علاج حالت لرز

علاج حالت لرز بدانکه کمتر وقتی در نوبت نوبه علاج و استعمال دوا
لازم میشود و اگر هیچ دوائی در این سه حالت بکار نبرند ضرری نخواهند
دید ولی گاهی اتفاقا بعضی تدابیر لازم میشود که بدانها اغلب اوقات
آن علامات قدری سبکتر خواهد شد پس در هنگام اول باید مریض را بپارچه‌های
گرم بپوشانند و در اطراف بدن آجر گرم نهند و اشربه را مستحضر مطبوخ نیم گرم
اشیاء معطره نمایند مانند مطبوخ بابونه یا چای سبز یا بهمن سرخ یا بادرنجبویه
یا برگ نارنج یا گل درخت زیزفون که قسمی از سنجد غیر مثمر است ؛

و بجهة شکستن سورت و شدت اعراض این هنگام بعضی اطباء فصد
نموده اند اما چون بعد از اتمام نوبت مرض سولفات دوکینین بکار
برده اند لهذا معلوم نیست که در آن وقت فصد را اثری بوده یا نه و طبیب
محتاط هرگز اینگونه اعمال را مرتکب نخواهد شد چه در نوبه ساده فصد هیچ
منفعت ندارد و در نوبه خطرناک نیز منفعت او کمتر است تا در نوبه‌ها
و استفراغ دم در اینمرض وقتی جایز است که نوبه مرکب باشد با یک
علت ورمی که در ریه یا کبد یا مفصل بهم رسیده باشد و چنین حالتی
نادر الوقوع است ؛ عموما فصد هنگام لرز را کوتاه و شدت حرارت را

بیانها

سبکتر میکند ولی منفعت آن کمتر از ضرر اوست و میتوان منفعت فصد را
از شد اطراف حاصل نمود ؛

پس از استفراغ دم احتراز باید نمود زیرا که استفراغ دم باعث ضعف و ناتوانی
بدن میشود و اثر نوبه نیز همین است ؛

و در این هنگام خصوص زمانیکه اوجاع عصبانی زیاد باشد استعمال
یک الی دو گندم تریاک بسیار سودمند و مؤثر است و گاه باشد که زمان
بروز دو حالت دیگر را کوتاه تر کند و اگر بقی دفع شود باید مقدار
گندم از او مخلوط با آب نموده حقنه نمایند و چون در این هنگام
مریض را ضعف روی دهد و نبض بحدی صغیر گردد که گاه گاهی احساس او
نشود باید دوای مقوی بکار برد مانند اتر سولفوریک که عبارت از عرق
مقطر با جوهر گوگرد باشد بدین نحو که ده قطره از او را مخلوط با آب نموده
بتدریج بنوشانند و اگر موجود نباشد میتوان بجای او پنج مثقال عرق
یا بیست مثقال شراب استعمال نمود و وضع ضماد خردل در اطراف
و دلک بدن با ماهوت گرم نافع است و چون در این هنگام کرب
معده و تهوع رخ نماید استعمال قی از بیست گندم ایپکا نافع و رافع آنحالات

و آنجا که مریض بسیار ضعیف باشد بقدر یک قاشق چای خوری
خردل سحوق را مخلوط با آب گرم نموده بنوشانند و اگر بعد از قی
کرب معده باقی ماند بهتر آنست که ضماد خردل بر موضع معده بگذارند
و حقنه از تریاک بدستوری که یاد کرده شد بکار برند و چون اغماء عارض
شود استعمال جذابات از قبیل خردل وغیره در اطراف بدن نافع است
و آنجا که علامات سکته از قبیل غطیط و تخیر نفس و حمرت و بنفسجی صورت
و بطوء نبض ظاهر شود لازم است که استفراغ دم بفصد یا بارسال
علق در بن گوش کنند ؛

بیان علاج حالت ثانی

علاج حالت دویم که زمان بروز حرارت است بهیچوجه تدابیر قویه
در این هنگام نباید بکار برد بل باید که بتدریج پوشش مریض را کم نموده
و اندک اندک مشروب بارد و حامضی از قبیل شربت نارنج وغیره
بنوشانند نه آنکه یکمرتبه بمقدار کثیری استعمال نمایند که مزاحم معده شود
و اگر شدت صداع مریض را رنجه بدارد جبهه را بما بارد خالص یا باضافه سرکه
تغسیل فرمایند یا آنکه لته بدو آلوده نموده بدان موضع نهند و اگر قی متواتر در این
حالت یا حالت اول آید بلعیدن قطعات یخ منع کنند ؛ و نادراً

بدان علاج

در این هنگام تدابیر و ادویه دیگر محتاج شوند و اگر نبض ممتلی و صلب
و قوی بود و با صداع شدید و وجع ظهر یا در جنب یا مفاصل بنحوی که خوف
عروض ورم باشد باید فصد نمود خصوص وقتیکه حالت مذکور در نبض
و وجعیکه علامت ورم است باشد و اگر با وجود حالت ورمی نبض ضعیف بود
باید در موضع وجع ارسال علق نمود و آنجا که مریض ضعیف البنیه و حالت
مطبقه همراه بود استعمال سفوف داور بنام طبیب نافع است ؛ صفت
سفوف مذکور بگیرند ایپکا مسحوق یکجزء تریاک مسحوق یکجزء شوره هشت
جزء اجزاء را مخلوط نموده بکار برند قدر شربت ده گندم است و نیز این
سفوف در دفع اوجاع عصبانی حادثه در این هنگام سودمند است
و چون در این حالت درجه حرارت بدن بیشتر گردیده است بعضی بدن را
با آب سرد تغسیل میکنند بدین نحو که قطعهٔ ابری گرفته و بآب آلوده نموده
اعضا را بشویند تا آنکه کسورت آن حرارت شود اما آنجائیکه حرارت
چندان حدتی نباشد لازم نیست ؛ علی ای حال قریب بزمان
عرق باید از این عمل اجتناب نمود زیرا که طبیعت را منصرف نموده
او را از عرق باز خواهد داشت ؛

علاج حالت ثالث که زمان عرق است

علاج حالت سیم که زمان دور عرق باشد و در این هنگام الزم
تدابیر حفظ بدنست از تصرف هوا و بدین جهة باید مریض قبل از اتمام
عرق از بستر بیرون نیاید زیرا که بعضی گفته اند که سبب استیلای تصرف
هوا و سد مسام و حبس عرق میباشد اما حقیقت این قول معلوم نیست
ولی آنچه یقین است مقدار عرقیکه باید خارج شود قبل از اتمام آن
مقدار اگر سد گردد زمان فترت ناقص و نوبتهای دیگر سخت تر خواهد شد
و چون مقدار عرق بسیار خارج شود باید با پنبه گرم بدن را خشک
و از عرق پاک نمایند ؛

علاج زمان فترت که زمان استعمال سولفات دوکنین است

علاج زمان فترت که هنگام استعمال سولفات دوکنین میباشد ؛ چنانچه
ذکر شد قبل از یافتن سولفات دوکنین اطباء اختلاف کرده که از اوایل ابتلا
نوبه باید بمعالجه کوشید یا نه بعضی از ابتدا بمعالجه میکوشیدند و دیگران
چون بطریق روش ادویه معمول خود وثوقی نداشتند و آنها را
چندان مؤثر نمیدیدند اورا بخود وامیگذاشتند و بقراط گفته باید تب را
بخود واگذاشت تا هفت نوبت از او بگذرد بهتر است و که یکی از حکمای
بزرگ منه بود در صد و سی سال قبل نصیحت نموده است که باید چندی

صبر نمود پس از آن

صبر نمود پس از آن بمعالجه کوشید ؛ سیدنهام که اورا بقراط
انگلیس میگفتند در دویست سال قبل چنان نوشته است که باید
بقدری صبر نمود تا آنکه مرض بخودی خود فرسوده شود خصوص نوبه
بهاری را پس ما را بحث و رد بر اقوال مشاهیر لازم نیست زیرا که اختلاف
اقوال یا از اختلاف قواعد کلیه و یا از ناسازکاری ادویه معمول به
در آن زمان برخواسته است و نمیترسیم که بگوئیم لزوم قطع نوبه از ابتدا قانون
تغییر ناپذیر است ؛ و اول چیزی که در علاج اینمرض باید طبیب
رعایت نماید حالت هوای موضع است پس اگر نوبه در جائی عارض
گشته که بسیار رو و بائی باشد واجب است که بزودی قطع کنند زیرا
که در اینوقت کسی نمیتواند بگوید که اینمرض در نوبت دویم خطرناک
نخواهد شد و اگر در موضعی باشد که نوبه کم و شدتی ندارد قطع بزودی
چندان لازم نیست و میتوان دو سه روزی تأمل نمود ولی بهتر آنست که
همیشه زود قطع کنند ؛ و قبل از این عادت اطبا بر این جاری شده
بود که قبل از استعمال گنه گنه مقیّی و مسهلی بکار برند چنانچه هنوز هم
بعضی چنین میکنند اما این تدبیر لازم نیست بلکه گاهی ضرر میرساند

وحال غالب اطبا، در نوبهٔ ساده بدون استعمال مقی و مسهل سولفات دوکینین بکار میبرند و تجویز آنها را جایز نداننده مگر در صورتیکه معده از غذاء غیر منهضم یا از رطوبتی ترشیں یا از صفرا ممتلی باشد که این حالات را أمبرا کاستریک نامند یعنی رنج معده و این حالت دیگری است که با نوبه مجتمع شده است ؛

و از علامات أمبراکاستریک صداع شدید سد اشتها، و تلخی دهان و بار زرد یا سفید زبان و تهوع و قی درد دل خصوص چون محل معده را بفشارند و بقای آن چیز در معده علامات باقی و بزوال او زایل شوند ؛

در اینصورت اطبا انگلیس و ینکی دنیا قبل از استعمال سولفات دوکینین مقدار ده گندم کلمل بیکنوبت خوراینده و شش ساعت پس از آن هشت الی دوازده مثقال نمک فرنگی یا روغن کرچک مینوشانند ولی استعمال کلمل در اینوقت لازم نیست بل بهتر استعمال ده مثقال نمک فرنگی تنها یا باضافهٔ مطبوخ سنا، مکی است ؛

سولفات دوکینین در نوبه بسیار بکار داشته اند بنحویکه نمیتوان حساب نمود و نادر اقطع نوبه نکرده پس اگر نوبه منتظم و قرار او بقاعده باشد و یا مرضی دیگر با او مجتمع نشود

اکثر اوقات

اکثر اوقات از استعمال سولفات دوکینین بمقدار تام قطع خواهد شد خصوص آنجائیکه فتر از زمان معتدبه باشد که کفایت در استعمال مقدار تام سولفات دوکینین نماید ؛ و اگر بعد از استعمال سولفات دوکینین یکنوبت دیگر آید کلیتاً نوبت دویم عود نخواهد نمود و بسیار نادر است که نوبت سیم عارض گردد و نوبه که پس از استعمال سولفات دوکینین عارض شود سبکتر و زمان او دیرتر از نوبتهای سابق خواهد بود ؛

بیان مقدار شربت سولفات دوکینین در زمان فترت نوب بسیطه

مقدار شربت سولفات دوکینین در اینوقت از ده الی ده تا بیست و چهار گندم است در زمان فترت تا وقتیکه مرض علاج و رفع شود و این مقدار مختلف میشود بحسب اشخاص زیرا که در بعضی بزودی اثر او از قبیل طنین و ثقل سامعه و غیره ظاهر میشود اگرچه کم خورده باشند و در بعضی دیگر این علامات ظاهر نشود حتی در اکثار او و چون این علامات ظاهر شد نباید که دیگر مقدار او بیفزایند زیرا که این علامات نشان اثر و کفایت سولفات دوکینین است و آنجا که علامات مذکوره شدید بود باید استعمال او را موقوف داشت تا عوارض مذکوره برطرف گردند و نادرا با استعمال کمتر از دوازده گندم در هر زمان فترت نوبه قطع شود و بسیار دیدم

که بمقدار کم و مدت طویل استعمال مینمودند و نوبه قطع نمیگشت تا آنکه یکمرتبه مقدار او را افزودند و رفع مرض شد ؛ آنجا که بعد از استعمال سولفات دوکنین دو نوبه دیگر آید حکما باید مقدار او را افزود تا بیست و چهار گندم و اگر لازم شود زیاده بر این که چهل تا پنجاه گندم میتوان نوشانید ؛

بعضی از اطبا را عادت آنست که در هر نوبت مقدار زیادی سولفات دوکنین مینوشانند که از سی تا شصت الی صد گندم بود در مدت بیست و چهار ساعت اما این مقدار لازم نیست مگر در بعضی از نوبه‌های باخطر نادرا در نوبه رسمی که اغلب یافت میشود لازم میگردد چه این کثرت مقدار خالی از نکایت نیست چنانچه گاهی بعد از این مقدار ثقل سامعه عارض شود که گاهی همیشه و گاهی تا چند ماه طول کشد و هم مقدار کثیر از دوا گران بها در غیر زمان احتیاج بکار بردن جایز نیست ؛ و نیز میگوئیم که نادرا از استعمال بیست گندم سولفات دوکنین در هر زمان فترت نوبه قطع نگردد که از صد دفعه حکما نود و پنج دفعه در همان زمان فترت اول مرض رفع شده بنوبت دیگر نخواهد رسید و چون فترت از زمان ممتدی باشد

بهتر است

بهتر است که مقدار سولفات دوکنین را یکمرتبه نوشانند بل بفاصله هر ساعت دو الی سه گندم بکار برند اما آنجا که احتمال نخوردن مریض بود باید که یکمرتبه طبیب بنوشاند و اگر سولفات دوکنین را بتدریج بخورانند زحمت معده کم و آسا تر ببدن جذب میشود ؛

تعیین زمان استعمال سولفات دوکنین در هنگام فترت

و در وقت استعمال سولفات دوکنین اختلافست بعضی که اول زمان فترت و برخی در آخر آن زمان گفته‌اند اما قول اول اصح و اقوی است زیرا که بعضی اوقات دیده‌ایم که در آخر زمان فترت داده‌اند و نوبه آتیه سخت‌تر از نوبتهای ماضیه ظاهر شده چه کمتر از سه الی چهار ساعت طول نمیکشد که سولفات دوکنین در بدن اثر میکند و در این زمان قلیل طبیعت مستعد دفع مرض نمیباید و از این است که چون زمان فترت کم باشد باید از زمان عرق شروع باستعمال وی نمود ؛ و استعمال سولفات دوکنین در حالت نوبه غیر جایز و ممنوع است مگر در صورت شدت احتیاج و عدم فرصت زیرا که باعث شدت نوبه میشود و چون نوبه قطع و رفع گشت نباید چنان گمان نمود که بکلی تمام شده است اگرچه لرز و حرارت ظاهر نشود اما حالت مخصوصی در بدن میباشد

که بهمان وقت نوبه برگردد پس درینوقت باید سولفات دوکینین
خورانید تا رفع آنحالت و زوال استعداد نیز شود و اگر اغتشاش نموده
سولفات دوکینین ندهند اندک اندک نوبه عکس خواهد نمود ؛ مثلاً
وقتیکه نوبه از مواظبه قطع و رفع شود همیشه لازم است که یکروز دیگر نیز
استعمال کنند از خوف آنکه مبادا مبدل بحمی غب شود ؛

بیان طریق سولفات دوکینین

کمی تفاوت خواهد نمود در اثر سولفات دوکینین از آنکه محلول نموده و یا حب
ساخته بنوشانند زیرا که سولفات دوکینین موجوده در حب بزودی
در معده حل میشود بواسطه رطوبت ترشی که همیشه از معده مترشح و در او موجود است
و پس از حل نیز بزودی جذب میشود بواسطه عروق ماساریقای معده
اما باید که حب را بهنگام ضرورت ساخته همان وقت بکار برند
چونکه اگر قدری بماند کهنه شود سخت شده لهذا دیرتر محلول خواهد شد
در معده ؛

و در اطفال بهتر آنست که محلول نموده بکار برند و همچنین اشخاصی را
که بلع حب متعسر باشد باید محلول آنرا در آنها استعمال نمود ؛
اما در نوب خطرناک که فرصت باقی نمانده باشد بجهة زود رسانیدن

بدن بهتر

ببدن بهتر محلول نمودن اوست ؛ و آنجائیکه اسهال با نوبه خطرناک
موافقت نموده باشد از خوف آنکه مبادا قبل از جذب شدن دفع شود
باید که در همان محلول بقدر نیم الی یک گندم تریاک اضافه نمایند ؛
و در یبوست مزاج بعضی ضم ریوند نموده بکار میبرند ولی این ترکیب
غیر پسندیده است زیرا که ریوند از ادویه مسهله است و بقوه اسهالیه
سولفات دوکینین را نیز همراه خود برده دفع میکند قبل از آنکه مجذوب
بدن شود و در این حالت بهتر آنست که اگر حمی خطر ندارد اول مسهل بنوشانند
بعد از اتمام عمل مسهل سولفات دوکینین بنوشانند و آنجائیکه خطرناک باشد
باید اولا سولفات دوکینین خورانیده پس از قطع نوبه مسهل بنوشانند ؛
آنجائیکه تهوعی در مریض باشد و معده نتواند سولفات دوکینین را نگاه
دارد باید او را حقنه نمود بدین نحو که اولا بواسطه حقنه از آب خالص یا با اضافه
روغن بادام معاء مستقیم را پاک نموده پس از آن در زمان فترت بفاصله
هر شش الی هشت ساعت از سولفات دوکینین حقنه نمایند و برای
اینکه در مستقیم بماند باید قدری تریاک بدو اضافه نمایند ؛ صفت
حقنه ؛ بگیرند سولفات دوکینین دوازده گندم آب بیست مثقال تریاک

یک گندم چنانچه رسم است بکار برند و در نوبه خطرناک بهتر آنست که سولفات دوکینین را هم بنوشانند و هم حقنه نمایند و اگر خورانیدن و حقنه نمودن سولفات دوکینین بجهتی ممنوع باشد باید که بواسطه شمع زراریح جلد را زخم نموده پس از سقوط بشره مقدار ده الی دوازده گندم او را بروی آن جراحت ذرور نمایند ⁛ و ارتکاب بدین عمل نشاید کرد در محل احتیاج زیرا که از این عمل وجع و دردی در آن موضع عارض خواهد شد و گاهی بجای این عمل سولفات دوکینین را با روغن مخلوط نموده ابط و کشاله ران را بدو تدهین نمایند (صفت آن) بگیرند سولفات دوکینین بیست نخود کره تازه بی نمک سه مثقال این مقدار را یک نوبت بکار برند باید دانست که بدین دو طریق اخیر سولفات دوکینین بسیار کم ببدن جذب میشود ⁛

بیان ادویه که گاه بسولفات دوکینین ضم نموده بکار برند

و گاهی خالی از منفعت نیست ترکیب نمودن سولفات دوکینین را ببعضی از ادویه از آنجمله تریاک و احتمال کلی میرود که چون با سولفات دوکینین ضم نمایند قوت و اثر او بیشتر شود و آنجائیکه معده را قوت ضعیف باشد و بدینواسطه بنحو سزاوار سولفات دوکینین مجذوب نشود باید با ادویه

مهیج کرده

مهیج معده از قبیل فلفل سیاه و امثال آن ترکیب نمایند خصوص در اشخاص معتاد بخوردن این قبیل ادویه یا معتاد بتداخل غذا یا استعمال عرق زیاد و ترکیب با این ادویه در گرمسیرات پسندیده تر است تا سایر مواضع ⁛

بیان آنکه اگر باستعمال سولفات دوکینین نوبه قطع نشود باید پوست کنه کنه خورانید

و احیاناً اگر باستعمال سولفات دوکینین نوبه قطع نشود باید پوست کنه کنه خورانید و تا ممکن باشد از طبقه زرد یا قرمز احتیار کنند اگر نیابند طبقه قرمز او نیز نیکو است که از دو الی چهار مثقال مسحوق و را در زمان فترت بنوشانند ولی نه بیکمرتبه بل بتدریج که هر دفعه نیم الی یکمثقال استعمال کنند و اسهل از جمیع طرق جهة استعمال این مسحوق آنست که این مسحوق را در شکی ریخته و مقابل هر یکمثقال پوست کنه کنه پنج مثقال آب و دو قطره جوهر گوگرد اضافه نمایند و هر ساعت آن ظرف را حرکت داده مقدار یک فنجان قهوه خوری از او بنوشانند و آنجائیکه مریض بسیار ضعیف باشد جایز است بجای آب شراب ریزند ⁛

[illegible]

وقتیکه یکنوبت نوبه بدین نحو قطع شد عموماً مرض رفع شده است تا چندی اما غالباً بعد از آن بعضی اعراض از قبیل ضعف آلات غذا

وغیره باقی ماند مثل آنکه در اکثر سوء هضم پدید آمده غذا بتحلیل نمیرود در این
وقت باید که تا چندی هر بامداد یکی از ادویه مرّه بنوشانند از قبیل دم
کرده افسنتین و جنطیانا و غیره ؛

و معلوم است که این مرض بسیار نکس مینماید پس اگر تدابیر نیکو نشود یقین است
که منع از نکس ممکن نخواهد بود و باید دانست که پس از قطع نوبت آخر
تا زمانیکه نکس میکند اکثر دو هفته طول میکشد پس اگر قبل از نکس مرض ده
الی بیست گندم سولفات دوکینین یک الی دو روز قبل از برگشتن مرض
بدهند چنین ملاحظه شده است که نکس نخواهد نمود و چون گاهی دیده شده
که نوبه پس از یکهفته نکس میکند بهتر آنست که شش روز پس از نوبت آخر
مقدار شربت سولفات دوکینین را مجدداً بکار برند و تا یکماه هر هفته
این عمل را تکرار نمایند و پس از این مدت هر پانزده روز یکمرتبه این مقدار
سولفات دوکینین را بنوشانند ؛

و نیز بنحو دیگر میتوان نکس این مرض را منع نمود یعنی در مدت دو ماه همه روزه
دو الی سه گندم سولفات دوکینین بنوشانند ؛

و آنجائیکه نوبه عام و وبائی باشد بهتر آنست که یک الی دو ماه

الی از قطع

پس از قطع نوبه همه روزه قدری از مطبوخ افسنتین یا جنطیانا بنوشانند
اما نقیع کنه کنه و عرق کنه کنه سودمندتر خواهد بود ؛

و نادراً این دستور کفایت در منع نکس مرض نمیکند پس چون مدتی مداومت
بسولفات دوکینین نمایند و نوبه نکس کند باید بزودی قطع و رفع نمود بواسطه
خورانیدن سولفات دوکینین و در اینوقت بهیچوجه تکاهل جایز نیست
و گاهی اتفاق افتاده که نوبه شدید سخت ماهی یکنوبت یا سه ماه الی شش ماه
یکمرتبه نکس میکند و میتواند این حالت تا دو سه سال بطول انجامد در اینوقت
بهترین تدبیر جهة مریض تغییر آب و هوای بلد و حرکت است و ضمناً خورانیدن
سولفات دوکینین بدستوریکه یاد کرده شد نافع است ؛

بیان تدبیر اکل و شرب مبتلایان بنوبه

تا زمان بقای مرض باید اغذیه لطیفه سریع الهضم اختیار فرمود و درحصت
ینست که از زمان اکل تا بروز نوبت مرض کمتر از سه الی چهار ساعت
فاصله باشد و آنجا که زمان فترت کلی و تمام باشد نماندن مریض در بستر
نیکوتر است اما نه آنکه خود را بتعب مفرط اندازد و باید از اشیاء مهیج و محرک
از قبیل عرق و سایر مسکرات مایعه اجتناب نمایند اما نه بحدیکه مریض را
ضعف روی دهد خصوص پس از قطع نوبه که باید اغذیه مقوی اختیار نمود

ماند کباب وقلیلی شراب وچای وقهوه وآنجا که خون رقیق شده
ورخساره صفرت بهم رساند باید آب آهن داغ با غذا خورانیده
یا یکی املاح حدیدی بکار برند :

بیان اثر سولفات دوکنین در بدن

اما اثر سولفات دوکنین در بدن چنانچه مذکور شد تا بیست سال قبل اطبا
چنان می پنداشتند که اغلب سبب ورم معده وامعا میشود وچون
از بیست سال قبل تا کنون موارد استعمال آن بسیار شد چه در نوبه وچه
در امراض دیگر واطبا بدقت ملاحظه نموده اند تا صحت وسقم این قول را
مبرهن سازند چنانچه در ریماتیزم که عبارت از ورم ووجع مفاصل است روزی
از ده الی بیست نخود نوشانیده اند چنان معلوم شد که تا این مقدار
از سولفات دوکنین غالب اوقات سبب ورم معده وامعا نمیشود
اما اکثر اوقات بی میلی بغذا وسقوط اشتها با قی صفراوی عارض مینماید
اما با وجود این حالت زبان سرخ وخشک نمیشود وعطش کم است مگر آنکه
مداومت با چند روز متوالی بود وگاهی بعد از استعمال سولفات
دوکنین وجع شدیدی در محل فم معده عارض میشود واز این وجع رنج و
زحمتی در تمام بدن پدید آید اما اگر در این حالت فم معده را بفشارند

وجع نیز

وجع اشد واقوی نخواهد شد واز لمس صلابتی در شکم یافته نمیشود وعلت طبیعت
یبس است واگر اسهال عارض شود بدون درد شکم است ونیز بملاحظه
معلوم شده است که همه این علامات تمام میشود بتمام کردن سولفات
دوکنین که بزودی اشتها برگشته وغذا بتحلیل میرود پس معلوم است که
وجعیکه از سولفات دوکنین در معده ظاهر میشود عصبانی است نه وجع
ورمی معده لهذا نباید که بدون حاجت مداومت باستعمال سولفات
دوکنین نمایند که در زمان احتیاج از مقداری که ذکر شد اگر تجاوز نکنند
هیچ ضرر نخواهد نمود :

ثانیاً اثر سولفات دوکنین در میان عصبانی و قطع نوبه از امراض عصبی و رفع شدن او از استعمال سولفات دوکنین

پس سولفات دوکنین بعد از ورود بمعده جذب باعضا ودر دوران
داخل شده باقاصی بدن میرسد خصوص در مغز ونخاع ودر دماغ اثری
مینماید چنانچه گفتیم از اکثار وافراط او علامات عصبی مانند طنین وثقل
سامعه وغیره عارض میشود :
ونیز نوبه از امراض عصبانی است زیرا که غالباً در زمان فترت چیزی از او
در بدن باقی نمیماند پس معلوم است که این مرض نیست مگر مرض عصبانی :
واگر کسی بگوید که چگونه سولفات دوکنین رفع نوبه میکند جواب این است

که حقیقت این مسئله هنوز کشف نشده است که چگونه تمام ادویه علاج
امراض میکنند مثل اینکه سبب کیف تریاک محققه معلوم نیست مگر اینکه
همین قدر میدانیم که تریاک پس از مجذوب شدن بمصاحبت خون بدماغ
میرود و میل خود را بدان عضو زیادتر میکند ؛ پس میگوییم که اثر ادویه
در علاج امراض تا هنوز از اسرار مخفی و پنهان است و تفکر بسیار و نوشتن
کتاب بدون امتحان و تجربه در این باب بی حاصل ثمر خواهد بود و حال در ابتدا
همین قدر بر ما واجب و کافی است که بعد از آنکه دوای کثیر المنفعه مانند کنه
پیدا شود خورسند و خوشنود شویم از ظهور او و بیاموزیم طریق و زمان
و موارد استعمال و مقدار شربت او را شاید پس از این بواسطه تجارب
بسیار حل این مسئله یعنی اثر ادویه در علاج امراض بشود حکمای اروپا اکثر
اوقات خود را مصروف بدین عمل مینمایند نه بخیال و فکر بلکه با امتحان
موافق با قیاس و حدس مثلا یافته اند که چند دوای سمی مانند استرکنین
و کورارا میباشد که تغییر میدهد سلولها و الیاف صغار را که در دماغ و
نخاع هستند و بدون ذره بین ملاحظه آنها ممکن نیست همچنین است
سولفات دوکنین که احتمال کلی میرود که یک نحو اثری از این قبیل

ولی ضعیف

ولی ضعیفتر در آن سلولها و الیاف مینماید ؛

بیان آنکه سولفات دوکنین سبب بروز اطفای حرارت و تسکین سایر اعراض نماید و باید چند استعمال نمود

پس جهت اتمام بیان اثر سولفات دوکنین در علاج نوبه میگوییم که اثر
او در اینباب اطفای حرارت حمائی و تسکین سایر اعراض نوبه است
اما در اینوقت اختلافی در کیفیت استعداد بدن جهت بروز نوبه و سایر
اعراض بهم میرسد چنانچه تا چندی در هر وقت زمان بروز نوبه تغییری
در افعال بدن که لازمه بروز نوبه است ظاهر میشود و از این جهت است که
گفته اند پس از رفع یک یا دو نوبه از عروض او در دفعه آخر امین نباید بود
و لهذا ترک استعمال او را نیز جایز ندانسته اند ؛

بیان تدابیر و ادویه که بجای سولفات دوکنین بکار میرود

اما ادویه که بدل سولفات دوکنین میتوان بکار برد از آنجائیکه
ممکن است که سولفات دوکنین گاهی یافت نشود یا آنکه گران بها بود
لهذا لازم است ادویه که بدل آن میتوان بکار برد ذکر نمود اطبا فکر نموده
و بسیار نوشته اند در باب دواهای دیگر که در علاج نوبه مستعمل اند پس
ما آنها و مقدار اثر آنها را ذکر میکنیم ؛

بدانکه ادویه و تدابیری که بجای سولفات دوکنین بکار میبرند اقسام است ؛

بیان اثر افیون و امثال او در این مرض

اول افیون و امثال او از مخدرات و مسکرات است ؛ قدما نیز

در نوبه افیون استعمال مینمودند چنانچه جالینوس نوبه ربع را با فیون
وافسنتین علاج مینمودند و نام در حمی نائبه کلیه افیون میخورانید با ادویه
دیگر : لند طبیب انکلیس میکوید باید در حالت دوم که هنگام بروز
حرارت است افیون نوشانید تا سبب استراحت مریض شود در آن
هنگام و چون این زمان در قطع نوبه غیر مستعمل است بیش از این شرح دادن
او لازم نیست و از آنجائیکه افیون از ادویه مسکنه است که از زحمت نوبت را
کمتر میکند اما اکثر علاج مرض را نتواند نمود و اگر خواهند علاج مرض بدو
نمایند باید بمقدار تام قبل از بروز نوبه بفاصله یک الی دو ساعت
بخورانند و این مقدار را نمیتوان کلیه بیان نمود چه مختلف میشود بسبب
اختلاف مردم از عادت و بنیه وغیره :

بیخ شوکران و خربق اسود و خانق النمر که اگر قبل از نوبت بخورانند
گاهی تغییری در بدن ظاهر میسازند که نوبه عارض نمیشود و این تغییر از عرق
و شراب و مشک نیز پیدا میشود ولیکن هر یک از آنها را ضرری پیدا شود
و آن است که اگر دفع مرض نموده و نوبت نوبه آید سخت شدید خواهد
بود و اگر افراط و اکثاری در استعمال آنها بشود بسا باشد که در هنگام

ابدا بدن

حرارت سبب ورم دماغ گردد :

دوم مقی و افعال و تدابیریست که طبیعت را متنبه و از بروز این مرض
منصرف میکند : استعمال مقی قبل از نوبت مرض گاهی نافع است
بواسطه تغییری که در بدن پیدا میشود طبیعت را متنبه و از ظهور مرض منصرف
میسازد و منفعت مقی و تغییری که از او در بدن حادث میشود در صورتیست
که وقت نوبه قی آورد اما ترقی مساوی که از مشاهیر معالجین این مرض است
میگوید که استعمال مقی نخورند که شایسته نیست مگر در وقتیکه امتلاء معده
همراه باشد و از آنوقت بعد تمام اطباء بزرگ قول ورا پسندیده
و مختار ایشان است زیرا که مقی مقاومت میکند با این مرض و اثر مخصوصی
در او ندارد بل بواسطه تغییری که از او در بدن ظاهر میشود مرض تا چندی
رفع میگردد و آن مرض را که با نوبه همراه است مانند امتلاء معده بکلی تمام میکند
و انفع و افید مقیات در اینوقت ایپکاست خصوص آنجا که با نوبه امتلاء
معده یا اسهال همراه بود نسخه بگیرند ایپکا بیست گندم انتیمون قی یک
گندم در دو فنجان آب نیم گرم ریخته بنوشانند :

و بجهة احداث تغییر تازه در بدن بعضی دوازده ساعت قبل از نوبت

بیان اثر مقی و تدابیری که سبب تنبیه طبیعت و را این مرض

مرض شمع در زاریح در موضعی انداخته اند تا آنکه در هنگام اول بوطه
وجع او تغییری در بدن حادث شده نوبه نیاید و چنین شده است و دیگر
از جمله تدابیری که بجهة تنبیه طبیعت و انصراف او از این مرض بکار برده اند
استعمال آب سرد است و طریق استعمال او آنست که نیم الی یکساعت
قبل از بروز نوبه مریض را برهنه نموده و یکمرتبه ظرف آبی بر تمام بدن او بریزند
یا آنکه او را در حوضی فرو برده در آورند اما باید این عمل را بچستی و چابکی نمود
که زمان او بطول نینجامد و تنبیه طبیعت نماید و هنوز بعضی بکار میبرند و کامی
منفعت از او ظاهر میشود و آنچه ذکر شد نه آنست که بدل سولفات
دوکنین باشد زیرا که چنانچه ذکر شد اثر مخصوصی در بدن ندارند ؛

بیان اثر جوهر پوست بید و امثال او در این مرض

سیم ادویه که اثر مخصوص دارند مانند سالیسین که جوهر پوست درخت
بید است و بعضی از اطبا بسیار توصیف از او نموده اند و مسحوق پوست
بید و پوست و برگ درخت زیتون که نقیع او را با عرق ترتیب نموده
بکار میبرند و صمغ درخت زیتون و بهرامج نارس و پوست درخت زبان
گنجشک و پوست قسمی از درخت آلو و پوست درخت آلو بالوی بری
و پوست درخت بلوط و پوست درخت قاره که در هندوستان

یافت میشود

یافت میشود و تمام ادویه مره مانند چوب آلکاسیا که از نیکی دنیای آورند
و جنطیانا و افسنتین و بابونه و ادویه مهیجه معده مانند فلفل و بهمن سرخ
و زنجبیل و مانند اینها ولی تمام آنها را منفعت کم میباشد و از همه بهتر
جوهر بید و بابونه است که سودمندترند چنانچه تلامذه بقراط در یونان
بسیار بابونه در این مرض بکار برده اند یا بطریق سفوف وزنی از یک
الی دو مثقال و یا مطبوخ او را و مقدار شربت سالیسین وزنی از ده
الی چهل گندم است ؛ از سفوف پوست درخت بید از چهل گندم
الی یکمثقال است ؛

و اطبائی که بسیار نوشته اند در منفعت ادویه مذکوره در نوبه در مواضعی
بوده اند که نوبه عام و خطرناک نبوده است و نیز تجربه نکرده بودند که اگر
نوبه را بصرافت خود گذارند چه خواهد شد ؛

بیان امتحان شول در اثر ادویه مذکور

شول نام فرانسوی بیست و پنجسال قبل از این در مریضخانه پاریس
امتحان بزرگی نمود در باب جمیع ادویه مذکوره بدین نحو که مریض نوبه را
که وارد مریضخانه میشدند دو قسمت مینمود یک قسمت هیچ دوا نمیداد
و در قسمت دیگر بعضی از ادویه مذکور را استعمال مینمود بعد حساب کرد

که هریک از دو قسم مرضی در مریضخانه چندمرتبه نوبه کرده اند دیدکه چندان
تفاوتی در این دو قسمت نبود پس معلوم میشود که این ادویه مذکوره را
که میگویند علاج نوبه میکند نه چنین است بل نوبه پس از چندی بصرافت
خود تمام میشود ؛

بیان ادویه معدنی که مستعمل در این مرض اند و مقدار اثر هریک

چهارم ادویه معدنی ؛ بدانکه در چند دوای معدنی اثری میباشد
که میتوان بدل مولفات دوکنین در قطع نوبه استعمال نمود سم الفار
و سم الفار از تمام آنها بهتر است چنانچه پس از مولفات دوکنین هیچیک از ادویه
معدنی و نباتی بیشتر از سم الفار در نوبه استعمال نشده و هم سودی که
از او برده اند از سایرین حاصل نگشته است و آنهائیکه بدقت ملاحظه
نموده اند در باب این دوا بسیار توصیف کرده اند از اثر و منفعت او و جمعی
دیگر ملامت نموده و نهی کرده اند از استعمال او ؛

بیان اثر سم الفار در نوب

بیان امتحان هارلیس طبیب سم الفار را در نوب

پنجاه و پنج سال قبل از این هارلیس مساوی میگوید که از بیست و دو نفر مریض
نوبه بیست نفر آنها علاج شدند از سم الفار تنها اما در بعضی پس از استعمال
دردی در معده و امعا یا اسهال عارض گشت و اکثری بعد از خوردن
سم الفار زیاده از سه نوبه نکردند ؛ بدین نحو که اول زمان نوبت

مرض از آن

مرض کوتاه نمود بقسمی که هنگام لرز کمتر محسوس میشد و در بعضی دیگر هنگام
حرارت مفقود گشت و آن طبیب مساوی مخلوطی از سم الفار با قلیا استعمال
مینمود که آرسنیات دوسود مینامند بدین نحو که در ماء الشعیر حل نموده با اضافه
تریاک بکار برد و روزی عشر الی ربع گندم میداد ؛

بیان امتحان کاسک در سم الفار در نوب

کاسک نام طبیب اردوی ناپلیون بزرگ در دو سال در هنگامیکه
فرصت داشت سم الفار در نوبه استعمال نمود در سال اول دیدکه
هیچ منفعت ننمود بل ضرر رسانید در سال دویم بسیاری را علاج نمود و این
اختلاف اثر در این دو سال نیست مگر بواسطه آنکه بگوئیم که امراض عمومیرا
طبیعت مختلف میشود بحسب سنوات بقسمیکه گاهی از استعمال دوا منفعت
بسیار حاصل و گاهی دیگر هرچه استعمال مینمایند موثر نمیشود ؛

بیان امتحان بودن در اثر سم الفار در نوب

از بیست سال قبل تاکنون بودن نام طبیب فرانسه همیشه بدقت مشغول
امتحان سم الفار است در مرض نوبه و اول نوشت که سم الفار نیکو
دوائی است در علاج نوبه که روزی بیست یک گندم او دفع مرض میکند
و از اسامی مرضی که ضبط نموده بود معلوم شد از دویست و شصت و شش
نفر نوبه دویست و چهل و پنج نفر آنها علاج شدند و چنان بر می آید که در ابتدا

بدقت ملاحظه نکرده بود زیرا که بعد نوشت که باید زیاده ازین مقدار استعمال نمود چنانچه حال گاهی روزی تا یک گندم از سم الفار در مرض نوبه بکار میبرد اما غالباً روزی ثلث گندم الی نصف گندم از او استعمال مینماید و میگوید که هرگز آثار و علامات سمی از استعمال این دوا بمقدار مذکور در مرض نوبه دیده نشد و بواسطه امتحانات خود میدانم که چنین است ❊

استال نام طبیب بزرگ نمسه است در دویست سال قبل دو نفر را دید که بواسطه خوردن سم الفار جهة علاج نوبه هلاک شدند و این نبوده است مگر بواسطه اکثار و افراط در قدر شربت او و مدت مدیدیست که اطبا سم الفار را در امراض بکار میبرند ❊

و جالینوس که هزار و هفتصد سال قبل ازین بوده در چند مرض اندرونی سم الفار استعمال کرده است ❊

بیان آنکه قدماء عرب و عجم اول طایفه هستند که سم الفار را بدقت استعمال نموده و اثر او را در امراض ضبط کرده اند

اما اطبای عرب و عجم که هشتصد سال قبل بوده اند اول اشخاصی هستند که مفصلاً شروح داشته اند موارد استعمال این دوا را در امراض ❊ و هزار سال قبل ازین اطبای هند و چین سم الفار را استعمال مینمودند ❊

بیان [illegible] در امراض [illegible]

و حال سیصد و پنجاه سالست که در فرنگستان استعمال این دوا شیوع

بهم رسانیده

بهم رسانیده است ❊

بیان شناختن فولر اثر سم الفار را در نوبه

اما هیچکس مانند فولر نام طبیب بزرگ انگلیس سبب اشتهار و بزرگی نام این دوا نشد و هشتاد سال قبل ازین رساله در این باب تصنیف نموده چه در اوقات این دوا مخفی و پنهان بود و محلولی از او ترتیب نموده مسمی بقطره نوبه کرده و میفروختند و بواسطه چند قطره از آن محلول علاج نوبه مینمودند طبیب مذکور از تجزیه آن محلول را معلوم نمود که از سم الفار ترتیب نموده اند پس او نیز محلولی بهمین طریق ترتیب داده و بمحلول فولر مشهور ساخت و نوبه بسیار را علاج مینمود ❊

بیان استعمال کردن تلامذه فولر سم الفار را در یکی از شاهزادگان انگلیس جهة دفع نوبه و سایر امراض

پس از طبیب مذکور یکی از شاگردان او بدون خوف همان محلول را در یکی از پادشاه زادگان انگلیس استعمال نمود و دفع نوبه از او کرد و دیگر بسیار استعمال نموده اند در امراض جلدی مثل خشک ریشه و سوداء و بعضی از بثورات و معلوم شد که از استعمال او باحتیاط ضرر نخواهد نمود ❊

اگر چه افراط اکثار او مهلک است اما بقدر شربت در وقت حاجت دوائی است نیکو و ظهور این آثار سمی منافی با مقصود نیست چه اکثر از ادویه معتبره زمانیکه زیاده از قدر شربت بکار برند آثار سمی از آنها ظاهر

میشود مثل جیوه و انتیمون و افیون و امثال اینها :: وگاهی در چند مرض
جلدی سم الفار داده میشود بتدریج از سه ماه الی یکسال ولی بمقدار کم و هیچ
ضرری از او حادث نمیشود اگر سم الفار بمقدار کم میتوانست علاج نوبه نماید بسیار
خوب بود ولی افسوس که اکثر اوقات بمقدار کم بزودی علاج نوبه نمیکند و
باید بر مقدار او افزود تا بخمس و سدس گندم و گاهی بیشتر پس در اینوقت
نادر است که تهوع یا قی یا اسهال مریض را عارض نشود :: و بدین جهة نمیتوان
اثر سولفات دوکنین را مثل اثر سم الفار دانست بلکه ترجیح دارد در علاج نوبه چونکه
مقدار شربت سولفات دوکنین که در علاج نوبتهای خفیف یا خطرناک بکار است
سمّی نیست و تمام اصناف نوبه را علاج میکند اعم از آنکه ضعیف باشد
جیدالعاقبه یا خطرناک و ردی العاقبه باشد و برطرف میکند عظم طحال را
که بواسطه نوبه بهم رسیده است و بدین جهة باید حتی المقدور در علاج نوبه
سولفات دوکنین بکار برد چه اثر او واضح تر و بیشتر و بی خطرتر از سایر
ادویه مستعمله در نوبه است و آنجائیکه استعمال او ممکن نباشد بواسطه نبودن
او یا بواسطه عدم بضاعت مریض در انصورت استعمال سم الفار جایز است
و بهترین طریق استعمال او در نوبه این است صفت او بگیرند سم الفار
[illegible]

بیان آنکه استعمال سولفات دوکنین در رفع نوبه نیکوتر است از سم الفار

بیان طریق استعمال و مقدار شربت سم الفار

سفید پنج گندم آب مقطر دویست مثقال در هاون بلورین محلول نموده
هنگام ضرورت بکار برند در هر مثقال از این محلول عشر گندم
سم الفار موجود است قدر شربت او در روزی دو مثقال است که در یک
استکان شربت قند ریخته در مدت بیست و چهار ساعت بنوشانند اما
سه ساعت قبل تا سه ساعت بعد از غذا نخورند و بتدریج میتوان
بر این مقدار شربت افزود که تا روزی شش مثقال رسد و اگر از این
مقدار علامات ورم معده عارض نشود میتوان تا ده مثقال هم بکار برد
که یک گندم سم الفار داشته باشد اما با احتیاط بسیار و خواهند دید
که اکثر اوقات قبل از رسیدن باین مقدار نقصان اشتها بهم رسیده
و زبان باردار و درد شکم یا اسهال عارض خواهد گشت ::
سم الفار مانند سولفات دوکنین نیست که باید استعمال نمود در زمان
فترت تعاطی در نوبت مرض هم میتوان بکار برد زیرا که قبل از قطع نوبه
لازم است که مقداری از سم الفار وارد بدن شود و این مقدار را
نمیتوان مثل سولفات دوکنین بیکنوبت خورانید پس باید با احتیاط زیاد
و تدریج در بدن رسانند و بجهة آنکه نوبه زودتر علاج شود باید در زمان

بیان زمان استعمال سم الفار در نوبه

قرصت نوبت هر دو چنانچه ذکر شد بکار برند ؛

بیان آنکه گاه اثر سم الفار بیشتر از سولفات دوکینین است از برای رفع تب و بهتر از او منفع میشود

نادراً در نوب مزمنه سولفات دوکینین اثر نمیکند که هرچه استعمال نمایند
رفع نوبه نمیشود بواسطه کثرت استعمال او که گویا طبیعت معتاد شده
لهذا مقصودی از او حاصل نمیگردد پس در اینوقت لابد باید سم الفار بکار
برد و دیگر در اطفال که بعضی اوقات هرچه محلول سولفات دوکینین
بنوشانند بواسطه کراهت طعم بقی دفع شود و نوبه را هم نمیشود باید قطع نمود
لهذا در اینصورت استعمال سم الفار انفع از سولفات دوکینین است
ولی مقدار کم بحسب سن طفل بدین طریق که کمتر از یکساله را پانزدهم یا دوازدهم

بیان اختلاف مقدار شربت سم الفار بحسب اختلاف اسنان

مقدار شربت دوساله را یک هشتم سه ساله را یک ششم چهار ساله را
یک چهارم هفت ساله را یک ثلث چهارده ساله را دو ثلث بیست
ساله را مقدار معین و این قاعده در استعمال جمیع ادویه جاری است
که با اختلاف اسنان تغییر اوزان ادویه نمایند بدستور مذکور ؛
و چون سم الفار استعمال کنند باید مدتی بدهند تا نوبه قطع گردد و کلیةً
میتوان گفت که بواسطه استعمال سم الفار ممکن است که یک ثلث از
حمی نائبه را در نوبت اول یا دویم یا سیم علاج نمود و یک ثلث دیگر را

در نوبت

در نوبت چهارم الی پنجم و ثلث اخیر علاج نخواهد یافت ؛
و بجهة حفظ از ورود نکایت و ضرر این دوا باید طبیب آگاه باشد
از علامات و عوارضیکه پس از استعمال این دوا روی میدهد که کدام یک
از علامات و عوارض دلالت بر ضرر میکند پس لازم است که بیانی
در این مطلب بشود ؛

بیان علامات کفایت و اثر سم الفار و علامات دلالت بر اثر سمی او میکند

اول احساس گرمی زاید از قدر معتاد از جلد بدن است دویم احساس
حرارتی در حلق و مری الی معده است که دوا الی سه روز پس از استعمال
این دوا ظاهر میشود سیم حالت اشتها و میل بطعام است اما آنجائیکه زیاده
از شش الی عشر گندم داده شود بعکس اشتها ساقط شود اگر تهوع و قی
عارض گردد در اینصورت باید بزودی استعمال او را موقوف داشت
چهارم عطش و اسهال یا یبوست طبع است پنجم کثرت بول و عرق است
که یکی بعد از دیگری یا آنکه هر دو یکبار ظاهر شود ششم سیلان بزاق
و چون زمان استعمال بطول انجامد گاهی مثل اشخاصیکه جیوه بحد افراط
استعمال کرده باشند سیلان بزاق شدید بدون احتیاج حادث
شود هفتم علاماتی است که چون یکی از آنها ظاهر شود باید دست از استعمال

او کشید چون تهیج و تشنج صورت و پیچ و مغص در امعاء و ارتعاش
اعضاء و سستی عضلات خصوص بانیکه مریض را بزودی هزال عارض شود
که دیگر استعمال او بهیچ وجه جایز نیست ؛

و گاهی پس از افراط و اکثار و استعمال او در زمانی طویل قسمی از نزول
آب سیاه بعارض شده و نیز دیده شده موجب عمی گشته ؛

بیان اثر زاج سبز در نوبه

و بعد از سم الفار زاج سبز بهتر از همه میباشد که یا تنها و یا مخلوط با افیون
و سولفات دوکینین نموده استعمال نمایند صفت نسخه نافع بگیرند زاج
سبز یک گندم افیون یک گندم سولفات دوکینین هشت گندم
باضافه صمغی مخلوط نموده و چهار حب سازند بفاصله هر شش ساعت
حبی از او را بخورند ؛

بیان اثر نمک [illegible] روی در نوبه

دیگر سولفات دو زنک است که عبارت از نمکی است که حاصل میشود
از اختلاط روی با جوهر گوگرد مقدار شربت آن یک الی دو گندم است
بچهار نوبت که در مدت بیست و چهار ساعت بنوشانند و سابقا
برای این نمک در دفع نوبه شهرت تامی داشت ؛

بیان اثر آهن [illegible] با جوهر بادام تلخ [illegible] فرنگی گویند در نوبه

همچنین قسمی از سیانور دو فر است که آبی پروس یا برلین مینامند چون که

اول آن

اول آن رنگ را در برلین که پای تخت پروس است ساختند و این رنگ
در نزد بعضی از اطبای ینگی دنیا بسیار پسندیده است خصوص یکنفر از آنها
که نوشت بهتر از سولفات دوکینین است و از دویست مریض نوبه که تا این
دوا علاج نمود زیاده از چهل نفر را ندید که نوبت ثانی عود کند و در این چهل
نفر نیز بعضی نوبت سیم و برخی نوبت چهارم را ندیدند و در تمام
آن چهل نفر نشد که نوبت پنجم را ببینند طریق استعمال او آنست که با صمغ
یا آب مخلوط کرده حبی یک گندم بکار برند قدر شربت او روزی از ۳
الی شش حب است آنجائیکه بلو دو پروس را خواهند در امراض بکار برند
باید همین آبی پروس را مدت چند ساعت در آبیکه بواسطه جوهر گوگرد
یا جوهر نمک ترش باشد نهاده تا آنکه زاج سفیدی که در اوست
حل شود آنگاه در آب خالص تغسیل نموده بخشکانند و هنگام ضرورت استعمال
نمایند و حقیقت اثر این دوا آنست که گاهی رفع مرض نوبه میکند اما نه مانند
سولفات دوکینین و سم الفار و چنان مینماید که طبیب مذکور این ملاحظه را
در نوبت حقیقیه ندیده باشد زیرا که حال اگر استعمال کنیم معلوم میشود که از
پنج مریض نوبه در یک الی دو نفر بیشتر اثر نمیکند ؛

بیان اثر کوکرد

ونیز منفعت بسیار ذکر نموده اند از اثر کوکرد در مرض نوبه خصوص در صنف
نوبه که زمان فترت او ناقص باشد که روزی از یک الی سه مثقال از او را
بطور سفوف به نوبت بخورانند ؛

بیان اثر زاج سفید

همچنین زاج سفید که تا چندی در قطع نوبه مشهور بود در روزی از ده الی سی
گندم او را بطور حب به مرتبه مینوشانیدند ؛

بیان اثر یود در نوبه

یُود که یک قسمت او را در دوازده قسمت عرق دوآتشه بسیار شد حل
نموده باشند روزی سی الی شصت قطره از او را مخلوط بشربت نموده
بتدریج بخورانند و استعمال شده است در نوبه که بسیار سخت و شدید بوده
و با ادویه دیگر علاج پذیرفته بود ؛ اما باید دانست که یُود دوائیست
قوی الاثر که غالب اگر مقدار شربت او از روزی دوازده قطره بیشتر گردد
موجب قی و ورم معده میشود ؛
حقیقت موافق دلایل عقلی و امتحانی چنان است که ادویه مذکوره را
در وقتی باید استعمال نمود که سولفات دوکنین وسیم الفاریافت نشود
و در غیر اینصورت بهتر آنست که بکار نبرند زیرا که تفاوت بسیار است
میان منفعت ادویه مذکوره با سولفات دوکنین چه اکثر اوقات علاج

باینها

باینها حاصل نخواهد شد اگرچه مرض شدید و خطرناک نباشد و غالباً پس
از استعمال این ادویه معدنی ورم معده حاصل میشود ؛

بیان اثر زغال و آب پاچه و تار عنکبوت در این مرض

بعضی زغال مسحوق درین مرض خورانیده اند و سابق بسیار بکار میبرده اند اگر
چه احتمال کلی میرود که هیچ اثر و منفعتی در او نباشد ؛ و همچنین چندی
ژلاتین استعمال نموده اند که عبارت از آب پاچه بسیار غلیظ باشد ولی
چنانچه ذکر شد اثر مخصوصی نباید درین دوا باشد ؛ و نیز تار عنکبوت
بسیار بکار برده اند خصوص در انگلیس و ینکی دنیا که بفاصله هر سه ساعت
از پنج الی ده گندم مینوشانیدند ؛

اما صنف دویم از حمای نایبه نوبه اطفال

بیان نوبه اطفال

چون نوبه اطفال با سایر اسنان مختلف و متفاوت است لهذا علامات
او را جداگانه ذکر مینمائیم ؛
از آنجائیکه امراض اطفال پوشیده و پنهان است قدما کمتر بذکر
آنها پرداخته اند بواسطه آنکه حقیقت او را نفهمیده بودند خصوص نوبه
طفل دو و سه ساله را ؛ و چون غالب اوقات بنوبه مبتلا میشوند که
خالی از خطر نیست علم بعلامات او واجب و لازم است و در نزد آنهائی

که عالم بر امراض اطفال هستند علاج او سهل است ⁂ و در نزد ایشان
نوبت نوبه آنها خالی از هنگام لرز میباشد و اگرچه نوبتهای چند آید
اما بقاعده و وقت معین نخواهد بود و بدین جهة است که مدت مدیدی
اینمرض پوشیده و پنهان بود ⁂

بیان سبب نوبه اطفال

اما اسباب اینمرض بعضی از اطبا این عصر نوشته اند که سبب از مادر
با و میرسد در صورتیکه حبلا مبتلا بنوبه شود جنین نیز مبتلا خواهد شد ⁂ چنانچه
اینگس نام طبیب انگلیسی میگوید حبلائی را مشاهد نمودم که بنوبه غب مبتلا بود
و در روز فترت حرکت زیادی از جنین در رحم احساس مینمود ⁂ و نیز
گفته اند که حبلائی دیگر در ماه دویم مبتلا بحمی ربع شد و مدتا و بطول
انجامید و تا زمان وضع حمل با او موافقت مینمودی در ماه نهم قبل از
بروز نوبت یا بعد از انقضای او حرکت شدیدی از جنین در رحم
احساس مینمود که از طرفی بطرفی میغلطید در انجام کار پس از یک نوبت
شدیدی وضع حمل او شده دختری آورد و تا چند هفته در همان روز که
مادر او مبتلا بحمی شدی او نیز مبتلا گشتی ⁂
و اگرچه این حکایت قدری تعجب افزاست ولی باید تسلیم نمود زیرا

که زنان آنها

که غالب زنهای آبستن که بنوبه مبتلا میشوند چون بچه بیاورند سپرز او قدری
بزرگتر میباشد پس معلوم میشود که ممکن است مادام بودن جنین در رحم
از مادر نوبه او سرایت کند چه در اطفال سپرز بزرگ میشود مگر بواسطه نوبه
⁂ نوبه مرضی است که میتواند عارض شود در جنین و اطفال و صبیان
و غیره ولی غالباً اطفالی را عارض شود که باغذیه ردیه تغذی می کنند
یا در اماکن رطب کم روشنائی منزل دارند خصوص در ولایاتیکه نوبه
در آنجا شایع و عام است ⁂
و گفته اند آنجائیکه دایه مبتلا باینمرض باشد ممکن است که طفل بواسطه
اکل شیر او مبتلا شود اما چون بیان او را بتحقیق مشروح نداشته اند
بزعم من نباید او را حقیقی باشد ⁂

بیان علامات این مرض

اما علامات اطفال مبتلا باینمرض غالباً لاغر و کوچک میباشند
و نموّ آنها نسبت بسن شان کمتر و گوشت بدن آنها نرم و جلد شان
سفید مایل بزردی است و گوشت بن دندانها سفید و شکم نسبت بسایر
اعضا بزرگ و در پهلوی چپ برآمده کی در محل سپرز شان هویداست
و چون دیوار شکم آنها نازک است میتوان بلمس مقدار بزرگی سپرز را

دریافت ؛

و آنجائیکه مدت این مرض بطول انجامد غالباً بسوء القنیه منجر شود و لکه های قرمز رنگی شبیه بحصبه در جلد ظاهر شود بواسطه ترشح خون از عروق در تحت جلد و این لکه ها بحسب مقدار مختلف بود که گاه بزرگ و گاه کوچک است و در اینوقت باستسقاء لحمی منجر شود که اول از قدمین ابتدا نموده و بالا رود ؛

در این مرض حالت لرز کمتر واضح شود بخلاف حالت تب که همیشه هویدا و آشکار و شدید است و آنجا که با نوبه مرضی دیگر همراه نباشد زمان فترت او تمام و در او احوال مریض نیکو است ؛

و اکثر این مرض ایشان را بطریق رفتار مواظبه مبتلا سازد و اگر طبیب بدقت ملاحظه نماید خواهد یافت که هر نوبت او مرکب از سه حالت است ولی حالت تب نیکو واضح و آشکار است چنانچه دایه و پرستاران او در نزد طبیب حکایت کنند مگر از هنگام تب لیکن اگر طبیب در اول بروز نوبت بر مریض وارد شود و بدقت ملاحظه نماید نبض مریض را بسیار صغیر و ضعیف خواهد یافت بنحویکه کمتر محسوس شود و رنگ

طبیعی صورت زایل و بینی کشیده و لبها سفید و ناخنها کبود و دست و پا سرد مع ذلک لرزه و ارتعاشی در اعضا نیست چنانچه گاهی در بزرگان میشود و کلیة در اطفال لرز پیدا نمیشود ولی گاهی در صبیان عارض میگردد ؛

پس از انقضای آن هنگام بدن سرخ و گرم شده و نبض نمودار گشته و اندک اندک سریع گردد و گاه عدد نبضات بصد و بیست الی صد و سی قرعه رسد ؛

و بفاصله یک الی یکساعت و نیم از علامات مذکوره درجه حرارت بدن کم شده و نداوتی در جلد بهم رسیده حالت تسیم ظاهر شود و نیز این هنگام چون هنگام لرز اکثر اوقات ناقص است ؛

و از آنچه گفته شد چنان بر می آید که چون طفلی را بدن پژمرده و اعضا لاغر باشد و پرستاران او حکایت کنند که همه روزه حالتی برا او عارض میشود ظن غالب آنست که مبتلا بنوبه باشد و اگر با وجود این علامات عظم طحال و گاهی سوء القنیه در اطراف بود یقیناً مبتلا بنوبه است ؛

اما باید همیشه بدقت تمام ملاحظه و تشخیص نمود که با این علامات مرض دیگر

موجود و همراه است یا نه چه اطفال مسلول و آنهائی را که ورم مزمنی در امعا
دارند اکثر روزی یکسالی دو نوبت حمای واری ظاهر میشود که عارض
از آنمرض میباشد نه آنکه خود براسه مرض بود و نیز هنگام لرز در آنها
مشاهده نمیشود ⁛ و تفرقه این دو را ببزرگی سپرز باید نمود و هم علامات
آن ورم شاهد بر عدم وجود نوبه و وجود مرض مخصوص است ⁛

بیان اجتماع نوبه اطفال با سایر امراض

آمیخته شدن بعضی عوارض با نوبه ⁛ بدانکه استسقا و حصبه
که ذکر رفت نه آنست که از علامات اینمرض بود بل از جمله عوارض مرضیست
که با نوبه آمیخته شده است چه اطفال را قوی ضعیف و هنوز بنحو نیز او را
استحکام نیافته لهذا باندک زمانی بواسطه مقاساة با مرض ضعیف
گردد و نیز خون در بدن آنها از تحولایق و سزاوار متغیر و منصرف گشته
رقیق مانند آب شود و مائیت او از عروق نشر بخارج نموده در خلل
و فرج اعضا ریخته موجب استسقا شود و عروق صغار چون قدری
نرم شد بزودی منصدع شده و دم محصوره در آنها در تحت جلد ریخته
حصبه احداث نماید ⁛ و نیز گاهی اسهال با نوبه اطفال موافقت
نماید و لیکن این عرضی است که در تمام اسنان با این مرض تواند

بهم ر

آمیخت ⁛

و بعضی گفته اند که ممکن است اینمرض با تشنج و فالج و ذات الریه آمیزد
اما کمتر این امراض با نوبه مرکب شود ⁛
و نیز گفته اند که میشود گاهی نوبه خطرناک اطفال را عارض گردد و باید که چنین
باشد اما اکثر از اطبا چون طفلی مبتلا به تشنج بینند خصوص اگر بدوره آید
حکم بنوبه غشی مینمایند اما چون در اطفال گاهی تشنجی یافت میشود که با نوبه
آید پس آن نوبه نوبه غشی نیست بل این تشنج علامتی است از علامات دماغی

بیان پیش گوئی و تقدمة المعرفه نوبه اطفال

⁛ (اما تقدمة المعرفة) نوب ساده را هرگز خطری نباشد ولی باید
بزودی علاج نمود چه با بقای مرض مریض علی ما ینبغی تغذی نمیتواند نمود
و در نموّ او خلل بهم رسد و چون قدری مدت او بطول انجامد موجب
سوء القنیه شود و آنجا که بسوء القنیه منجر شود یا بیکی از علامات خطرناک
دیگر مانند تشنج و غیره آمیز مرض شدید و هلاک خواهد ساخت ⁛

بیان علاج نوبه اطفال

اما علاج اینمرض باید ادویه پاکیزه ساز خون و مقوی و رافع حمی بکار
داشت جهة رفع فساد دم مثل فحل جبلی و برگ جرجیر که شربتی ترتیب
نموده و همه روزه صبح یک قاشق بنوشانند و جهة تقویت طبیعت

مزاج در میان روز آب آهن داغ یا قسمی از زنگ آهن که پیوسته با هوای
زغال است بخورانند و جهة دفع مرض بکلی پس از اقتضای نوبت گنه گنه
بکار برند و بهتر وانفع گنین دبروت است که شرح او یاد کرده شد
چاو بسیار کم تلخ است ؛ مقدار شربت او روزی از چهار الی هشت
گندم است که مخلوط بمربائی نموده بدفعات بکار برند و باید همه روزه این
مقدار را بکار داشت تا زمانیکه سپرز کوچک و بحالت طبیعی معاودت
نماید و آنجائیکه گنین دبروت نباشد میتوان دو الی سه گندم
سولفات دوگنین بطریق حقنه ببدن رسانند که در چند قطره سرکه حل
نموده و بهشت مثقال آب برگ خطمی مخلوط نموده حقنه نمایند و دیگر میتوان
وارد بدن ساخت از مالیدن در جلد بگیرند سولفات دوگنین شصت
گندم کرده با روغن بادام شش مثقال خوب مخلوط و ممزوج ساخته
روزی سه دفعه تحت ابط و کشاله ران بدو تدهین نمایند ولی بدین
طریق بسیار کم مجذوب بدن میشود و بزعم من خوراندن او بهتر است
و اگر ضعف باشد صفت نسخه مشروب بگیرند سولفات دوگنین دو الی
سه گندم مطبوخ قهوه دو مثقال شیر چهار مثقال قند یک مثقال مخلوط نموده

بتدریج

بتدریج بنوشانند ؛

و باید بعد از تب و تقاطع دوگنین بطریق مذکور روزی از چهار الی شش گندم نمک آهن
استعمال نمایند تا وقتیکه رنگ جلد بدن بحالت طبیعی برگردد و میتوان
با نمک آهن ربّ گنه گنه یا ربّ پوست نارنج بکار داشت ؛

اما صنف سیم از حمّی دائره

بیان
حمای سکونی و حصه ای
او از مطبقه
غیره

که فیور ریمیتانت یعنی حمای باسکون و هم فیور بیلیوز یعنی حمای صفراوی
باسکون یا فیور پرنوشس کنتینو یعنی حمی متصل کاذب نامند ؛

بدانکه در اکثر اماکن دو نوع حمی یافت میشود که در علامات بعضی از اصناف
آنها با یکدیگر شبیه اند یکی مطبقه و حمائیکه از اسباب او عارض میشود دیگر
حمای نایبه و حمائیکه از اسباب نوبه عارض میشود مانند همین صنف حمائیکه
بحث از او میکنیم وغیره ؛

و سبب نوع اول از تعفن و فساد مواد حیوانی است که بدانواسطه سمیتی
در هوا پیدا شده موجب عروض این نوع حمی میشود و نوع ثانی بواسطه
تعفن و فساد مواد نباتی است بنحویکه در اسباب نوبه ذکر شد ؛

در ایران چون مملکت عثمانی و هندوستان این دو نوع حمی یافت میشود

و در قلت و کثرت وقوع مختلف میشود بسبب اختلاف امکنه و ازمنه چنانچه
در سردسیراتی که حمای نایبه کمتر است مطبقه و اصناف او بیشتر و در گرمسیرات
که حمای نایبه بسیار است این صنف حمای با سکون زیاد دیده میشود ؛
و نیز ازمنه و فصول السنه مدخلیت در عروض این دو نوع حمی میباشد
که میتوان هر یک از آنها را نسبت با آن فصل مخصوص داده و مرض عام
او خواند چنانچه این صنف حمی در تابستان و پائیز کثیر الوقوع است و مطبقه
در زمستان بیشتر یافت میشود ؛

بسیار لازم است دانستن تفاوتهای مابین این دو نوع حمی و تشخیص آنها
از یکدیگر ؛ زیاده از سی الی چهل سال نیست که تفاوتهای مابین این
حمیات نیکو واضح و مبین گشت و اگر چه قبل از چهل سال بعضی بسیار نیکو
تعریف نموده بودند این حمیات را اما تفاوتها و علامات ممیزه هر یک را
بیان نکرده بودند چنانچه حال که آن کتب را ملاحظه میکنیم معلوم میشود
که اکثر اوقات آنها را مخلوط بیکدیگر بیان کرده اند با وجود آنکه اطباء
بزرگ صاحب علم تجربه آموخته بودند و آن مختلط را مینامیدند فیبوز گاستریک
یعنی حمای معده یا فیبوز بیلیوز یعنی حمای صفراوی یا فیبوز موکوز یعنی حمای

بلغمی و همچنین

بلغمی و همچنین زیاده از بیست نام بر او اطلاق مینمودند ؛
اختلاف سبب این حمیات را چگونه یافته اند اول آنهائیکه تشریح مرضی
مینمودند در بعضی از آنها لکن متصل در معاء دقاق قریب بموضع اتصال با عور قرحه
یافتند که همیشه بشکل و صورتی مخصوص بود و آنگاه در حال حیات در زمان
مرض علامات آن حمی را ضبط نموده معلوم گشت که صنف مخصوصی است
و نامیدند طیفوئید یعنی مطبقه ؛

بیان آنکه چگونه اختلاف سبب این حمی و مطبقه را یافته اند

پس از آن صنف دیگری از این حمی را بعلامات مخصوص و عدم تقرح
معا شناختند و طیفوس گفتند ؛ و چون بدقت بسیار این دو مرض را
ملاحظه نمودند تفاوت کلی در علامات آنها یافتند اگر چه در سبب
شریکند ؛ و نیز یافتند که این دو مرض در اردو و مکانی از شهر که
جمعیت او بسیار است بیشتر یافت میشود خصوص اگر وسعت مکان بقدر
گنجایش جمعیت نباشد ؛

چندی پس از این مقدمه صنف دیگری از حمیات یافتند که بعضی علامات او
شبیه بعلامات اصناف مذکوره بود و غالباً یافت میکرد در هوا صنعی
که نوبه بسیار میباشد و معلوم شد که در آن حمی زمان سکون و اشتداد است

گاهی در ابتدا یا انتها بطور نوبه ظاهر و بسولفات دکینین علاج میشود ؛ و چون
ما لکین بدین حمی را تشریح کردند ظاهر شد که سپرز آنها بزرگتر از حالت
صحت و جگر آنها برنگ مخصوصی است در این وقت معلوم شد
که این مرض نیز صنفی از حمای نائبه است چه در سبب شرکت کند بعضی بسبب
عفونت عروض و نیز تعفن و فساد مواد نباتیه بتفصیلی که ذکر شد و او را فیبوز تیفیا
نامیدند ؛ در گرمسیرات مانند شیراز و کلکته و بمبئی و غیره در فصل تابستان
و پاییز اکثر حمائی که عارض میشود همین حمای باسکوئنت پس چون در
آن مواضع درین دو فصل حمیات دیگر کمتر عارض میشود بر اطبای آنجا ممکن است
که بدقت ملاحظه کرده بزودی بشناسند این حمی را اما چون در بعضی
مواضع مانند طهران و بغداد و اسلامبول و غیره این حمی و طبقه هر دو یافت
میشود لهذا علامات ممیزه و مخصصه حمای باسکوئنز را مفصلا شرح میداریم
تا آنکه بسهولت توان تشخیص او نمود ؛

بیان اختلاف عروض این حمی بسبب اختلاف امکنه و مواضع

بدانکه عروض این حمی مختلف میشود بسبب اختلاف امکنه چنانچه در کوهستان
کمتر یافت میشود دیگر جائیکه رود عظیم یا آب راکدی در آنجا باشد و نیز
در مواضع ریگزار و سردستان و وسط شهری که از کثافت پر است

کمتر

کمتر یافت میشود ؛ بخلاف در دره هائیکه رودی در او عابر باشد
و کنار دریاچه و در مواضع قریب با آجام و در چمن زار و مرداب و گرمسیرات
کثیر الوقوع و اشد خطر اینجا باشد و گاهی عام میشود در مواضعیکه بسیار
کمیاب است و سبب عمومیت یا بواسطه کثرت بارندگی در آن سال است
و یا بواسطه کثرت و زیادتی آب رودها و قنوات آن شهر است نسبت
بسنوات قبل بنوعی که از مجاری خود بیرون رفته و در مواضع پست
مانده و در تابستان نیز حرارت هوا شدید گشته سبب عمومیت این مرض
میشود ؛ و نیز یافت میشود در هند و افریکا و در جنوب اروپا و در
گرمسیرات ینگی دنیا و دیده شده است که در این مواضع گاهی چنان
عام و کثیر الخطر شده که بفاصله پنج شش سال آبادی و جمعیت آن بلد
و مکان کمتر گشته است ؛

عام شدن این حمی در مواضعیکه نادر الوقوع است

احتمال کلی میرود که قدما مانند بقراط و جالینوس این حمی را دیده و ضبط
نموده باشند زیرا که از آن زمان تا بحال در یونان و ایتالیا این صنف
حمی بیشتر از سایر اصناف حمیات دیده میشود و نیز بیانات ایشان با این
مرض اقرب است نسبت بسایر حمیات ؛

بیان نامهائیکه این مرض را بدانها خوانده اند و وجه تسمیه هر یک

بدانکه اینمرض را بنامهای مختلف خوانده اند که هیچکدام موافق و مطابق
با اینمرض نیست چنانچه بعضی نسبت داده اند ببلادیکه در آنجا کثیر الوقوع است
و حمای افریکالی و بنگاله و دریای سفیدی گفته اند و چون در نواحی
دریاچه نیکی دنیا کثیر الوقوع است حمای دریاچه نیز نامیده اند و در
بلادیکه نادر الوقوع است اهالی آنشهر او را حمای بادیه نامیده اند
و روستاییان و اهل کوهستانات او را حمای رودی یا مردابی خوانده اند
اما اطبای این زمان او را حمای با سکون گفته اند اگرچه حمی دیگر یافت میشود
که در او نیز سکون باشد خواه کمتر یا بیشتر و گاه باشد که زمان سکون و خفت
در این حمی ظاهر نگردد چه اکثر اوقات همراه است با علامات غلبه صفرا
و همچنین حمای دیگری یافت میشود که غلبه صفرا در او هویداست و حمی زرد
یا یرقانی نامند و گاهی میشود که درین حمی غلبه صفرا ظاهر نگردد چه در آن وقت
جگر را علتی نمیباشد پس تا بحال نام مخصوصی که شامل جمیع اقسام اینمرض باشد
پیدا نکرده اند و ما نیز اسمی جهة او وضع نخواهیم کرد ::

بیان آنکه اغلب بواسطه تشابه اعراض این حمی با نوبه مشتبه میشود

قبل ذکر شد که این حمای با سکون حمی نایبه است که بعلامات مخصوص عارض میشود
اما باید دانست که بعضی اوقات این دو صنف حمی بقدری در علامات

بنابهم

مشابهت بهم میرسانند که جدا ساختن آنها از هم سخت دشوار است
مثال فرض نمائیم حمای نایبه را که زمان فترت و ناقص باشد یعنی در زمان
فترت و آسودگی مریض حمی خفیف یا عوارض دیگری از مرض باقی ماند و لهذا
مشتبه شود بحمای با سکون :: و در اینمرض در زمان سکون و خفت که بجای فترت ما بین
دو زمان احتداد و شدت مرض است گاه میشود که حمی بسیار خفیف باقی و سایر اعراض مرض
بنهایت تسکین یابد بنحویکه در آن وقت بعضی قائل بوجود حمی نمیشوند و مرض او را نوبه
گویند و برخی دیگر قائل بوجود حمی خفیف شده و مرض را حمای با سکون
نامند ::

بیان آنکه این حمی بصور و اطوار مختلف بحسب شدت و ضعف عارض میشود

پس معلوم میشود که این حمی بحسب شدت و ضعف بصور مختلفه میتواند
ظاهر شد بنوعی که گاه شبیه بنوبه و گاهی شبیه بحمای متصل میگردد ::
اکثر اوقات احتداد و شدت این حمی در زمانی معین میباشد و نیز
سه حالت نوبه در او مندرج است اما کلیه سه هنگام مذکور در این حمی
کمتر ظاهر و واضح است تا در نوبه و گاهی اگرچه زمان احتداد مرض معین
و بقاعده است اما حالت اول بر مریض وارد نمیشود مگر در ابتدا مرض و
هنگام سیم که هنگام عرق باشد بسیار کم بل میتوان گفت که مریض در نمییابد

آن هنگام را ؛

گاه باشد که عوارض مرض شدید و متصل باشد ولی گاه گاهی در وقتی معین شدت نماید ؛

بسا باشد که از ابتدا بصورت حمای متصل ظاهر شده و بهمین نحو رفتار نماید تا زمانیکه بحران کند ؛

و میشود که تمام صور مذکوره در یک مریض ظاهر شود مثلا در ابتدا مرض دو مرتبه یا زیاده زمان احتداد و سکون او ظاهر شود مانند نوبه پس از این احتداد مرض عود نماید بقاعده اما بدون هنگام لرز یا عرق و در آخر منجر بحمای متصل گردد ؛ و یا آنکه از ابتدا بصورت حمای متصل عارض شده و بعد زمان احتداد و سکون در او ظاهر و در آخر منجر بحمای نایبه شود ؛

احتداد این حمی مانند نوبه میتواند همه روز یا دو روز یکمرتبه باشد و نادر است که سه روز یکنوبت احتداد نماید و آنچه بیشتر دیده اند همه روز یکنوبت میباشد و بعد از آن یکروز شدید و یکروز خفیف است و نیز روزی زودتر و روزی دیرتر عارض شود مثلا روزی در صبح و روز دیگر عصر احتداد نمایند ؛ آنجائیکه در صبح احتداد نماید همراه رود با صداع

وآنجا

و آنجائیکه احتداد او در عصر بود مریض را تهوعی عارض شود ؛ و گاهی در احتداد یکروز سه هنگام نوبه موجود و در احتداد روز دیگر هنگام اول و سیم معدوم باشد و گاهی در یکروز دو مرتبه احتداد کند و در روز دیگر یکمرتبه باشد که احتداد او بدون قاعده بود بنحویکه نتوان گفت بچه نوبت احتداد میکند ؛

بیان زمان بروز این مرض در مدت شبانه روز

بروز این مرض را در مدت شبانه روز زمان مخصوص و وقت معینی نیست چنانچه قبل از ظهر و بعد از ظهر و در شب نیز میتواند ظاهر شود ولی در روز دوم در همان وقت بروز مرض احتدادی در او ظاهر میشود اما آنجائیکه این حمی بصورت حمای متصل عارض گردد کلیه زمان احتداد او در عصر و سکون او در صبح است ؛

بیان درجات این مرض بحسب شدت و خفت حمی و قوت و ضعف علیل

بدو نحو مخصوص میتوان درجات این حمی را بیان نمود اول بحسب شدت و خفت حمی دوم بر حسب حالت قوای مریض از قوت و ضعف و بدین ملاحظه تفاوت بسیار در او ظاهر خواهد شد ؛

در صورت اول که بحسب شدت و خفت حمی باشد درجات کثیره در او مشاهده گردد چنانچه اول درجه او آنست که مریض محتاج بخوابیدن در بستر

وباستعمال دوا نشود وانتها درجه او تا بحدی است که حرکت جهة او ممتنع شده میشود ودراینوقت باید بزودی علاج نموده تا از خطر مامون ومصون شوند ؛

اما درصورت دوم که بحسب قوت وضعف قوای مریض بود اعم از آنکه آن ضعف بواسطه مقاسات با مرض بهم رسیده باشد یا بواسطه سوء تدبیر در اکل وشرب وغیره رفتار موافق قوه مریض خواهد بود یعنی در اشخاص قوی البنیه باشد وعلامات او واضح ونبض سریع بود وبعبارة اخری بصورت حمی ورمی ظاهر گردد نه آنکه ورمی در اعضا باشد ؛ ودر اشخاص ضعیف البنیه مرض خفیف ونبض صغیر ودرجه حرارت بدن کمتر از آن وجمیع قوی ودر اکثر با جفاف زبان بود ؛

ودر علاج اینمرض باید همیشه قوی ومزاج را رعایت نموده برحسب قوت وضعف آنها علاج فرمایند چه بعضی ادویه درصورتی نافع ودر صورت دیگر مضر است آنجائیکه قوی ومزاج علیل بحد اعتدال بود چنانچه اکثر مر اینگونه اشخاص را عارض شود بمقدماتیکه چند ابتدا نماید ؛

بیان مقدمات مرض

اما مقدمات مرض یکسالی دو روز یا زیاده قبل از ظهور حمی در اکثر اوقات

احیاناً

احیاناً خستگی وکسالتی در اعضا یابند یا احساس امتلا یا ثقلی در معده وبی طعمی دهان ووجع خفیفی در سر خصوص در حاجبین ووجع غیر مستحکمی در اطراف یا وجعی مانند کوبیده شده ؛

دراینوقت اگر زبان مریض را مشاهده نمایند در خلف او باره رقیقی ظاهر بود وگاهی عدد قرعات نبض زیاده از حالت صحت است ورنگ صورت وبدن مایل بزردی شده وگاه در همان حالت مریض احساس لرز وحرارتی نماید همه روزه یا دو روز یکمرتبه در وقت معین تا زمانیکه احتداد مرض نیکو ظاهر وواضح شود ؛

غالباً مریض بدین مقدمات اعتنائی ننموده وبکار خود مشغول شود ؛ وگاه باشد که بدون ظهور مقدمات در حالت صحت یکمرتبه مرض بر شخص وارد شده او را مبتلا سازد ؛

اما علامات او

بیان علامات حال اول این حمی زبان برده لرزات

اکثر ابتدا نماید بقشعریره که گاه لرز با او موافقت نماید ودست وپا سرد شده ودر اکثر صورت سفید ولبها بنفشجی رنگ شود ونبض صغیر وضعیف وگاه بدون قاعده ونظم بود ؛ وبعضی اوقات تهوع وقی وعطش با وجعی

در قطن و اطراف رخ نماید ❊ مدت قشعریره و لرز چند دقیقه الی یکساعت
یا زیاده بطول انجامد و کمتر دیده شده که قشعریره و عوارض ابتداء
مرض شدید و سخت باشد مانند نوبه ❊ غالبًا در اینوقت همان احساس
برودت و قشعریره میشود بدین نحو که مریض گاه احساس برودتی از اعضاء نمود
پس از او حرارتی بر او مستولی گشته شعله ور گردد و باز تسکین یافته احساس
برودت کند و قس علی هذا و در این زمان اگرچه مریض از سرما میلرزد ولی اگر
طبیب بدن او را لمس کند ظاهر شود که درجه حرارت بدن زیادتر گشته است ❊
بیان حالت دویم این حمی که زمان بروز حرارت است
و بفاصله چند ساعت از این حالت اگرچه حرارتی بواسطه مقاومت طبیعت
با مرض رخ نموده اما چون مریض در بستر حرکت نماید یا آنکه عضوی از اعضاء
خود در امکان سردی نهد برودتی احساس کند که اعضای آن بلرزاند ❊
و در حال مقاومت طبیعت با مرض مریض شکایت از بسیاری حرارت
نماید و در اینوقت تمام جلد بدن گرم و خشک و صورت سرخ و برافروخته
نفس سریع و متواتر نبض سریع و قوی و از نود الی صد و بیست قرعه زند
و نبض اگرچه عریض است اما بسیار کم اتفاق می افتد که درین حالت
صلابت بهم رساند ❊ زبان غالبًا در اینوقت از باره کمی پوشیده است

اشتها

اشتها بکلی ساقط و گاه تنفر از غذا و تهوع و قی رخ نماید ❊ عطش
علامتی است که غالبًا همراه بوده نه آنکه همیشه موافقت کند ❊ صورت
و چشم سرخ و مریض شکایت بسیار کند از دردسری که گاه با ثقل یا صداعی
سر است و چندان از بسیاری عوارض و علامات مرض شکایت نماید ❊
بسیار شود که وجعی در ظهر و کمر یا اطراف بدن عارض گردد ❊ کم
دیده اند که در اینوقت هذیان موافقت نماید اما مریض همیشه در تشویش
و در قلق و اضطراب است و قوت عضلات بدن بسیار ضعیف شود
بنحویکه مریض ناچار در بستر بخوابد ❊
بیان حالت سیم این حمی و زمان سکون و خفت است
علامات مذکوره از شش الی بیست ساعت دوام نموده بعد تسکین
و تخفیفی یافته اندک عرقی سر و صورت الی گردن را فرا گرفته و بتدریج زیاد شود
تا آنکه تمام جلد بدن را اندا وتی حاصل آید آنگاه مریض آسوده و راحت شده
بخواب رود و پس از برخواستن از خواب حالت او بهتر میباشد درد سر
و عطش و تهوع اگر بکلی تمام نگشته باشد بسیار کم شود نبض قریب بحالت
صحت و حرارت بدن تمام جلد نرم زبان قریب بپاک شدن و گاه
غذا تواند خورد اگرچه اشتها نیست و این زمان است که زمان سکون

بیان مدت دوام زمان خفت و سکون این حمی

وخفت مرض گفته اند و سکون مذکور غالبا در تمام حمیات صفراوی ظاهر
میشود ولی با ختلاف در شدت وضعف ؛ طول این زمان مختلف است
که گاه زیاده از دوالی سه ساعت دوام میکند و گاه یک شبانه روز
مدت او بطول انجامد مثلاً آنجائیکه حمی از جنس حمی مواظبه بود یعنی بصورت
او ظاهر گردد مدت این زمان اقصر و اگر بطریق غب آید مدت او
اطول خواهد بود ؛

بیان آنکه پس از ظهور چند اشتداد این حمی متصل گردد

پس از انقضای زمان مذکور ثانیا اشتدادی پدید آید گاهی چون اشتداد
اول بود یعنی ابتدا کند بقشعریره و منتهی گردد بعرق چنانچه یاد کرده شد
اما اکثر اوقات قشعریره و عرق ظاهر نشود ؛ مرة اخری اشتداد مذکور
بفاصله چند ساعت منتهی بسکون دیگر شود و قس علی هذا پی در پی اشتداد
و سکونی در مرض بهم رسد بدین نحو که هرچه زمان مرض بیشتر بطول انجامد
اشتداد او اشد و اطول زماناً و سکون او اخف و اقصر مدتاً گردد چنانچه
اکثر اوقات دیگر علامات سکون ظاهر نشود مگر آنکه در آن وقت عسر
نبض و حرارت جلد در صبح اندک کمتر و شدت شکایتهای مریض کمتر
از عصر میباشد ؛ آنگاه مرض صورت حمای متصل گیرد اما باید دانست

که چنانچه

که چنانچه یاد کردیم میشود که مرض از ابتدا بدین صورت طاری گردد یعنی
سکون او واضح و آشکار نباشد ؛

بیان علامات تفصیل حمی

اما علامات قسم مذکور که حمی متصل و سکون او نیکو واضح نشود ؛
غالبا نبض سریعتر از ابتدای مرض که گاه از صد و بیست قرعه متجاوز نماید و کذا
قوت و صلابت او بیشتر شود بواسطه حدوث ورم در یک یا بعضی از احشا
حرارت و یبوست جلد زیادتر شده و در این زمان زبان را بارهٔ غلیظ
مایل بسفیدی یا زردی پوشد و اندک اندک اسمری و گندم گون
گردد خصوص در وسط زبان ؛ اکثر مرضی متوسط الحال را در تمام
زمان مرض زبان رطب بود ؛ اما آنجائیکه مرض و بشدت رود
زبان را جفافی بهم رسد و گاه شقاقها در سطح او پدید آید و غالبا در اشتداد
مرض زبان مایل بجفاف و در زمان سکون مایل برطوبت میباشد
و گاه در دایره و اطراف زبان پستی و بلندی ظاهر شود چه در این
حالت زبان را اعظم رخ نموده و مکان بر او تنگ شده لهذا دندانها
در او نشسته جای آنها هویدا گردد ؛

بیان علامات معده

عادة مریض احساس وجعی
از محل معده نماید اما چون فم معده را بفشارند احساس المی از آن موضع کند

وغالبا از فم معده ثقل وکرب وگاه وجعی با لهیب احساس شود با تهوع
وقئی ⁂ علامات فم معده اکثر ظاهر نمیشود مگر در روز سیم الی چهارم
وبشدت مرض شدت نماید وبیشتر مریض از عوارض مذکور شکایت کند
عادة مدفوع بقی رطوبتی مایل بزردی یا بسبزی یا کبودی یا اسمری میباشد
وبطعم تلخ وعفن بود ⁂ وگاه این مدفوع بلغمی است لزج وباشد
که آن ماده خارج نگشته فرو رود ⁂ بسیار کم اتفاق افتاده که آن ماده
ومشروبات از قبیل دوا وآب وغیره را معده قبول کرده نگاهدارد تا باید
دانست که تهوع وقئی مذکور تمام مرضی را ابتلا نسازد چنانچه در بعضی خصوص
آنجائیکه مرض را شدتی نباشد هیچ چه عارض نخواهد شد ⁂ وگاهی اگر
چه مرض سخت وشدید است اما علامات مذکوره ظاهر نگردد ⁂

بیان علامات امعاء

عادة اینمرض همراه بود با یبوست طبیعی خصوص در ابتداء مرض و
لهذا اگر مسهلی بنوشانند کمتر اثر خواهد نمود تا در مطبقه وآن مدفوع چون زمان
صحت نیست که گاه برنگ تیره گرفته وگریه النتن وگاه رنگ او روشنتر
ولی اکثر صفراوی اللون وگاه مختلف اللون مرکب از زردی وسبزی
وسیاهی میباشد ⁂ وهرچه زمان اینمرض بیشتر طول کشد عادة

اسهال صفراوی

اسهال صفراوی رخ نماید وگاه علامات ذوسنطاریا حادث گردد ⁂ وگاه
در ابتدا با لینت طبع همراه بود وچون اسهال باقی موافقت کند
علامات مرض اندک شباهت بوبا بهم رساند ⁂ اگر مریض را دیدان
معدی یا معوی باشد بقی واسهال خارج شود ⁂ بول اندک وبیشتر
برنگ اسمری یا مایل بسرخی وکدورت میباشد ودر آخر زمان مرض اسمری
تیره مایل بسرخی شود ⁂ از ابتدا تا زمانیکه اشتداد مرض تسکین وفسخ شود
مقدار بول در زمان سکون بیشتر میباشد اگرچه در وقت خروج صاف بود
ولی چون قدری بماند رسوب احمری شبیه بآجر کوبیده بهم رساند ⁂
اوضح از جمیع علامات ومختص باینمرض صفرت جلد وسفیدی چشم است
اگرچه همیشه همراه نباشد ⁂ گاه لون یرقانی مذکور در ابتداء مرض حادث
گردد اما اکثر ظاهر نمیشود مگر در روز سیم الی پنجم ودر اواخر مرض صفرت
مذکور بیشتر شود وآنجائیکه مرض شدید وباخطر بود صفرت اکدوری شبیه
برنگ برنج بهم رسد ⁂ گاه ماده زرد صابغ جلد بمصاحبت عرق از بدن
بیرون آید چنانچه اگر پارچه سفیدی را بوقت تب در بدن بمالند زرد شود ⁂

بیان علامات دماغی وعصبانی ونفسانی عارضه در اینمرض

تشنج اعصاب بسیار تشوش ومتضرر از این مرض گشته عوارض چندی در آنها

پدید آید ❖ اوضح از همه صداع والم و درد سر است که اغلب از ابتداء
با مرض موافقت کند که اگرچه خفت یابد در زمان سکون اما بکلی رفع نگردد
اکثر دوار و طنین و دوی با صداع موافقت نماید و گاه مریض را کراهت
ضوء و صدا حاصل گردد و باشد که شرائینی که بسوی دماغ میرود عظم
و وسعت بهم رسانند و طنین و سیار احمرتی پدید آید ❖ پس از علامات
مذکوره معلوم شود که اگر دماغ را ورم پدید گشته باشد خون زاید از قدر
لایق بدو رفته ❖ هرچه زمان مرض بیشتر طول کشد درد سر شدت تمام
بخلاف درد پشت و کمر و اطراف که در اینوقت بکلی معدوم شوند ❖
هذیان اگرچه در ابتداء مرض کمتر یابند اما گاه چون چندی از مرض بگذشت
ظاهر شود ولی نه هذیانی سخت که مریض سخنان بیهوده گوید و حرکات
ناشایسته نماید بل اغتشاش و اضطراب حواس باشد که زمان برخاستن
از خواب در مریض ظاهر بود ❖ و باشد که گاه مریض مبهوت
و متحیر و علامات سکته یا استرخا یا تشنج در او ظاهر گردد ولی نادر این علامات
ظاهر شود ❖ علامت دیگر سهر مفرط با قلق و اضطراب است که از متضرر
و متأثر شدن اعصاب حاصل شود و این علامت اکثر را عارض شود ختی

آن کسانی

آن کسانیکه مرض ایشان شدید نباشد ❖ فواق نیز بسیار عارض شود
اکثر در انتها، و گاهی در ابتداء عارض شود ❖

علامات مذکوره در وقتی ظاهر شود که حمی مستحکم شده باشد تا در وسط و انتهای
مرض که زمان انحطاط باشد همراه بود اما باید دانست که تمام علامات
مسطوره در یک مریض ظاهر نخواهد گشت چه اجتماع بعضی با بعض دیگر ممکن نیست
ولی همه این علامات در غالب مرضی پدید گردد و چون منظور ما بیان
اینمرض بنحو اتم و اکمل بود لهذا ترک بعضی از آنها را جایز ندانستیم ❖
علامات چند دیگر که میتواند مر اینمرض را موافقت نماید و بذکر آنها نخواهیم
پرداخت چه از علامات مختصه باینمرض نمیباشد و در سایر حمیات نیز
میتواند ظاهر گشت ❖

اما رفتار مرض

بیان رفتار و دوام مرض

آنجا که اشتداد مرض واضح و آشکار باشد و بواسطه استعمال ادویه مناسبه
قطع او نکنند تواند از دو الی سه هفته بطول انجامد و آخر طبیعت
بحران نموده قلع مرض نماید و غالباً این بحران بعرق میباشد
و در اینوقت مرض بکلی رفع نگردد پس از بحران بصورت نوبه عارض

خواهد شد یعنی هنگام احتداد و زمان سکون او واضح و آشکار شود و گاه
بقسم ثالثی انتها گیرد یعنی صورت حمی مطبقه پوشد با ضعف زیاد
و عنقریب علامات قسم مذکور بیان خواهد شد ؛

بیان انتهای مرض

آنجائیکه از ابتدا احتداد مرض پوشیده و پنهان بود که بعبارة اخری بصورت
حمای متصل و بعلامات مذکوره قبل آید و از روز هفتم الی شانزدهم
بنهج مذکور رفتار نماید در این وقت یا خفت در مرض بهم رسیده و بتدریج
زایل شود و یا آنکه علامات خطرناکی پدید گشته و هلاکت انجامد و یا علامات
جدیده چندی ظاهر گردد ؛

بیان علامات بهبودی مرض و نجات مریض

اما علامات بهبودی و زوال حمی اولا قرعات نبض کمتر شده زبان مرطوب
و باره او کم و جلد بدن تر شده نداوتی در او بهم رسد با قلت درجه
حرارت و علامت معتنابه در اینوقت پاک شدن زبان است و چون
مرض بعرق بحران نماید عرق متعفن و کریه النتن باشد ؛ هرگاه بحران
باسهال نماید عادتا اسهال صفراوی بود ؛

درصورت شدت مرض در انتها مدفوع باسهال ماده غلیظ سیاه
میباشد ؛ باشد که در ابتدا زبان نقاهت بثوری در اطراف لب

لازم لو

ظاهر شود که تب خال گویند ؛

بیان علامات شدت مرض و هلاک مریض

در اکثر حصول شفا بنهج مذکور است اما در صورتیکه مریض ضعیف باشد
بواسطه سوء تدبیر سابق یا از حصول ورم در یکی از احشا، یا بواسطه فساد
خون در این مرض هلاکت کشاند اعم از آنکه مرض شدید یا علاج غیر موافق
نموده باشند ؛ در اینصورت بجای علامات جیده مذکوره بعلاماتی
خطرناک ابتدا نماید از قبیل سرعت و صغر و ضعف نبض بحدیکه در آخر قرعات
او را نتوان تعداد نمود و باشد که چند ساعت قبل از موت دیگر ازید
احساس حرکت نبض نشود ؛ و برودت دست و پا که بتدریج تمام بدن او را فرو
گیرد و غشی که در مایل بسرخی شدن رنگ جلد تمام بدن و آنجائیکه
ابتدا رنگ جلد مانند یرقانی باشد در اینوقت برنجی مایل بکمودت شود
و در اطراف بدن عرق سرد لزجی عارض شود زبان مایل بسیاهی با جفاف یا لزوجت
و گاه شقاقها در او پدید آید فواق باشد که باقی مقارن افتد و مدفوع
بقی رطوبت کدر مایل بسیاهی است و اگر شکم منتفخ و برآمده و مدفوع
باسهال رطوبت سیاه رقیق یا خون تیره رنگ یا رطوبتی مایل بسرخی
مانند خونابه که گویا گوشت در آب شسته اند دفع گردد و گاه این اسهال

بیان ظهور علامات مطبقه در این حمی

بدون اختیار است بول کدر و متعفن و قلیل المقدار و باشد که تولید نشود
صورت هزال بهم رساند بحدی که استخوانهای او برآمده ظاهر
گردد چشم غالبا شفافیت و زایل و کدر شده هذیان خفیف با هیمان
و بهوت یا سبات شدید عارض و مریض هلاک شود ؛ در صورت
مذکور از روز هشتم الی چهاردهم مریض هلاک گردد ؛
و باشد که این هیچیک از دو قسم مذکور منتهی نگشته بقسم ثالث منتهی شود بدین
نحو که از روز نهم الی دوازدهم علامات جدیده چندی حادث شود
که بسیار شبیه است بمطبقه ؛ که اشتداد مرض عود کند بدون قاعده با سرعت نبض
بحدی که در هر دقیقه از صد و بیست الی صد و چهل قرعه زند با صغر و ضعف ؛
و یبوست جلد و اختلاف حرارت بدن باین قسم که یا تمام بدن گرم یا سرد یا آنکه
بعضی از مواضع گرم و بعضی دیگر سرد باشد ؛ زبان خشک و کوچک شده
رنگ او تیره مایل بسیاهی شود ؛ طبیعت اگرچه یبس میباشد ولی میشود
که لینت در او بهم رسد و مدفوع با سهال کدر یا خون مخلوط به بلغم است ؛
بول کم و باشد که هیچ تولید نشود یا آنکه در مثانه حبس شده حبس البول و
علامات و ظاهر گردد ؛ هیمان و حیرت یا هذیان خفیف یا حرکت

او تارج

او تارمج دست و ارتعاش اطراف عالیه که بدون اختیار حرکت نماید و در اینوقت
اگر بهبودی در مریض حاصل نگردد سبات شدیدی حادث و حرکت
نبض ساقط شده ؛ بزودی هلاک نماید ؛ آنجا نیکه علامات
مذکوره ظاهر گشت غالبا از سه و چهار الی پنج هفته دوام کنند ؛ اگر
چه علامات مزبور خطیر و منذر بر دائت مرض میباشد اما اکثر بعلاج موافق
شفا یابند ؛

بیان علامات برء مریض آنجا نیکه حمی بصورت مطبقه عارض شده باشد

اما علامات بهبودی و شفا یافتن مریض در اینوقت ؛ زبان اندک
مرطوب و بتدریج باره او تمام و پاک و سرخ شود گویا سلولهای او ساقط گشته است
و با علامات جیده مذکوره و نیکوئی حال زبان میتوان امید بر حصول صحت
بهم رساند ولی بمدت زیاد بصحت منتهی شود و باشد که بعد از رفع باره یا
بنهج مذکور پاک و سرخ نشود در آنوقت حصول بر چندان بطول نمی انجامد ؛
دو دیگر خفت یافتن یا معدوم شدن هذیان و معاودت حس اعضا است ؛
و اکثر سرعت نبض تا چندی در زمان نقاهت باقی ماند ؛ بسا باشد
که اشتداد مرض در اینوقت ظاهر و در هنگام خواب عرق مفرطی حادث
گردد ؛ اما اندک اندک ضعفیکه بواسطه صدمه اینمرض در آلات بدن

بیان صورت دیگر از اینمرض

بهم رسیده رفع و در آخر به یرقان تام منتهی شود ؛ و باشد که در همین حالت مرض
بصورت حمای نایبه آید و از این تفرقه میان این حمی و مطبقه خواهد شد ؛
عادة علامات و اعراض اینمرض بنهج مذکور بود اما باشد که هیچیک از صور
مذکوره ابتدا ننموده و بصورت غریب خطرناکی ابتدا نماید ؛ چنانچه
گاه یکمرتبه مرض عارض شود با کمال شدت و خطر ؛ مثلا ابتدا نماید
بلرز خفیفی که گاه معدوم بود و بعد درد شدیدی در سر و پشت و کمر و
اطراف بدن ظاهر با وجع جنبین بحدیکه گویا سینه را تنگ بسته اند و
ذکاوت حس و وجع فم معده و قی صفراوی متواتر و عطش مفرط که بهیچ
مشروبی تسکین نیابد و بزودی جلد تمام بدن و چشم را صفرتی پدید آید
با سرعت یا بطوء نبض با حرارت و یا برودت اعضاء ؛ آنجاییکه
مرض بنهج مذکور عارض شود عادة مقارن عوارض مذکوره هذیان با قلق
و اضطراب شدیدی ظاهر گردد که در آنوقت محافظت و مواظبت
مریض اهم امور است چه بسیار دیده شده که خود را از در بیرون افکنده اند
خصوص اگر در کشتی باشد که خود را بدریا افکنند ؛
پس از مدتی مختلف در طول و قصر شدت مرض کمتر شده خفت و سکون

در او ظاهر

در او ظاهر گردد و بعد از این زمان ثانیا شدتی بهم رسد و قس علی هذا امره بعد اولی
دیگره بعد اخری شدت و خفت مرض ظاهر تا آنکه به برء انجامیده یا هلاک سازد
اگرچه در اینصورت علامات مرض شدید و خطرناک است اما
عادة بزودی زایل شود ؛

اما صورت دیگری از اینمرض

بیان عارض شدن علامات سکته در اینمرض و مشابهت مرض بدو

باشد که مرض ابتدا نماید بسباتی شدید مانند اشخاص سکوت اما بدون
استرخاء و فلج اعضاء ؛ صورت منتفخ و سرخ حرکت شراین گردن نیکو و صحیح
و ظاهر گردد ؛ نبض ممتلی و قوی بدون سرعت ؛ نفس گاهی بطی تر
از زمان صحت و گاه با خراخر و حدقه متسع شود ؛ از علامات و اعراض
مذکوره واضح و آبین شود که خون زیاده از قدر لایق بدماغ رفته است
بعد از مدتی مختلف در طول و قصر خفت و سکونی در مرض حاصل و حس
مریض معاودت نموده پس از چند وقت ثانیا سبات و اعراض مذکوره
ظاهر گردد ؛ عادة اینمرض را از ورم دماغ تشخیص نتوان نمود مگر بواسطه
خفت و سکون او ؛ میشود سبب هلاکت در اینوقت ازدیاد خون
و تاثیر دماغ از او بود و باشد که علامات مذکوره مطبقه حادث گردد

اما اگر بنحو صواب علاج فرمایند اگر مریض صحت یابد و گاه در این علت بجای
سبات مذکور هیجان و حیرتی پدید آید که بنوبه شدت و ضعف پذیرد ∴

بیان آنکه حصول خفت در این مرض همیشه ابتدای بهبودی و صحت نیست

باید دانست که در تمام اقسام این حمی خفت و تسکین اعراض عادةً ابتدای بهبودی
و حصول صحت نیست بل زمان خفت و سکون مرض است و نیز باید مطلع بود که احتمال
کلی میرود که پس از سکون مزبور مرة بعد اولی اشتدادی شدیدتر از اشتداد اول حادث
شود و در اینوقت تدبیری لازم است تا آن اشتداد ظاهر نگردد ∴

بیان اجتماع و ترکیب این مرض با سایر امراض

چون غالباً بواسطه این مرض علتی در آلات بدن بهم میرسد که بدان جهة رفتار
و اعراض این حمی نیز مختلف میشود لازم است که مجملاً آنها را ذکر کنیم ∴
نسبت بسایر آلات معده بیشتر متوتّر شده هیجان و التهاب و ورم
زیادتر در او حادث شود و از علامات او ظهور وجع لذاع با التهاب است
در فم معده که از فشار شدت نماید با قی متواتر بهم ∴ پس از او ورم
امعاء است که در اواخر مرض حاصل شود و از علامات او اسهال و استسقای
طبلی و مغص امعاء بود که از فشار بدان موضع اشتداد و قوی گردد ∴ و باشد
که دوسنطاریا با آن مرض ترکیب شود ∴ و دیگر ورم کبد است اگرچه همیشه در زمن مرض
عمل کبد مختل بود ولی نادراً ورمی در جرم او پدید آید در صورت حصول ورم

اگر زیر دنده

اگر زیر دنده طرف راست را بفشارند مریض المی احساس کند ∴ دیگر عظم
سپرز است که عادةً عارض شود و گاه منتهای عظم بهم رساند و لهذا از زیر دنده طرف
چپ دردی احساس شود و چون در اینوقت موضع مزبور را قرع کنند
از محل وسیعی صوت سپرز شنیده گردد ∴ باشد که ورم ریه حاصل شود
خصوص در پائیز و غالباً آنجائیکه بکلی رفع علت از ریه نشود در زمستان
مریض مبتلا بذات الریه گردد که با علامات نوبه همراه بود ∴ میشود
که ورمی در یکموضع یا در مواضع چندی از دماغ پدید آید اما غالباً در این
مرض اغشیه دماغ متوتّر و متورم گردند و از علامات او صداع شدید و
هذیان قوی و دوار و طنین و کراهة و خوف از ضوء و اصوات و ضیق حدقه
در آخر سبات میباشد ∴ گاه وجع شدیدی در مفاصل یا تمام اطراف
بدن ظاهر گردد ∴

بیان اسامی این حمی بملاحظه اجتماع او با امراض

اطبا این حمی را بملاحظه اجتماع با امراض تقسیم نموده و هر یک را بنامی خوانده اند
مثلاً در صورتیکه علامات تأثر و تضرر معده بیشتر باشد حمای صفراوی
سکونی معده نامیده اند و آنجا که گمان مینمودند که علامات تأثر و تضرر کبد
بیشتر است حمی سکونی کبدی گفته اند ∴

دوام مرض

بیان دوام این مرض

میتوان گفت که حد وسط طول اینمرض از چهارده الی پانزده روز است
میشود که در روز پنجم الی هفتم و غالباً روز نهم یا یازدهم مرض رفع شود
و باشد که تا چهار هفته و زیاده بطول انجامد ؛ آنجا که مرض شدید و با خطر
بود گاه در روز ششم یا زودتر موت حاصل شود اما نادرا ؛ و چون
بنحو صواب علاج فرمایند طول مرض کمتر گردد ؛

زمان نقاهت مرض

بیان زمان نقاهت و اعراض آن حالت و مدت دوام آنها

در صورت خفت مرض اکثر نقاهت کم و بزودی قوای مریض قوت
یافته بحالت صحت معاودت کند ؛ بخلاف شدت مرض و
بسیاری تأثر و تضرر آلات بدن بنحویکه اختلال کلی در عمل آنها پدید آید
که زمان نقاهت بیشتر بطول انجامد ؛ نبض همیشه سریعتر از حالت
صحت میباشد ؛ زبان از باره رقیق یا غلیظی پوشیده خصوص خلف او ؛
نقصان اشتها یا سوء الهضم یا یبوست یا لینت طبع ؛ افراط عرق در
هنگام خواب بواسطه ضعف قوای بدن و لهذا ضعف بیشتر شود ؛
اختلال افعال دماغ و اعصاب از قبیل عدم یا نقصان خواب خوف

و وحشت

و وحشت بدون جهت ظهور وهم و غم و حدوث اوجاع عصبانی ؛ باشد
پس از این مرض بزرگی سپرز و علت جگر باقی ماند و لهذا سوء الهضم بهمرسد
و یرقان باقی و استسقا ظاهر نموده اسهال یا یبوست طبع عارض گردد ؛
چون اشتها گشوده شود اکثر نهیم بر طعام و بسیار باشد و در اینوقت باید
کمال مواظبت را نمود تا تداخل و سوء تدبیر در غذا واقع نشود ؛ گاه
بود که مرض نکس نماید ؛

صفت تشریح این مرض

بیان اعراضی که از اینمرض در آلات بدن بهم میرسد و پس از فوت هنگام تشریح نمودن ظاهر میشود هویدا

یعنی بیان تأثیر و ضرریکه بواسطه اینمرض در آلات بدن حادث میشود
و پس از هلاک بتشریح هویدا و آشکار است از ضرریکه در اینمرض در آلات بدن
بهم میرسد و بعد از هلاک واضح تر میباشد ورم غشا بلغمی معده است
و گاه هیجان و التهاب یا ورمی در امعاء نیز ظاهر بود و گاه دیده اند
که غدد کوچک اثنا عشر سخت بزرگ شده است ؛ و باشد که قرحه
در معاء ظاهر بود ؛ اگرچه در ینگی دنیا و افریقا و هند بسیار از هالکین
بدینمرض را تشریح نموده اند مع هذا ورم و قرحه غدد مجتمعه در غشا بلغمی انتهای
صائم قریب بموضع اتصال با اعور مشاهده نشده است چه ورم غدد

مذکور علامات تشریحی طفوئید یعنی مطبقه نیست اگرچه در بعضی کتب ضبط نموده اند که قرحه در آن موضع حادث میشود اما حکما بصورت و هیئت قرحه حاصله در طبقه نخواهد بود ؛

بیان تغییرات و اعراض حادثه در دماغ و اغشیه او

کاه ورم امین یا اجتماع دم کثیری در عروق آنها یا امتلاء عروق دماغ از خون زاید از قدر لایق مشاهده کردد ؛ وکذلک ورم ریه اما غالباً ورم نه بل هیجان والتهاب و اجتماع دم کثیر زاید از قدر لایق و سزاوار است باشد که جرم قلب نرم و سست شود اما تمام علامات غریبه تشریحیه مذکور مخصوص بدین مرض نمی باشد ؛

بیان تغییرات و اعراض حادثه در کبد

جگر غالباً بزرگ و عادة جرم او نرم بود ولی مختلف میشود بحسب شدت و ضعف مرض و ورم حقیقی در این آلت بسیار کم ظاهر کردد و اوضح از جمیع عوارض حادثه در جگر سرخی شدن رنگ اوست یا شبیه شدن برنگ سبز تیره که در مشهد بسیار است و طرف از او میبازند و کاه هر دو رنگ مزبور دیده شود و چون این عضو را قطع کنند سطح مقطوعه زیتونی رنگ بود ؛ باید دانست که عوارض مذکوره بسیار مخالف با صفات صحتیه این آلت نباشد چه در زمان صحت رنگ او سرخ تیره است و چون او را

قطع کنند

قطع کنند دو رنگ مشاهده کردد یکی سرخ یا مایل بسرخی که در او نقاط زرد کاه مایل بزردی ظاهر بود ؛ پس صفات صحتی این آلت درین مرض هیچ دیده نشود ؛ اول کسی که بخو اختلاف لون جگر را درین مرض ضبط نموده حکیمی از اهل ینکی دنیا در بیست و یکسال قبل از این و بعد چند تن دیگر نیز دیده و تصدیق نمودند چنانچه من در شهر روم که پای تخت ایتالیا است در چند نعش ملاحظه نمودم و از علامات و عوارض مختصه بدین علت غالباً امتلاء از صفراء کدری که کاه سیاه و غلیظ القوام میشره شکر بود ؛

بیان تغییرات و اعراض حادثه در سپرز

اگر سپرز چهار الی پنج مثل حالت صحت شده و عادة جرم او نرم باشد و کاه سستی او بحدی بود که پس از قطع جرم او را مانند شیر یا خمیر رقیق بیابند ؛ و باشد که جرم او سیاه بود اما بیشتر شبیه بدرد و ثقل شراب سرخ است ؛

بیان تغییرات و اعراض حادثه در خون

اگر در ابتدا فصد کنند عادة خون منجمد شود و باشد که در اواخر مرض اگر فصد نمایند پس از انجماد پرده سفیدی در سطح او دیده شود چه در اینوقت ورمی در یکی از آلات و احشاء ظاری کشته و پرده مذکور از علامات

انورم است چنانچه درا ورام تمام آلات بدن ظاهر میشود ؛ وچون
خون امعرفات شیمیائی تجربه نمایند ماده دسمه صفرا و صابغ او را بسیار
یابند ؛ آنجائیکه مرض شدید بود که ماده صابغ خون که در حالت
صحت غیر محلول در مائیت است محلول بیند و باشد که خون سیاه
و پس از بیرون شدن منجمد گردد ؛

اما سبب مرض

بیان اسباب این مرض

ظن غالب و احتمال کلی است که سبب مهم و موجد اینمرض تعفن و سمیت
حاصله از آجام و مردابها بود بتفصیلی که در اسباب نوبه بیان رفت
اگرچه بعضی چنان ضبط نموده اند که بسیاری حرارت و رطوبت هوا
باعث حدوث اینمرض گردد بدون وجود تعفن و سمیت حاصله از
آجام در هوا و مناقشات بسیار در این قول میباشد از آنجمله میتوان گفت
بر فرض تسلیم که شدت حرارت و رطوبت هوا سبب اینمرض بود پس
چرا باید در اواسط بلاد یکی دنیا که از کثافات مبرا و هوای او در نهایت
حرارت و رطوبت است عارض نگردد و همچنین چرا باید اهل کشتی که
در روی دریای گرمسیرات حرکت میکنند از عروض اینمرض معاف بوده

بخلاف چرا

بخلاف چرا باید همان اشخاص پس از رسیدن بساحل قریب با جام
مبتلا باینمرض شوند ؛ پس شکی نیست که سبب فاعلی اینمرض مانند حمی
نائبه حصول تعفن و سمیت آجام است در هوا و اختلاف سبب یا بواسطه
کثرت و قوت سبب و یا بواسطه استعداد مزاجی شخص است ؛ چنانچه
در بلاد سرد و در ابتدا یا انتهای فصل تابستان و در امکنه که سمیت مذکور
کمتر بود وارد شود و در اشخاصیکه در مواضع قریب با جام یا بلاد دیگر نوبه
در او عام بود بسیار مانده باشند بنحویکه مزاجشان مستعد بر حدوث
اینمرض گشته باشد غالباً نوبه عارض گردد ؛ بخلاف حمی مذکور که
بیشتر در گرمسیرات که در اواسط تابستان و در امکنه است و مواضع کثیر
الاجام و قریب با جام و بخصوص در اشخاص غیر عادی بسم مذکور که هرگز
هوای مختلط بسم مزبور وارد ابدان آنها نگشته باشد یافت شود ؛

بیان شیوع و عام شدن اینمرض در موضعی از مواضع

باشد که در قریه یا بلوکی یا شهری اینمرض عام و وبائی گردد و ولی بسته
در زمستان عمومیت نمیرساند بیشتر عام شود هنگامیکه فصلی وارد شود
که در آن نباتات و رستنیها زمین خشک گردد و آنگاه فصلی با کثرت امطار
وارد گردد و بعد از آن فصلی با شدت حرارت هوا آید در اینوقت بتفصیلی

که در اسباب نوبه اشاره شد مرض مزبور حادث شود ∴

بیان اختلاف اثر این سم بسبب اختلاف امزجه

بسیار عجب است که سیاه پوستان را اینمرض خیلی کم باشد حتی آنها را که در اکثر مواضع مذکور سکنی دارند چنانچه در سواحل کوسیرا فریکا که بطرف مغرب واقع است هرکه از سفید پوست بدانجا رود تمام مبتلا بدینمرض شوند بخلاف سیاهان که از هوای مزبور هیچ متضرر نگردند بل موافق با مزاج آنهاست و در قسلم و کارلین که در مملکت ینکی دنیا است سیاهها در شلتوک زار سکنی میکنند بدون تضرر از هوا و سمیت مزبور و اگر خداوندان آنها در فصل تابستان بشب در آنمکان توقف کنند حکما هلاک خواهند شد ∴

بیان مدت کمون این سم در بدن

پس از ورود سم مذکور ببدن تا در از همان ساعت و روز بدون زمان کمون و حصول استعداد از برای بدن اثر او که حمی است ظاهر شود و عادة بمدت مختلفی در بدن کمون و دوام میکند قبل از بروز حمی و آن مدت از یک الی دو هفته و زیاده میتواند بود ∴

تا کنون آنچه در تعریف و بیان علامات و عوارض مرض سطوره گفته شد از کتاب موسوم حکیم ینکی دنیائی که سیزده سال قبل از این در ینکی دنیا

سمت انطباع

سمت انطباع پذیرفته اخذ و ضبط گشت چه هنوز حکمای فرانسه و انگلیس مرض مزبور را بتحقیق حکیم مذکور بیان نکرده اند ∴

اما تقدمة المعرفه این مرض

بیان پیشگو و انجام اینمرض

عادة نیکو و شفا انجامد ∴ در صورت خفت مرض غالباً شفا انتها گیرد مگر آنکه علاج غیر لایق و سزاوار کنند و زمانیکه مرض سخت شدید بود نیز بعلاج موافق و بر نحو صواب شفا حاصل شود ∴ میتوان گفت که هیچ مرضی زودتر و بهتر مانند ضعف شدید این علت بعلاج موافق رفع و قلع نمیشود ∴

عادة تا آنجائیکه مرض مفرد بود خطر او کمتر از هنگامی است که با ورم یکی از احشاء و آلات مجتمع باشد ∴ و نیز آنجائیکه اشتداد و خفت مرض واضح و آشکار بود نیکوتر از زمانی است که بصورت حمی متصل یعنی سکون و خفت او غیر واضح باشد ∴ در ساکنین و معتادین بهوای مذکور خطر کم و در سیاهان کمتر از سفیدان و نیز در اشخاص ممسک و پرهیزکار کمتر از کسانیست که تداخل در غذا مینمایند ∴ همچنین در صورتیکه از سلامت مزاج و صحت بدن یکمرتبه بدین مرض رسند خطر او کمتر از وقتی است که بسببی

از اسباب قوای بدن ضعیف گشته باشد ؛

بیان علاماتیکه باینها توان حکم بر بهبود و نجات مریض نمود

علامات بهبودی و اشتها کردن بصحت از آن قبیل است پس افتادن زمان
اشتداد و قصر مدت آن و وضوح زمان سکون و خفت مرض یعنی نهایت
تسکین علامات و عوارض مذکوره در اینوقت با طول مدت نرمی و نداوت
جلد اعضا کم شدن بار زبان کمتر شدن و خفت یافتن سایر عوارض و علامات
از قبیل سرعت نبض و درجه حرارت بدن و صداع و هیجان و التهاب
فم معده ؛

بیان علامات خطر اینمرض

علامات شدت و خطرناک شدن مرض است نیز متغیر
گشتن نبض و متصل سرد ماندن جلد هذیان خفیف یا سبات حرکت
اوتار مچ دست فواق قی سیاه بودن مدفوع بقی نزف الدم امعا که
نتیجه او اسهال خونی است و اسهال بدون اختیار عدم تولید بول ؛

اما علاج

چون کم اتفاق می افتد که در قشعریره ابتداء مرض طبیب بر مریض وارد
شود و عادة زمان این قشعریره کوتاه و غیر سخت است غالبا علاج مخصوصی
لازم نمیشود ؛ اما آنجائیکه قشعریره و لرز مزبور طول کشد در آنوقت
باید علاج نمود و علاج این حالت همان است که در حالت اول

نوبه یاد کردیم

نوبه یاد کردیم ؛

بیان علاج حالت دوم و استعمال مقیی

چون حالت دوم که زمان بروز حرارت حمایت ظاهر شود اول
ملاحظه و تدبیر در علاج تنقیه معده و امعاء است قدما را عادت
بر این جاری بود که اولا مقیی بکار برند چنانچه تاکنون بعضی بهمین نحو علاج
میکنند و اگرچه گاهی بعد از قی شدت تب خفت یابد با سایر
عوارض دیگر ولی گاه بود که بواسطه قی هیجان و التهاب فم معده
بیشتر شود و بسا باشد که موجب حصول ورم گردد و بدین جهت است که
درین زمان در ابتدا اینمرض کمتر مقیی بکار میبرند پس استعمال مقیی جایز نیست
مگر در وقتیکه معده از غذای غیر منهضم ممتلی بود یعنی زمانیکه بزودی
پس از خوردن غذای بسیار مرض عارض گردد یا در صورتیکه مریض
احساس ثقل و کرب از معده نماید با ظهور تهوع و غثیان و همچنین آنجائیکه
جشاء حامض یا تلخی مریض را رنجه بدارد در صورت مذکوره استعمال مقیی خفیف خالی از منفعت
نخواهد بود و در رفع تسکین سنگینی و انقلاب معده و تهوع و حصول ورم را
دراو ؛ عادة ایپکاکوانا بهتر از انتیمون است چه کمتر موجب هیجان
و التهاب معده میشود که از سه الی شش نخود او را بیک فنجان آب داغ

مخلوط نموده بکار برند و پس از استعمال او بفاصله هر چند دقیقه پیاله آب
گرم یا چای بابونه بنوشانند تا آنکه قی سهل و معده بهتر تنقیه شود ؛ اما
آنجا که علامات ورم معده همراه بود از قبیل دردی سوزنده در فم معده
و احساس الم و وجع از فشار دادن و نگاه نداشتن او مشروبات را و بقی
دفع کردن آنها مقیئ خالی از ضرر نخواهد بود ؛

بیان استعمال مسهل در این مرض

کلیتهً مسهل در ابتداء اینمرض نافع بود چه تنقیه و پاکیزه میسازد اورده باب
الکبد را که از خون بسیار و امعاء را که از فضول با صفراء ممتلی است و
لهذا مرض خفت یافته و دماغ نیز از ورود صدمه مامون میشود ؛

بیان آنکه کلمل انفع مسهلات است

انفع از مسهلات در اینمرض کلمل است بچند وجه اول آنکه با وجود تهوع
و غثیان معده بهتر نگاه میدارد او را دوم عمل مخصوص این ملح در کبد است
که صفراء محتبسه در او را با امعاء منصب نموده دفع میسازد سیم که اعتماد
قوی بدو میباشد آنست که بتجربه معلوم شده که کلمل انفع از سایر مسهلات
در اینمرض ؛ قدر شربت او از پنج الی پانزده الی بیست گندم
میتوان یکمرتبه خورانید و بفاصله شش الی هشت ساعت از سه الی
شش مثقال نمک فرنگی ؛ باشد که مسهل مذکور طبیعت مجیب نگردد

درآنوقت

درآنوقت هیچ بهتر از این طبوخ نیست صفت او بگیرند سناکی
نمک فرنگی شیرخشت یا ترنجبین سبل یا افیمون یا رازیانه آب داغ
چنانکه رسم است دم و صاف نموده بفاصله هر دو ساعت استکان
کوچکی بخورانند تا تنقیح نموده اجابت شود ؛ آنجا که طبیعت
بسیار یبس بود اماله از نمک فرنگی یا از فلوس یا از ترنجبین خالی
از منفعت نخواهد بود ؛ زمان استعمال مسهل مذکور در اشتداد
اول یا وقتی است که طبیب بر مریض وارد شود که سکون و خفت
در مرض حاصل شده باشد و چون یکمرتبه امعاء نقی گشت باید در سایر
اوقات مرض همه روزه بواسطه حقنه یا مسهل خفیف طبیعت را
لینت دهند تا یک الی دو مرتبه اجابت نماید ؛

بیان استفراغ دم

طریق دیگر از علاج ابتداء اینمرض استفراغ خونست که همیشه لازم نیست
چه در بعضی ضرر خواهد نمود مانند ضعفا ؛ خصوص در گرمسیرات
که بواسطه حرارت هوا قوای بدن تحلیل رفته و ضعیف گشته است
و همچنین در صورتیکه سابقا بسببی از اسباب از قبیل ابتلاء
بمرض دیگر و ناپرهیزی و تداخل قوای بدن ضعیف گشته باشد

بیان منفعت فصد

باید دانست که استفراغ دم سبب قلع و قمع ماده و خفت این مرض خواهد شد گاه پیش از استفراغ خون نبض ضعیف شود اما سرعت و عده قرعات او تفاوت نکند و مدت مرض کوتاه نشود ؛ پس منفعت فصد آنست که هیجان و التهاب و ورم در آلات بدن کمتر حاصل خواهد شد ؛

بیان آنکه در چه حالت استفراغ دم لازم و در کدام حالت غیر جایز است

علامات وجوب استفراغ دم ورم یا خوف از حصول او که اجتماع خون بسیار در عضوی از اعضا است ؛ اگرچه علامات مذکوره دلالت بر وجوب فصد نماید ولی گاه بود که مع هذا بدلایل دیگر استفراغ دم جایز نباشد مثلاً در صورتیکه قوای بدن قوی و علامات ورم ظاهر یا خوف ورم باشد فصد جایز است بخلاف آنجائیکه مریض ضعیف بوده باشد که پس از استفراغ خون باقی قوی نیز بتحلیل رفته طبیعت اقتدار مقابلی و مجادله با مرض نماند ؛

بیان علامات وجوب استفراغ دم و حد استفراغ در اینمرض

از جمیع اوردهٔ بدن میتوان استفراغ دم نمود در اشخاص سمین یا قوی المزاج بسیار سیما که نبض ممتلی و قوی و سخت و صورت سرخ و منتفخ و صداع شدیدی همراه بود خصوص اگر عوارض مزبوره پس از شرب مسهل خفت نیافته آنجائیکه خوف کراهت اضوا و اصوات و هذیان شدید یا سبات ظاهر گردد

تکاهل

تکاهل در فصد بهیچوجه جایز نباشد ؛ میشود پس از استفراغ دم بزودی آثار منفعت او ظاهر گردد ؛ از چهل الی شصت مثقال میتوان در یکمرتبه استفراغ دم نمود بدین نحو که چون در حین استفراغ ضعف نبض و حالتی شبیه بغشی عارض شود دفعه سد ورم نمایند ؛

بیان آنکه غالباً در چه وقت از مرض استفراغ دم لازم میشود

عادة در ابتدای مرض کمتر استفراغ دم لازم شود چه اشتداد و اوایل مرض سبک و اخف از اشتدادات بعد است و عادة قبل از روز دویم و سیم ورم حاصل نشود و آنجاکه آثار و علامات ورم دیرتر ظاهر گردد بواسطه ضعف مزاج ارسال علق قریب بموضع ورم نیکوتر است ؛

بیان آنکه چند مرتبه استفراغ دم و تا چه مقدار باید نمود

نادراً زیاده از یک فصد لازم شود اما آنجائیکه ابتداء فصد ثانی از بیست و پنج الی سی مثقال نموده باشند میتوان مرة بعد اولی اخراج دم نمود ؛ حد مقدار استفراغ در اینمرض در اشخاص ضعیف در شدت احتیاج زیاده از شصت و در اشخاص قوی از صد مثقال نشاید ؛

بیان استعمال معرق و منفعت او

پس از تنقیه معده و امعاء و در صورت احتیاج و لزوم پیش از استفراغ خون از تدابیر لازمه ادرار عرق باستعمال معرقهای بارده است ؛ در صورت عدم هیجان و التهاب معده انفع معرقات معرق انتیمونی است

مثلاً بفاصله هر یک الی دو ساعت یک دو از دهم الی یک ششم گندم
از او را بنوشانند و چون تهوع و غثیان حاصل شد مدت فاصله او را
بیشتر و مقدار آنرا کمتر نمایند و بعضی از ترکیبات انتیمونی نیز میتوان
بکار برد از قبیل کرمس که مرکب از انتیمون پیوسته با گوگرد و مسحوق
شاخ گوزن یا انتیمون پیوسته با گوگرد تنها است ؛

بیان آنکه کدام یک از معرقات انفع و اقوی است

انفع و نیکوتر از جمیع معرقات دوای جوشش مخصوصی است که عبارت
از آب لیمو یا نارنج و آب و بی کربنات دو پطاس بود که در زمان اشتداد
مرض بفاصله هر یک ساعت و در وقت خفت او هر دو الی سه ساعت
یکمرتبه پیاله از او را بنوشانند تا آنکه ادرار عرق نموده خفت مرض واضح گشته بود
سولفات دو کنین بکار برد و نیز در دفع تهوع و قی بهتر از سایر تدابیر است
ولی گاهی محدث مغص و اسهال گردد و در اینوقت اگر دو سه قطره شراب
تریاک بیفزایند در رفع اعراض مذکوره نافع و سودمند است و بعضی در این
مرض محلول استات دو آمونیاک که عبارت از هوای نوشادر پیوسته
با ترشی سرکه باشد موسوم بعرق مندرروس بنام طبیبی بکار برند اما
چندان اثر و منفعتی ندارد ؛

درزمان

در زمان انحطاط مرض و در اشخاص ضعیف خصوص در صورتیکه با مرض
وجع مفاصل مجتمع باشد استعمال سفوف داور بنام طبیبی که قبلا ذکر شد
بفاصله هر هشت ساعت ده گندم سخت سودمند است چه معرق و مسکن وجع
و اندک مقوی اعضا است ؛

آنجا که جلد بدن بسیار خشک و گرم بود جهت نرم کردن او و ادرار عرق گاهی
جلوس در ماء فاتر نیکو است ؛ در حالت شدت حرارت تغسیل دست و پا
و صورت باب سرد یا تمام بدن بواسطه ابر آلوده باب سرد و خشکانیدن
بپارچه بعد از آن نیکو علاجی است در دفع تسکین حرارت زائده و گاهی منفعت
او در این حالت بیشتر از فصد میباشد و اگر بعد از خشکانیدن بدن مریض
در بستر خوابیده و خود را بپوشاند جریان عرق دست دهد ؛

بیان استعمال کلمل و نحو استعمال و منفعت و مقدار شرب او

استعلاج اینمرض بکلمل ؛ بدانکه در اینمرض کلمل بسیار داده اند و در منفعت
در اینمرض بس مشهور و نام بزرگی بهم رسانیده است چه یکی از آثار و منافع او
منع ضرر آلات و ورود آفت در آنهاست بواسطه اینمرض مانند فصد ولی غالبا
منفعت او بیشتر از استفراغ دم است چه مانند او مریض را ضعیف نمیگرداند
اما باید دانست که منع ضرر و آفت آلات و حدوث اورام نمیکند مگر در صورتیکه

موجب سیلان بزاق شود چنانچه در سایر امراض ورمی ؛ و دیگر تسهیل
عمل کبد و تولید صفرا و انصباب و با معاء است ؛

پنجاه و هشت سال قبل از این در بندر بمبئی تمام اهل سفینه از دولت انگلیس
مبتلا بدین مرض شدند و از علامات و اعراضی که غالباً در آنها بسیار بود
وجع فؤاد و قی صفراوی متوالی و صداع شدید و گاه نیز هذیان شدید
با او بود و بدون استفراغ دم باستعمال کلمل بقسمی که محدث سیلان بزاق گردد
علاج نمودند و بدین طرز یکصد و پنجاه نفر مبتلایان باین مرض هیچیک هلاک نگشتند ؛
همیشه استعمال کلمل در این مرض لازم است یا نه ؛ در شیراز و ثلث استعمال
کلمل لازم نیست اما آنجائیکه از ابتدا مرض شدید بود که احتمال اثر و منفعت
چندانی از سایر ادویه و تدابیر نباشد بهتر استعمال کلمل است ؛ و نیز
آنجائیکه مرض شبیه بمطبقه باشد و مریض بسیار ضعیف بود استعمال کلمل
انفع و بهتر از سایر ادویه میباشد و استعمال او منافی با سایر ادویه نیست
و نیز نباید که یکمرتبه مقدار کثیری بنوشانند چنانچه مختار بعضی است بلکه بهتر از
جمیع اقسام استعمال او بفاصله هر یک الی دو یا سه ساعت مقدار یک
الی دو گندم است زیرا که چون یکمرتبه مقدار زیادی بنوشانند غالب اثر او

در اسهال

در اسهال است و بیشتر بدان طریق دفع میگردد و پس هرچه بطریق مذکور استعمال
نمایند زودتر سیلان بزاق که دلیل بر حصول مقصود است احداث نماید
و در هیجان و التهاب معده زیاده از شش یک گندم بفاصله هر نیم الی
یکساعت نباید داد و مدت دو سه شبانه روز بدین عمل مداومت فرمایند
تا آنکه سیلان بزاق حاصل شود و بدین طریق زودتر اثر او ظاهر شود از آنکه
یکدفعه پنجاه مقابل مقدار مذکور بنوشانند و نیز این مقدار گاهی بزودی
تسکین قی صفراوی مینماید ؛ در هیجان و التهاب معده بهتر آنست که
کلمل را با تریاک ضم نموده بکار برند و بدستور مسطور استعمال نمایند ؛
بعضی کلمل را منضم بشوره و انتیمون قی بکار برند ولی ترکیب دوا با دوائی
که در فعل و اثر مختلف باشد جایز نیست زیرا که بر فرض ظهور نفع و حصول
مقصود معلوم نخواهد شد که اثر از کدام بوده است ؛
باید همیشه در حین استعمال کلمل بنهج مذکور منتظر اثر او در لثه بود و پس چون ورم
و وجعی در لثه ظاهر شود باید مقدار او را کمتر نموده با تریاک استعمال نمایند
چنانچه من کلمل بسیار استعمال نموده ام و هرگز لثه و دندان ضرر نرسانیده است
پس بعد از تقلیل مقدار و استعمال تریاک جهة رفع ورم و جراحت لثه بهترین

تدبیر آنست که بمحلول زاج سفید مضمضه فرمایند ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین در این مرض

اگرچه سولفات دوکنین از ادویه مخصوصه بدین مرض میباشد اما همیشه بزودی
بکلی رفع اینمرض نمینماید با آنکه در حمای نایبه چه در اینمرض چنانچه یاد کرده شد
بعضی از آلات بدن موفند و لهذا اشتغال آنها صحت طول میکشد و سولفات دوکنین
مانع تاثر و تضرر آلات نمیشود بل رافع سبب تاثر آلات است که سمیت
حادثه از آجام و مردابها بود ؛ زمانیکه در اینمرض علتی در آلات بدن
بهمرسیده باشد باستعمال سولفات دوکنین و بنولفات دوکنین حمی قلع
و قمع نخواهد شد پس باید اولا باستعمال ادویه مذکوره رفع علل آلات بدن
نموده آنگاه سولفات دوکنین بکار برند ؛ و اگرچه سولفات دوکنین همیشه نافع است
مر اینمرض را ولی گاه میشود که بواسطه حادثه دیگر استعمال او جایز نیست چنانچه
در هیجان و التهاب و ورم معده لیکن نادر است که این حالت مانع
استعمال او شود زیرا که با وجود ورم معده میتوان استعمال نمود اما آنجائیکه
مرض را خطر چندان نباشد و علامات موذیه مزبوره بتمام و الکمل ظاهر گشته
باشد میتوان تامل نموده بعد از رفع هیجان و التهاب یا ورم معده
استعمال نمود ؛

زمان استعمال

بیان تعیین زمان استعمال و مقدار شربت او

زمان استعمال سولفات دوکنین در وقت خفت و سکون مرض است
که در اینوقت پانزده الی چهل گندم او را بتدریج بنوشانند پس از استعمال
این مقدار اگر اشتداد دیگر مرض ظاهر نخواهد شد و اگر هم احیانا ظاهر
شود اخف از اشتداد پیش است و پس از او باید مقدار مذکور را مجددا
در زمان خفت مرض بکار برند و بسیار نادر است که اشتداد دوم عارض
شود ؛ بعضی گفته‌اند که اگرچه خفت و سکون مرض واضح و ظاهر نباشد
مع هذا باید استعمال نمود ؛ برخی دیگر بر آنند که در استعمال او نباید
انتظار وضوح سکون و خفت مرض کشید ؛ و نیز نوشته‌اند که
از استعمال سولفات دوکنین در شدت مرض خوف از حدوث
ضرر و نکایتی نیست ؛

اما اشخاصی تجربه کرده‌اند که میشود استعمال در زمان اشتداد مرض
موجب ضرر و نکایت کلی گردد و بهتر از جمیع اوقات جهت استعمال او
زمان سکون و خفت مرض میباشد ؛

اما آنجائیکه اشتدادی سخت از مرض ظاهر شود بحدیکه خوف از هلاکت
مریض در آنوقت یا در اشتداد آخر بهمرسد باید وقتیکه اندک خفتی در علامات

حاصل شد بدون تأمل استعمال نمود زیرا که اگر انتظار کشند که زمان خفت مرض تمام و بکمال ظاهر شود گاهی مدت قصیر و کفایت استعمال بمقدار تمام و لایق جهة منع اشتداد آخر نخواهد نمود ؛ و آنجائیکه مرض اشتد خطراً و با علامات ردیه همراه بود بنحویکه بهیچوجه آثار خفت در مرض ظاهر نگردد در آنوقت تأمل جایز نیست و ناچار باید در اشتداد مرض استعمال نمود اگرچه هیجان و التهاب یا ورم معده نیز همراه بود ؛

و چون باستعمال سولفات دوکینین اشتداد مرض ظاهر گشت نباید استعمال او را ترک نمایند چه شاید که اشتداد ثانی ظاهر شود پس در اینوقت جهة حفظ از بروز اشتداد آخر باید نصف مقداریکه بکار رفته استعمال نمایند و بعد از آن در مدت یک هفته همه روزه پنج الی ده گندم استعمال کنند تا آنکه بکلی رفع مرض گردد ؛

بیان اشربه مناسب اینمرض

انفع از جمیع مشروبات در هنگام اشتداد مرض آب یخ است که بتدریج بنوشانند و نیز بلع قطعات یخ نیکو است و از مشروبات حامضه شربت نارنج و اترج عصیر آلو بالو و سیب ترش و امثال آنها سودمند است و در دو سه روز اول مرض باید بمشروبات مذکور اکتفا نمود پس از آن جهة تغذیه

اعضا روزی

اعضا روزی پنج الی شش مثقال صمغ عربی یکی از آن اشربه افزوده بنوشانند و نیز در اینوقت استعمال ماء الشعیر و لعاب برنج نیکو و جاییدن قدری اترج یا انگور و خارج کردن ثفال آنها نافع است ؛

بیان اغذیه مناسب اینمرض

پس از این خصوص آنجائیکه زمان مرض قدری بطول انجامد استعمال قسمی از چای معروف بقراچای با قدری نان خشک یا شوربای رقیق نافع است ؛

اما عادة تا زمان بقای حمی مریض میل بغذا نخواهد نمود و آنجا که در اواسط مرض مریض بسیار ضعیف و نحیف گردد ماء اللحم نیکو ترتیب داده بنوشانند و در اینوقت استعمال کمی شراب خوب جایز است و در زمان انحطاط و نقاهت مرض سایر اغذیه بحسب حال مریض و حاجت بکار برند ؛

اما زمان نقاهت مرض

بیان اعراض حالت نقاهت و تدبیر لازمه آن زمان

درین زمان غالبا نقصان اشتها و ضعف قوی باقی مانده و افراط عرق در لیالی عارض شود پس برطرف ساختن آنها بزودی لازم است و اکثر در رفع اعراض ثلاث حموضات معدنی از قبیل جوهر گوگرد و جوهر شوره کافی است که روزی چند قطره بشربتی مخلوط نموده بنوشانند

و نیز استعمال سولفات کنین بمقدار دو سه گندم در مدت شبانه روز سخت سودمند است
و همچنین استعمال ادویه مره از قبیل جنطیانا و افسنتین و امثال آنها و ترکیبات
حدیدی و گاه ماء الشعیر مسکر و شراب نافع است و چون در اینوقت سستی
در طبیعت بهم رسد باید ادویه ملینه و یا قلیلی ریوند بکار داشت و آنجا
که اسهال عارض گردد بقابضات خفیفه سد نمایند و چون در اینوقت
یا پس از او علت جگر و سپرز عارض شود بدستور علاج هریک مداوا نمایند :.

بیان حمی مضر با خطر

اما صنف چهارم از حمی نابه که فینوز پرنیسیوز نامند یعنی حمی مضر با خطر :.
بدانکه این صنف حمی دانزرا اگرچه علامات و اعراض مخصوصی نمی باشد
ولی بیان او مفصلا لازم است تا آنکه تشخیص او بر طالبان این علم سهل شود
چه هیچ مرضی مانند این حمی پس از تشخیص بزودی علاج نمی پذیرد و نیز در عدم
تشخیص و تمیز او هیچ مرضی بدین زودی هلاک میکند :.
نوبت این حمی گاه هر روزه ولی اغلب یکروز در میان بود :. اینمرض
در تمام اوقات شب روز تواند بروز و ظهور نمود باشد که از بدو ظهور
بعلامات خطیره ابتدا کند ولی عادة مانند سایر نوبه بود و علامات خطیره ظاهر گردد
مگر در نوبه دویم یا سیم :. گاه ابتدا کند بقشعریره و وجع شدیدی در قطن و اطراف

و صداع و نبض سریع و غیر منتظم صورت سرخ و منتفخ یا ملتهب جلد او مانند
ابتدا حمی با سکون و از این وقت بعد کم کم یا دفعة تغییری کلی خوفناک ظاهر
شده و مریض بزودی در خطر افتند :. باشد که تا چند حمی با سکون بدون
وجود علامات مخصوص باقی ماند و پس از آن بتدریج یا دفعی مرض مهلک گردد :.

بیان علامات حمی مضر

علامات این صنف حمی بر حسب اشخاص مختلف میشود و لهذا آنچه بیان خواهد شد
در یک مریض بالتمام ظاهر نخواهد شد :. در ابتدا از رویت مریض صورتی عجب
مشاهده گردد یعنی صورت و دست و پا سفید مایل بکبودی و شکل صورت مانند
اشخاصی که تعجب کرده اند اگرچه مریض متعجب نباشد با غور عینین اگرچه شفافیت
او باقی باشد و جلد اصابع چین چین شود چنانکه بعضی را از کثرت ماندن در حمام
و آب عارض شود :. باشد که اطراف و گاه تمام بدن سرد بود بدون احساس
مریض و گاه تمام بدن را عرق لزجی فرو گیرد و باشد که قطره قطره در صورت
و سینه مشاهده گردد :. باشد که سینه و شکم بسیار گرم و اطراف سرد بود :.
زبان گاه سفید و سرد و گاه خشک و یا بدون تفاوت با حالت قبل :. اکثر
احساس ثقلی از فم معده نمایند و چون بفشارند وجع ناک گردد :. غالبا
مریض از حرارت درون شکایت نماید با عطش مفرط که هیچ تسکین نیابد و میل

مفرط مشروبات بارده بالفعل که هرچه بیشتر خورد میل او زیادتر شود و میل بر جلوس در آب سرد ؛ با علامات مزبوره قی متواتر همراه باشد و مدفوع گاه صفرا بود ولی غالباً رطوبت بلغمی است و باشد که مخلوط برشتهای خون بود ؛ غالباً غثیان و تهوع باشد بدون قی ؛ در امعاء گاه یبوست بود اما بیشتر بخلاف آن کو اسهال بسیار باشد و مدفوع با صفرا یا رطوبت رنگین بخون اندک و بسیار دفع شود و بتدریج بیشتر گردد و باشد که اسهال بلغمی یا خونی بود ؛

بیان تغییرات عمل تنفس در این حمی

علامات حادثه در عمل تنفس علاماتی است بسیار واضح چنانچه گاه تنفس صعد العینی آه کشد و گاه نفس متضاعف یعنی یکنفس را بچند تکرار تمام نماید و یا سریع و بدون قاعده بود و مریض بنالد از عسرت تنفس و لهذا توقات و میل بترویح بهوای بارد کند ؛

بیان تغییرات نبض در این حمی

نبض غیر منتظم و گاه سخت و متمدد و یا لین و گاه مختلف منتظم باشد و غالباً سریع که در هر دقیقه صد و بیست الی صد و شصت قرعه زند و باشد که از معصم احساس حرکت نبض نشود اما در شریان سبات حرکت او ظاهر بود ؛ و در این وقت اگر گوش بقلب نهند اصوات او را سریع و قوی یابند و گاه مضطرب

و مختلط بهم اما اکثر اوقات اصوات او ضعیفتر از زمان صحت است ؛

بیان اعراض نفسانی در این حمی

باشد که با علامات مذکوره قلق و اضطراب نیز همراه بود و بنالد و بی‌تابی و شکایت بسیار کند و مریض را التفات بخطر حادثه بر خود نباشد و گاه تعجب کند از شدت رنج و تعب پرستاران که جهة علاج او دارند و گاه امتحاناً از بستر برخیزد که بیرون رود و عجب آنست که چگونه در این حالت اراده دماغی در عضلات ظاهر میگردد که مثلاً چند دور اطاق تواند حرکت نمود و حال آنکه در اینوقت حرکت نبض از اینه دست احساس نگردد و باشد که تشنجی با وجع در عضلات خصوص در عضلات خلف ساق ظاهر گردد ؛

بیان دوام علامات مذکوره

میشود که این علامات بنهج مذکور یا اشد از آنچه ذکر شد یا مختلط با یکدیگر در مدت یک الی دو روز دوام کند ؛ و اگر در اینوقت بنحو صواب و لایق علاج نفرمایند بهلاکت انجامد بدین نحو که برودت اندامها زیاد شده و نفس بطی وآه یاک تر و نبض بتدریج ساقط تا آنکه چند ساعت قبل از موت احساس او نشود ؛ اعمال قوای دماغی از قبیل ادراک و تکلم و غیره تا زمان موت باقی بود و عادة مریض باستراحت هلاک شود که گویا بخواب میرود ؛

بیان زمان بروز و ظهور حرارت حمائی

اما بیشتر چنین اتفاق افتد که بفاصله سه الی چهار ساعت پس از دوام
علامات مذکوره ابتدا مقاومت طبیعت با مرض شود مقاومتی لایق و
سزاوار بدین نحو که اندک اندک جلد گرم شده نبض ممتلی و قوی و باشد
که در اینوقت مقاومت طبیعت اتم و اکمل ظاهر گردد نه آنکه بسبب ضعف
حادثه شدت نماید ؛ و گاه طبیعت یکمرتبه بمقاومت اکتفا نکرده و هر چند
دقیقه یکمرتبه برانگیخته شده مقاومت نماید و تمام شود و همچنین مرة بعد
اولی و کرة بعد اخری ؛ و ظاهر میشود که متدرجا انبعاث حرارت
از وسط بدن ابتدا نموده باطراف رود و اندک اندک لزوجت و برودت
جلد تمام گردد و کبودی رنگ صورت و سیمای تعجبی برطرف گردد ؛ و آنچه
که قی و اسهال بود کمتر شود اگر بکلی تمام نگردد و نبض قریب بحالت صحت
با اندک سرعت و مریض که چند ساعت قبل خوف از هلاک او بود در اینوقت
قریب بحالت صحت میرسد و گاه اشتها باز شود و در این صورت
زمان فترت ظاهر شده و گاه مریض زمان فترت تمام نیاید بل ناقص بود
چه در آنوقت نبض سریع و احساس ثقل یا وجعی از فم معده نماید و بعضی عوارض
مقاومت باقی ماند ولی جهة استعلاج تفاوت نمیکند سکون یا زمان فترت

با آن نوبت

بیان پیشگو و انجام این حمی

اگرچه میتوان گفت که علاج سهلتر است آنجا که زمان فترت تام و واضح باشد ؛
آنجا که باستعمال ادویه قلع و قمع مرض ننمایند بفاصله یک الی دو روز
در همان وقت معیّنی یا قدری پیش از او علامات خطیره مذکور دفعه دیگر
ظاهر گردد و غالبا در مرتبه ثانی بروز آن علامات مریض دار فانی را وداع
گوید و باشد که دفعه دیگر طبیعت با مرض مقاومت نماید ولی بسیار
نادر است که در نوبه سیم هلاک نگردد ؛ و باشد که نادرا بواسطه قوه
طبیعت مرض اصلاح یافته شفا یابد و در اینصورت اعراض هر نوبه اخف از
نوبه پیش شده تا آنکه بصورت نوب ساده گردد ؛ میشود که این حمی
بدون فترت بل با سکون و خفت بود و در آخر منجر بحمای صفراوی شود ؛

بیان اقسام این مرض

چنانچه گفته شد علامات این حمی بحسب اشخاص مختلف میشود پس بواسطه
اختلاف علامات و اعراض اطبا جهة سهولت تعریف اقسامی چند در این صنف
حمی قائل شده اند چنانچه نوبه مضر بغشی و نوبه مضر بسردی جلد و نوبه مضر بافراط عرق و نوبه مضر بسبات
و نوبه مضر بهذیانی و نوبه مضر بتشنجی یا کزازی و نوبه مضر بصرعی و نوبه مضر بوبائی یا
اسهالی گفته اند که بملاحظه کمال وضوح و ظهور عرضی از اعراض آن مرض را بنسبت
با او داده و بدان اسم خوانده اند پس هریک از اقسام مجملا بیان میشود ؛

مانند آنکه در قسمی اوضح از جمیع علامات اختلال عمل قلب باشد که در اینوقت
دوران دم بطیء تر و غیر منتظم شود و مریض بسیار ضعیف و نحیف شده
از اندک حرکتی که باو دهند از خود رود و غشی عارض شود و نبض بسیار ضعیف
و بدنرا عرق بارد لزجی فرو گیرد ؛ اما بدون ظهور غثیان و تهوع و قی
و اسهال و ثقل و وجع فم معده در اینصورت یک یا دو فترت یا سکون
ظاهر شود اما اگر باستعمال ادویه لایقه رفع او بزودی نکنند حکما
هلاک نماید ؛

باشد که در قسم دیگر اوضح علامات نهایت سردی جلد تنها باشد و کم و زیاد
شود اگرچه نبض صغیر گشته باشد و نیز قی و اسهال عارض نگردد ؛ اما
بعد از آن قلب نیز متأثر گشته نبض ضعیف شده در نوبت اول یا دوم
مریض هلاک شود ؛

قسم دیگر آنست که گاه از ابتدا مانند سایر اصناف حمی نایبه باشد لیکن
در یکی از نوبها عرق مفرطی آید بحدی که مریض را ضعیف کرده اند و در
آنوقت خطر از کثرت جریان عرق است ؛

قسم دیگر میشود که اوضح از جمیع علامات اختلال افعال دماغی بود که

بر مجرای

بر مجرای طبیعی صادر نشود و در آنوقت خطر از اختلال و آفت افعال
دماغی است و در اینصورت همیشه در هنگام بروز حرارت هیجان و حیرانی
مختلف در شدت و ضعف ظاهر شود ؛ عادة در ابتدا این مرض دوار
و نسیان در افعال و تکلمات بهم رساند و متدرجا دوار زیاد شده
تا آنکه مریض را سبات عارض گردد و آنگاه در سبات شدیدی افتد
بنحوی که بیدار کردن او ممتنع باشد و نفس در اینوقت غالبا باغطیط و نخیر بود مانند
آنکه در سکته و نبض قوی و باشد که بطیء تر از زمان صحت شود ؛ آنجا که در
حالت سبات شدید مریض هلاک نشود و اندک عرقی آید حس اعضا متدرجا
معاودت کند و در زمان فترت هیچ از عوارض مذکوره باقی نماند اما غالبا
در آن زمان اندک دوار یا چیزی از سبات شدید باقی ماند عادة در نوبت
دوم هلاک سازد ؛ باشد که قبل از حدوث سبات شدید یا بجای او هذیان
عارض گردد ؛

در قسم دیگر میشود که عضلات محرک فک اسفل متشنج شده دهن بسته گردد
مانند آنکه در کزاز و چون جبرا گشایند و مشروبی در او ریزند بعسرت فرو رود
یا آنکه بلع او ممکن نشود ؛ در قسم دیگر باشد که اختلاج صرعی ظاهر شود

با صریر الاسنان و برآوردن کف برلب ؛ بسا بود
که عوارض مذکوره در هنگام بروز حرارت نوبت اول ظاهر شود و گاه
ظاهر نگردد مگر در هنگام بروز حرارت نوبت دویم الی سیم ؛

بیان تشخیص این حمی

بسیار لازم است تشخیص این صنف حمی از سایر اصناف حمی نایبه و امراض
پس آنجا که علامات و اعراض مسطوره واضح و آشکار بود مشکل است که طبیب
حاذق بخطا افتد اما چون تشخیص این مرض بزودی در ابتدا واجب است
باید که ساکنین امکنه و مواضعیکه نوبه عام و حمای باسکون بسیار است
همیشه از ابتداء بروز مرض بدقت کامل علامات و اعراض او را ملاحظه فرمایند
چنانچه گاه از ابتدا نوبه صفراوی باسکون عارض گردد و یکمرتبه علامات و
اعراض تمام شود و طبیب چنان پندارد که در اینوقت مرض بکلی تمام شده است
اما مرة اخری علامات او ظاهر شود با کمال شدت و خطر و بدین جهت است
که در تمام نوبتهای حمای باسکون طبیب باید همیشه مواظب حالات مریض باشد
تا آنکه بیابد علامات منذره بر خطر را مشکل است همیشه از ابتدا انذار نمودن و
گفتن آنکه حمی مضر خطرناک خواهد شد یا نه ؛

بیان علاماتی که در حمی ظاهر شود و دلیلست بر خطرناکی آن

اما آنجا که رنگ صورت سفید یا کبود و دست و پا سرد بود اگرچه مریض نلرزد
در هنگام لرز

و آنجا که در حالت دویم حرارت در تمام بدن مساوی نباشد و محسوس شود
بحسب مواضع که بعضی از اعضا گرم و بعضی سرد بود و همچنین هنگامیکه قی و اسهال
بسیار باشد و زمانیکه احساس ثقل و کرب از فم معده نمایند و وقتیکه نبض
بسیار سریع و ضعیف و غیر منتظم بود با ظهور قلق و اضطراب و یا حالتی شبیه بغشی
و هذیان مفرط و نسیان و حیرت و آنجا که زمان لرز بطول انجامد و نیز آنجا که
زمان بروز حرارت قصیرتر از زمان لایق و سزاوار باشد خصوص وقتیکه در زمان
فترت میل بخواب یا دوار یا حالتی شبیه بغشی باقی ماند دلیل بر حصول آفت
و خطر شدید در نوبت آتیه است و تامل در علاج بهیچ وجه جایز نیست بل باید زود
ادویه بکار برند که قلع و قمع مرض نموده دفع علامات و اعراض مسطوره نماید ؛

بیان مقدار تغیر آلات و اعراض حادثه از این مرض در آن حال

آنجا که واضح از جمیع علامات اختلال اعمال دماغی بود در هنگام تشریح عروق
دماغ ممتلی از دم کثیری دیده شود اما هرگز در نوبه مضر یا خطر ورم موضعی از دماغ
و حصول ریم در او مشاهده نشده اگرچه عروق دماغی ممتلی از دم کثیری باشد
چون در این مرض قالب یا ده از سایر اعضا متضرر گشته باشد بطون او از دم
منجمدی ممتلی باشد ؛ و گاه عظم کبد و امتلاء او از خون یا صفرا ظاهر است
بود و از آلات بدن آنکه بیشتر در این مرض متاثر و متضرر شده و همیشه اقشیر یافت

مرض میشود مانند آنچه در سایر نوب سپرز هست و مقدار تغییر او در اینمرض نسبت بتغییر که
در سایر اصناف حمای نایبه بهم میرساند بقدری تفاوت است که مابین اینمرض و
سایر اصناف حمی نایبه میباشد چنانچه بالمعاینه نام میگویند که در شهر ارزروم ست و
چهار نعش از هالکین بدینمرض را تشریح نمودم در دوازده نعش جرم سپرز را
رقیق مانند آب و در دو نعش غشاء مجلل او را مشق و منخرق گشته یا ثم و تمام
آنها بسیار عظیم گشته بودند ؛

بیان سبب این حمی

اما سبب اینمرض مانند سبب سایر اصناف حمای نایبه عفونت آجام و مردابهاست
پس اگر گویند که در صورت اتحاد سبب چگونه اختلاف و خطر در مرض بهم میرسد
جواب آنست که بواسطه اختلاف مقدار سم و شدت و ضعف کیفیت اوست
چنانچه کلیه میتوان گفت که این حمی عارض نمیشود مگر در بلادیکه نوبه عام و وباست
و هم مختلف میشود بحسب اختلاف امزجه و اشخاص چنانچه غالباً شبان
سمین فربه را مبتلا سازد و نادراً در صبیان عارض شود و نیز ملاحظه شده است
در موضعیکه این سم بسیار یافت میشود کسانیکه تازه بدان بلد وارد شوند
اغلب بحمای صفراوی باسکون مبتلا میشوند و آنها که قلیل مدتی در آن بلد بوده
باشند بحمای مصر با خطر مبتلا میشوند ؛

بعضی گفته اند

بعضی گفته اند که خطر اینمرض بواسطه فساد جرم آلات بدن مانند دماغ و ریه
و قلب و جگر و سپرز میباشد ؛ اما چگونه میشود که صدمه در یکی از آلات رئیسه بدن
مانند دماغ و قلب وارد و موجب فساد جرم او شود و مع ذلک در زمان
فرصت اثری از او ظاهر نشود ؛ پس معلوم است که تاثیری که اینمرض در آلات
بدن میکند غالباً اختلال در عمل آنهاست ؛

بیان تقدمة المعرفه این حمی

اما پیشگوی آنجا که علاج نکنند یا سوء تدبیری واقع شود کلیه میتوان گفت که سه ربع
از مبتلایان بدین حمی هلاک میشوند و نیز آنجا که طبیب دیر بر مریض وارد شود
یا آنکه نتواند تشخیص نیکو دهد تا آنکه نوبت سیم مرض عارض شود دیگر علاج
صعب و مریض هلاک گردد بخلاف آنجا که طبیب زود وارد شده و از ابتدا
تشخیص نیکو نموده بنحو صواب علاج کند غالباً بصحت انجامد ؛

بیان علاج اینمرض

اما علاج آنجا که در نوبت اول طبیب بر مریض وارد شود اول تدبیر
تکمیل بروز و ظهور حرارت است و بدین منظور بهترین تدبیر گرم نمودن مریض است
از حرارت خارجه از قبیل نهادن آجر و خاکستر گرم در بستر و امثال او و
دلک اعضا ؛ سی سال قبل که اطبا خطر اینمرض را بواسطه فساد
جرم آلات بدن و ازدیاد دم در آنها میدانستند اولاً باستفراغ دم نموده

یا کلمل میخورانیدند ؛ اما تجربه معین شد که این نحو معالجه غیر لایق و نیکو نیست
چه هنگامیکه بدن بواسطه افراط جریان عرق یا قی یا اسهال ضعیف شده
باشد اقدام باستفراغ دم و استعمال مسهلات البته مضر و موجب هلاکت
بسیار است پس در این وقت بهترین تدبیر در صورت عدم هذیان و سبات
استعمال افیون است ؛ و در حالت غشی و بیخودی استعمال عرق جایز
اما از تنتور لفوریک انفع است چه این جوهر را قوت بیشتر و ضرریکه از شراب
و عرق متصور است در او نیست ؛

بیان استعمال سولفات دوکینین و تعیین زمان استعمال و مقدار شربت او در این حمی

و در همان زمان حرارت باید سولفات دوکینین بکار برد بخلاف آنچه
در سایر نوب ذکر شد چه اگر انتظار زمان فترت کشند شاید که نیکو و اصح
نگردد و یا آنکه هیچ حاصل نشود ؛
مقدار شربت او در این مرض باید ضعف مقدار مستعمله در سایر نوب باشد
که از چهل الی شصت گندم در مدت شبانه روز بخورانند و نباید خوف نمود
از کثرت مقدار او زیرا که در این وقت ضعف بکمال احتیاج بسوی این دوا
دارد و آنچه از او باید صرف مصالح بدن میکند و لهذا بیشتر میتوان داد
نسبت بسایر امراض خفیفه ؛ و آنجا که سبات شدید ظاهر و نبض قوی بود

ارسال چند

ترکیب سولفات دوکینین با افیون و کلمل

ارسال چند علق در بن گوش و استفراغ دم از رگ او ورده دست نیکو و جایز است
اما پس از استفراغ دم باید سولفات دوکینین خورانید ؛ و آنجا که وجعی
در فم معده عارض و علامات غلیان صفرا و امتلاء معده از او ظاهر بود
ضم سولفات دوکینین با افیون و کلمل جایز و نافع است و بجهة آنکه بقی
دفع نشود بهترین طریق استعمال بطریق حب است بگیرند سولفات دوکینین دو گندم
کلمل دو گندم افیون نیم گندم دو حب سازند هر نیم ساعت یک حب
بنوشانند و بر حسب وجود اعراض و علامات و احتیاج بتغییر اجزاء حب بدهند
و پس از استعمال ده الی بیست گندم کلمل استعمال او را موقوف دارند ؛

بیان استعمال مقیی

بعضی در ابتدای این مرض بجهة اشتغال حرارت مقیی بکار برده اند اما تا هنوز
حقیقت اثر او پنهان است و معلوم نیست که همیشه نفع یا ضرر میکند پس استعمال او
جایز نیست زیرا که اولا گاه قی بعسرت آید و مریض را زحمت بسیار دهد
دویم آنکه چون قی حاصل شد ماندن مقیی در بدن باعث ضعف خواهد شد ؛

بیان علاج استحکام فترت

و چون استحکام فترت ظاهر شد هیچ تدبیر و ادویه الزم و انفع از استعمال
سولفات دوکینین نیست و باید تعجیل در استعمال او نمود بنحویکه قبل از بروز
نوبت آخر چهل الی شصت گندم بکار برده باشند ؛ آنجا که طبیب دید

وارد شود و اشتداد نوبت اول را نه بیند و مریض را در حالت فترت مشاهده
کند باید بلا تأمل مقدار مذکوره سولفات دوکنین را در مدت دو سه ساعت
بکار برد و چون این مقدار را معده قبول نکرده بقی دفع کند باید ضم تریاک یا
جوهر او نموده استعمال نمایند و اگر با وجود این نیز بقی دفع شود باید بطریق
حقنه وارد بدن ساخت ؛ اما چون در معاء مستقیم قوه جذابه بسیار
اندک است باید مقدار او را دو سه مقابل آنچه ذکر شد اخذ نمود ؛ و آنجا که
اسهال مانع از حقنه باشد باید بواسطه استعمال جوهر نوشادر فم معده را
مجروح نموده بکار برند بدین نحو که بگیرند جوهر نوشادر و در فم معده چند قطره
بریزند که از این عمل مدت ده دقیقه طاول کند آنگاه آن طاول را ترکانیده
و پوست او را برداشته بمحلول سولفات دوکنین آن جراحت را اگر
تغسیل فرمایند و نیز این عمل را باید در کشاله ران نمود ؛ من در یک مریض
در مدت بیست و چهار ساعت هشتاد الی صد گندم سولفات دوکنین
استعمال نموده ام ؛

پس از قطع حمی نباید استعمال او را موقوف داشت بلکه اقلا در شبانه روز
دوم بیست الی چهل گندم دیگر سولفات دوکنین بخورانند و در روز سیم

از ده الی بیست گندم و بدین دستور مدت یک هفته مداومت نمایند ؛
اما صنف پنجم از حمای نایبه که فیبور لاروِه نامند یعنی حمای عاریه یا باطنه و
مستعار عبارت از عرضیست که آنها را در علامات هیچ شباهت با سایر
اصناف حمای نایبه نبود ؛

پایان اعراض دایری که از اثر سم آجام در بدن ظاهر میشود

بدانکه پس از ورود سمیت آجام ببدن اکثر آثار و اعراض مذکوره قبل عارض
شود لیکن بسا باشد که علامات مذکوره ظاهر نگشته اعراضی دیگر عارض
بدن شود که آنها را هیچ شباهتی با نوبه نباشد مگر آنکه بقاعده همه روز
یا دو الی سه روز یکمرتبه ظاهر گردد ؛ مانند رعاف و اوجاع عصبانی انسان
و گوش و صورت و حمرت ملتحمه و این اوجاع و امراض از جنس امراض جنبیت
که از سمیت آجام و مردابها حاصل میشود زیرا که اکثر در مواضعی که
نوبه عام و شایع است یافت میشود و گاه قبل یا بعد از نوبه عارض گردد
و بعلاج نوبه علاج یابند و از این جهت است که این صنف را حمی نایبه
پوشیده نامیده اند و با سایر اصناف در یک سلسله و در تحت یک
جنس امراض که آنها را مرض کنه کنه گفته اند بیان می کنیم ؛

پایان وجع عصبانی در شقی از صورت عارض شد

مثال فرض کنیم شخصی از اهل بلدی که نوبه در آنجا عام بود مبتلا

بحمای صفراوی با سکون شود و علاج باید اما در نقاهت او هنگام اشتداد
حمی وجع عصبانی شدیدی در یک شق از صورت و دندانهای او عارض
شود و نیم الی شش ساعت پی در پی شدت نموده آنگاه متدرجا خفت یافته
تا آنکه تمام گردد و چون با دویه متعارفه علاج شود علاج نیافته و همه روزه
در همان وقت شدت نماید تا آنکه سولفات دو کنین بمقدار تام بخورانند بمن
ردی را دیدم که در کمال حمرت و وجع و با صداع بود و همه روزه در وقت
معین شدت نموده و در وقت دیگر خفت می یافت و اگر دوائی در چشم
استعمال مینمودند و سولفات دو کنین بکار نمیبردند بسی بطول می انجامید
چنانچه وجعی در مفصل بازو بهم رسانیدم و تا سه شب همه شب در کمال شدت
ظاهر میشد و هر دفعه اشد از پیش بود تا آنکه روز چهارم چهل گندم سولفات
دو کنین خوردم و در آن شب دیگر ظاهر نشد بنابراین آنها را رمد و وجع
عصبانی نوبه گویند ::

پس باید تمیز نمود این اوجاع و امراض نوبه را از سایر اصناف آنها که از آن
جنس و در سبب مشترک نیستند ::

بدانکه در تمام اقسام صنف پوشیده علامات یکمرتبه ظاهر و بزودی تمام شود

و زمان فرقی

و زمان فرقی تام ظاهر گردد مثلاً در رمد نوبه یکمرتبه عروق ملتحمه از دم بسیار
ممتلی شده چشم حمرت بهم رسانده سیلان دموع با وجعی شدید در مقله و صداع
عارض و بفاصله چند ساعت اعراض مذکوره تمام شود :: باشد که اقسام
این صنف حمی بلرز ابتدا کند و بعد عرق آید مانند آنکه در نوبه اما بجهة تشخیص بهترین
تدبیر استعمال سولفات دو کنین است که چون باستعمال او رفع مرض شد
یقین است که از همین صنف میباشد ::

بیان علاج اعراض مذکوره

اما علاج چون مرضی بنحو مذکور عارض شود اعم از وجود و عدم حمی باید بزودی
سولفات دو کنین بکار برد ولی در اینجا مقدار تام لازم است که زیادتر
از آنچه در اصناف حمی نایبه بکار میبرند باشد تا آنکه اثر او بزودی ظاهر شود
چه در اینوقت معده سالم است و بهتر و اسهل آنست که مقدار زیاد استعمال
کنند که از بیست الی چهل تا شصت گندم بود و هنگام استعمال او بیست و چهار
ساعت قبل از بروز نوبت مرض است که در آنوقت شروع باستعمال نموده
اول بیست گندم در اینمدت بخورانند اگر نوبت مرض رفع نگشته ظاهر شد
دفعه دیگر چهل گندم بنوشانند و زیاد باید نمود تا آنکه طنین و ثقل سامعه عارض
شود و چون باستعمال او شفا حاصل نشد معلوم است که مرض از جنس نوبه نیست

جنس دیگریست اگرچه اشتداد و خفت او شبیه باین جنس امراض بود اما
مشابهت طبعی و اتحاد سببی در آنها نیست ※

بیان قسم دویم از امراض کهنه کهنه

اما قسم دوم از امراض کهنه که کنه کنه در آنها دوای مخصوص نیست ※
پس از اشتهار منفعت سولفات دوکنین در اصناف نوبه متدرجا او را
در سایر امراض بکار برده و امتحان نموده اند و در این باب بسیار نوشته اند و چنین
معلوم میشود که سولفات دوکنین را در رفع سایر امراض اثر مخصوصی نیست مانند
آنکه در نوبه ولی در چند مرض نافع و سودمند است ※

بیان استعمال سولفات دوکنین و شراب در نقاهت مطبقه و امراض مزمنه

از جمله در نقاهت مطبقه زمانیکه قوای بدن بواسطه مقاسات با مرض ضعیف
شده است استعمال شراب کهنه روزی پنج شش مثقال یا از سولفات
دوکنین یک الی دو گندم بسیار نافع است ※ همچنین در جمیع امراضی که زمان
آنها بطول انجامیده و مزمن گشته بدن و جمیع قوای او را نحیف و ضعیف کرده
باشد استعمال شراب کهنه یا سولفات دوکنین جایز و نافع است پس از
قطع و رفع حمی ※ و در این موارد عمل او چون ادویه مقویه تقویت اعضا و قوی
میباشد و جمهور متفقا استعمال او را در آن حالت ضعف جایز داشته اند ※

استعمال پوست کنه کنه در جراحات و قروح

دیگر در جراحات و قروح ردی که ریم آنها غیر سالم و با کراهت نتن بود خصوص

آنجائیکه

آنجائیکه عفونت ریم بواسطه غانقرانای نسوج آن موضع باشد و در مسحوق پوست
کنه کنه در آن جراحت بسیار نافع و رفع عفونت نموده زود دی لحم سالم
میرویاند ※ بدین نحو که اجزاء این مسحوق نفوذ بجرم نسوج فاسده نموده و تقویت
میکند آنها را و لهذا کراهت نتن و عفونت رایحه از آنها زائل میشود و لحوم جدید
النبتی که سفید یا خاکستریست احداث حمرت در آنها مینماید و در این وقت اگر
سولفات دوکنین نیز بخورانند زود تر اعضاء و قوی تقویت یافته و لحوم
فاسده را ساقط میکند ※

بیان استعمال سولفات دوکنین در حمای مطبقه

دیگر در حمی مطبقه چون این خاصیت و عمل ثانی کنه کنه یعنی تقویت اعضا
و قوی را بامتحان مبرهن و آشکار شد در جمیع امراضی که محتاج بتقویت است
بکار بردند تا آنکه اندک اندک از کثرت استعمال بجائی رسید که در حالت
حمای شدید مانند مطبقه و امثال او بکار داشته شد ※ و بعضی از رساله ها و
بیاناتیکه در این باب نوشته اند ملاحظه نموده ام مثلا بعضی چنان گمان نموده اند
که در مطبقه از ابتدا استعمال مقویات بسیار نافع است و لهذا سولفات
دوکنین در ابتدای این مرض بکار برده اند و تا روزی بیست گندم و زیاده نیز
خورانیده اند بخیال آنکه زود تر حمی قطع گردد چنانچه بعضی گفته اند که با استعمال

مقدار مذکور سولفات دوکینین زودتر حمی قطع و رفع میشود :: اما حکم بر صدق
و کذب این مطلب قدری مشکل است زیرا که ممتحن این امتحانات باید بسیار
حاذق و دانشمند بود تا آنکه نیکو تشخیص و تمیز کند مطبقه را از حمای متصل کاذب
و همه روزه وقایع و تغییرات مرض و تدبیرات در او از اکل و شرب وغیره را
بدقت ضبط نماید تا معلوم شود که حقیقت مطبقه بوده است و در او چه علامتی
ظاهر بود و از چه قبیل ادویه در او بکار رفته است آنگاه این روزنامه را با روزنامهائی
که سایرین ضبط نموده و سولفات دوکینین نیز بکار برده باشند مطابق نموده
و با هم بسنجند و باید این امتحان را در یک مکان و زمان نمود تا آنکه حقیقت اثر او
در مطبقه معلوم شود و این کاریست صعب و در ظرف اندک مدتی بانجام
نخواهد رسید و تا حال چنین امری اتفاق نیفتاده و همچنین رساله نگاشته
نیامده است :: اما از آنچه بیان رفت کلیة میتوان گفت که استعمال سولفات
دوکینین در مطبقه و محرقه که پوتانی طیفوئید و طیفوس نامند خالی از منفعت نیست
چه اگر بمقدار اندک بکار برند اثری از او مترتب نخواهد شد و اگر اکثار کنند یعنی زیاده
از بیست گندم خورانند بسا باشد که موجب نکایت بدن شود :: و همچنانکه
امراض مختلف است همچنین اثر و کیفیت ادویه نیز مختلف میباشد :: پس ممکن است

که دوائی

استعمال سولفات دوکینین در وجع و ورم حاد مفاصل

که دوائیکه در مرضی نافع و سودمند است در مرض دیگر مضر باشد ::
دیگر در ریماتیزم آرتیکولر یعنی در آن وجع شدید مفاصل که با درد و ورم در مفاصل
بهم میرسد و با حمای شدید همراه است و تازه یافته اند که غالبا در آن حالت
اغشیه قلب متورم و علیل است بعضی سولفات دوکینین بکار برده و نوشته اند
که در این مرض از بیست الی هشتاد گندم او در مدت یک شبانه روز مسکن وجع آن
مرض بزودی علاج می پذیرد :: آنچه من مشاهده نموده ام در این باب این است
که چون در این مرض مقدار زیاد بکار برند گاه شدت سرعت نبض را کمتر کند
اما بسا باشد که در این وقت هذیانی عارض شود :: سه نفر در آن حالت
تلف شده اند و پس از هلاک از تشریح مبرهن شد که اغشیه دماغ آنها متورم بود
و چون ورم اغشیه دماغ نادرا با این مرض موافقت میکند لهذا چنان مینماید
که ورم اغشیه مذکور از اکثار سولفات دوکینین باشد بنابراین سولفات
دوکینین در این مرض گاه نافع و گاه غیر نافع است ::
اگر سؤال شود که در وجع و ورم حاد مفاصل که با حمای شدید همراه بود
همیشه میتوان سولفات دوکینین استعمال نمود یا نه :: جواب گوئیم بلی
ولی اکثار و افراط در استعمال او نباید نمود خصوص در اشخاص قوی المزاج

که چون خواهند امتحاناً استعمال نمایند بهتر آنست که حبی ترتیب دهند که در او خمس گندم سولفات دوکنین باشد و بفاصله هر ربع ساعت یک حب بخورانند که بدین طریق در بیست و چهار ساعت کمتر از بیست گندم از او بکار رود و در اینصورت دیده ام که وجع تسکین یافته است بواسطه استعمال او بدستور مذکور ؛

اما در وجع مفاصل و استخوانها و عضلات که با حمی نباشد و مزمن بود استعمال سولفات دوکنین متدرجاً بمقدار کم که بفاصله هر ده دقیقه خمس گندم باشد گاهی مسکن وجع است ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین در مرض نقرس

دیگر در مرض نقرس چند مرتبه دیده شده که چون در ابتدای بروز وجع نقرس حاد سولفات دوکنین بدهند زمان اشتداد او کوتاه تر شده است ؛ اما آنهائیکه در علاج اینمرض بسیار تجربه کرده اند میدانند که استعمال ادویه قویه در نقرس حاد جایز نیست زیرا که ادویه قویه در اینمرض گاهی کوتاه میکند زمان یک یا دو نوبت مرض را اما اکثر بعد از استعمال آنها بواسطه اغتشاشی که در اینمرض بهم میرسد گاه ماده او بآلات رئیسه منتقل شده و لهذا خطر مرض بیشتر میشود ؛

اما در نقرس مزمن استعمال سولفات دوکنین بمقدار کم بسیار نافع است

خصوص آنجائیکه ضیق النفس و سوء الهضم همراه بود یا وجع عصبانی در معده وریه و غیره بوده باشد ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین در کزاز

دیگر در کزاز و چون اینمرض ردی و باخطری است که غالباً بهلاکت می انجامد در مدت یک شبانه روز شصت الی هشتاد گندم سولفات دوکنین استعمال نموده اند و گفته اند که گاهی منفعت نموده است اما چون اکثر اوقات اقتصار باو ننموده و ادویه دیگر هم بکار برده اند و هنوز معین نیست که اینمرض گاه از اصلاح طبیعت علاج میشود یا نه لهذا نمیتوان بطور یقین بیانی در این مطلب نمود ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین در سایر امراض از قبیل سل و امثال او

و نیز گاه در بعضی از امراض دیگر بکار برده اند و چون منفعتی از او حاصل نگشته لهذا بیان جمیع آنها در اینمقام موجب طول کلام است ؛ از جمله در مرض سل زمانیکه ریه متقرح و ریم در او تولید شده باشد و حمای شبیه بحمای دائم مریض را طاری شود سولفات دوکنین بکار برده اند باین امید که شاید حمی قطع و رفع گردد و اگر چه گاه از استعمال او حمی قطع شده ولی یا بزودی نکس نموده یا آنکه متصل گشته است ؛

همچنین در حمای دایری که مجروحین را عارض شود ؛ زمانیکه ریم آن قرحه مجذوب عروق شده و بدوران دم داخل گردد باشد که از اثر آن ریم

حمای شبیه بحمی دا ظاهر گردد و استعمال سولفات دوکنین دراو
خالی از منفعت است ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین در نزف الدمی که بدوره آید

دیگر در نزف الدمی که بدوره آید مانند رعافی که هفته یکمرتبه یا بیشتر عارض شود و امثال او مسحوق پوست کنه کنه یا سولفات دوکنین استعمال نموده اند ولی نه در زمان نزف الدم بلکه بعد از اتمام دوره و سد نزف الدم بکار داشته اند جهة منع از حدوث نوبه آخر و گاهی سودمند بوده است ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین در بعضی از اوجاع عصبانی

دیگر در چند وجع عصبانی اگرچه از جنس امراض کهنه نباشد بواسطه عدم سرگشت در سبب و آن اوجاع گاه متصل و گاه بدوره آید ؛ علی ای حال استعمال سولفات دوکنین غالبا نیکو است که در مدت بیست و چهار ساعت از بیست الی چهل گندم بنوشانند و چند روز متوالی مداومت نمایند ؛ و نیز از تجربه یافته اند که اوجاع حادثه در وجه و عنق زودتر بسولفات دوکنین علاج می پذیرد تا اوجاع اطراف مانند عرق النساء و غیره ؛

بیان استعمال سولفات دوکنین که از اختلال اعصاب بطنی است

دیگر در امراض عصبانی که از اختلال عمل اعصاب بطنی است مانند اختناق رحم و صرع و قسمی از ضیق النفس که آسم گویند از تجربه معلوم شد که در آنها بسیار که از اختلال عمل اعصاب بطنی ریه و قلب پیدا شده سولفات دوکنین در آنها سخت

سودمند است چنانچه گفته اند سولفات دوکنین تریاک قلب و ریه است یعنی که آسوده میکند آنها را ؛ و حال معلوم است که سولفات دوکنین بسیار نافع است در اقسام از ضیق النفس که در جرم ریه و قلب علتی نباشد بل از اختلال عمل آنها عارض گشته باشد ؛ و نیز در بعضی از سرفه های اختلالی مانند سیاه سرفه و در طپش قلب عصبانی بسیار نافع است اما آنجا که طپش بواسطه علت سرپوش یا جرم خود قلب بوده باشد البته مضر است ؛

دیگر در حمای باخطری که پس از وضع حمل عارض میشود و اکثر وجع و ورم در زیر شکم عارض میشود تازه یافته اند که در این حمی سولفات دوکنین بقدر بیست الی سی گندم در مدت بیست و چهار ساعت
نافع و نیکو و نیکو است

والله اعلم بالصواب

تمام شد کتاب مستطاب زبدة الحکمه ناصری در شهر ربیع الثانی
من شهور سنه ۱۲۸ هجری که مطابق سال شانزدهم
جلوس میمنت مانوس شاهنشاه
مالک رقاب است
حرره ع اصغر

هو

فهرست هذا الکتاب

مقصود و غرض از کتاب ۷
بیان آنکه واجب است بتجربه بشناسند خواص ادویه خصوص کنه کنه را ۸
پیدا شدن کنه کنه و شیوع او در مملکت اروپا ۹
طبقات پوست کنه کنه ۱۱
بیان جنس درخت کنه کنه ۱۴
یافتن اجسام قلیائی کنه کنه ۱۵
ماهیت الکالوئید یعنی اجسام قلیائی بطریق عموم ۱۶
تعریف و صفات الکالوئید بطریق عموم ۱۷
طریق جدا اجسام الکالوئیدی بطریق عموم ۱۷
طریق خلوص الکالوئید ۱۷
بیان سبب اختیار اطبا اجسام قلیائی نباتات را ۱۸
بیان ماهیت و صفات کنین که ماده اصلی جوهر کنه کنه متداول است ۱۸
طریق شناختن کنین بعمل شیمی ۱۹

اقسام

اقسام کنین ۲۰
بیان ماهیت و صفات سن کنین که جسم قلیائی دیگر کنه کنه است ۲۲
بیان ماهیت و صفات اریسین که جسم قلیائی دیگر کنه کنه است ۲۱
بیان آنکه کنین افید اجسام قلیائی کنه کنه است ۲۱
بیان آنکه چرا کنین خالص غیر مستعمل است و همواره پیوسته با جزء حامض بکار میبرند ۲۲
بیان اشیائیکه میتوان کنین را با آنها پیوند نمود ۲۳
طریق صنعت سولفات دوکنین یعنی جوهر متداول کنه کنه ۲۴
دستور ساختن سولفات دوکنین بطریقی که مختار این زمانست ۲۵
بیان صفات سولفات دوکنین خالص ۲۶
طریق حفظ سولفات دوکنین از فساد ۲۶
مقدار شربت سولفات دوکنین ۲۷
طریق استعمال سولفات دوکنین ۲۷
موارد استعمال سولفات دوکنین ۲۸
ترکیب سولفات دوکنین با عرق و شراب و صفت شربتها ۲۸
اقسام اغشاش سولفات دوکنین و شناختن هر یک از آنها ۲۸

بیان سایر املاح گنین ۲۹
گنین پیوسته با ترشی نمک ۲۹
گنین پیوسته با سم الفار ۳۰
گنین پیوسته با افتیمون ۳۱
گنین پیوسته با آهن و جوهر بادام تلخ ۳۱
گنین پیوسته با جوهر سرکه ۳۲
گنین پیوسته با ترشی طرطیر ۳۳
گنین پیوسته با ترشی لیمو ۳۳
گنین پیوسته با ترشی مازو ۳۳
گنین پیوسته با ترشی سنبل الطیب ۳۳
خاصیت و کیفیت جوهر کنه کنه و اثر او در بدن ۳۴
طریق گردش جوهر کنه کنه از بول ۳۷
اثر جوهر کنه کنه در دوران دم ۳۷
اثر جوهر کنه کنه در بنیان عصبانی ۳۷
بیان آنکه اثر جوهر کنه کنه مختلف میشود بحسب اختلاف مقدار ۳۹

۱ جوهر

اثر جوهر کنه کنه در حیوانات ۴۰
اثر و خاصیت پوست کنه کنه ۴۱
نسخ و ترکیبات پوست کنه کنه ۴۳
منقوع و مطبوخ پوست کنه کنه ۴۳
طریق اخذ خلاصه پوست کنه کنه ۴۴
صفت عرق پوست کنه کنه ۴۶
صفت شراب پوست کنه کنه ۴۷
اشیائیکه استعمال آنها با پوست کنه کنه جایز نیست ۴۸
اشیائیکه استعمال آنها با جوهر کنه کنه جایز نیست ۴۸
بیان امراض کنه کنه ۵۲
بیان آنکه بچه طریق باید طبیعت امراض را شناخت ۵۲
بیان حمی دائر نایب ۵۰
بیان اصول اقسام نوبها ۵۰
بیان اقسام نوبهای مرکب ۵۷
بیان تقسیم حمای نایبه بحسب اختلاف مدت زمان فترت از انتظام و عدم انتظام ۶۱

تقسیم حمای نایبه از خطر و عدم خطر	۶۳
تقسیم حمای نایبه بنظر بقلت و کثرت وقوع و اختصاص بشهر و بلد	۶۳
بیان حالات ثلاث نوب	۶۵
بیان زمان فترت	۶۸
طول حالات ثلاث نوب	۶۹
بیان حمیات نایبه غیر منتظم	۶۹
بیان اجتماع حمیات نایبه با امراض دیگر	۷۰
بیان اعراضی که از طول زمان مرض رخ مینماید	۷۰
بیان اصول علامات مذکوره در حالات ثلاث نوب	۷۱
تغییر حرارت بدن در زمان نوبه و مقدار انحراف او از حالت صحت	۷۱
تغییرات حادثه در دوران دم	۷۳
بیان عظم سپرز	۷۴
بیان آنکه عظم سپرز سبب نوبت نیست بل عرض از اوست	۷۶
بیان رقت خون از طول زمان نوبه	۷۸
بیان آنکه رقت خون سبب نوبه نیست	۸۰

بیان سو

بیان سوء التغذیه و استسقا که از اعراض نوبه است	۸۱
تغییرات حادثه در عمل تنفس	۸۵
تغییرات حادثه از عمل تغذیه	۸۵
بیان آنکه کدام یک از اصناف نوبه کثیر الوقوع است	۸۶
بیان آنکه چرا نوبت نوب یکروز در میان و دو روز در میان عارض میشود	۸۷
بیان آنکه نوبت نوبه غالبا در چه وقت از شبانه روز عارض میشود	۸۸
بیان نسبت مابین اصناف نوب با فصول	۸۹
بیان اسباب نوب	۹۰
بیان ضرر آجام و بطایح و مردابها	۹۱
بیان عدم مناسبت هوای مختلط بسمیت آجام با ابدان	۹۲
بیان سبب شیوع نوبه در مواضعی که بسیار کمیاب است	۹۴
بیان آنکه این سمیت در چه وقت از اوقات شب و روز ضعیفتر است	۹۶
بیان مقدار انتشار این سمیت در هوا	۹۷
طریق اثر این تعفن و سمیت در بدن	۹۹
بیان مدت کمون این سم و حصول استعداد در بدن جهة بروز اثر او	۱۰۰

بیان اختلاف مان بروز اثر این سم در بدن ۱۰۲

بیان آنکه چرا باید از اثر این سم اینگونه اعراض دایر حادث شود ۱۰۲

بیان آنکه چرا ادوار اعراض این سم غالبا بقاعده و منظم است ۱۰۷

بیان آنکه تاوب آثار مخصوص این سم نیست ۱۰۷

بیان آنکه چرا از قلت و کثرت مقدار سم تاوب و اتصال اعراض بهم رسد ۱۰۸

بیان اسباب نوبه بزعم قدمای اروپا ۱۰۹

بیان عدم سرایت نوبه از شخصی بشخص دیگر ۱۱۶

بیان آنکه سم آجام در ابدان حیوانات نیز موثر است ۱۱۶

ضدیت و عدم اجتماع نوبه با سل و مطبقه ۱۱۷

بیان اصناف نوب بطریق تفصیل ۱۱۸

بیان حمی مواظبه ۱۱۸

بیان حمی غب ۱۲۲

بیان حمی ربع ۱۲۴

اجتماع و ترکیب نوب با بعضی از اعراض ۱۲۵

بیان حمی نایبه ورمی یا حرارتی ۱۲۶

بیان نوبهٔ بلغمی

بیان نوبهٔ بلغمی باشتراک معده ۱۲۸

بیان نوبهٔ صفراوی باشتراک سوء مزاج معده و کبد ۱۳۰

بیان حفظ صحت بلادیکه نوبه در او شایع است ۱۳۲

بیان حفظ صحت اشخاصیکه در اینگونه مواضع ساکنند ۱۳۳

بیان تدبیر لباس در اینگونه مواضع ۱۳۴

بیان تدبیر ماکول و اشیا و اجناس اغذیه ۱۳۴

بیان تدبیر آب مشروب ۱۳۵

طریق حفظ صحت باستعمال ادویه ۱۳۶

بیان علاج نوبه ۱۳۶

بیان علاج حالت لرز ۱۴۰

بیان علاج حالت دوم ۱۴۲

بیان علاج حالت سیم ۱۴۴

بیان علاج هنگام فترت که زمان استعمال جوهر سولفات دوکنین است ۱۴۴

مقدار شربت سولفات دوکنین در زمان فترت نوب بسیطه ۱۴۷

تعیین زمان استعمال سولفات دوکنین در هنگام فترت ۱۴۹

بیان طریق استعمال سولفات دوکینین ۱۵۰
بیان ادویه که با سولفات دوکینین میتوان ترکیب نمود ۱۵۲
بیان آنکه اگر با استعمال سولفات نوبه قطع نشده پوست کنه باید داد ۱۵۳
عوارضی که بعد از قطع نوبه میماند ۱۵۳
بیان تدبیر اکل و شرب مبتلایان بنوبه ۱۵۵
بیان اثر سولفات دوکینین در بدن ۱۵۶
بیان اثر سولفات دوکینین در بنیان عصبانی و بودن نوبه از امراض عصبانی
و رفع شدن او باستعمال سولفات دوکینین ۱۵۷
بیان آنکه سولفات دوکینین بزودی اطفا حرارت نمینماید و باید تا چند استعمال نمود ۱۵۹
بیان تدبیر و ادویه که میتوان بجای سولفات دوکینین بکار برد ۱۵۹
بیان اثر افیون و امثال او در این مرض ۱۵۹
بیان اثر قی و تداپیری که سبب تنبیه طبیعت است در این مرض ۱۶۱
بیان اثر جوهر پوست بید و امثال او در این مرض ۱۶۲
بیان امتحان شول در اثر ادویه مذکور ۱۶۳
بیان استعمال سم الفار و اثر او در نوبه ۱۶۴

بیان علا

بیان علامات کفایت استعمال او و آثار سمی سم الفار ۱۷۱
بیان اثر زاج سبز در نوبه ۱۷۲
بیان اثر نمک روی در نوبه ۱۷۲
بیان اثر آهن پیوسته باجوهر بادام تلخ در نوبه ۱۷۲
بیان اثر گوگرد در نوبه ۱۷۴
بیان اثر زاج سفید در نوبه ۱۷۴
بیان اثر یود در نوبه ۱۷۴
بیان اثر زغال و آب پاچه و تار عنکبوت در نوبه ۱۷۵
بیان نوبه اطفال ۱۷۵
بیان سبب نوبه اطفال ۱۷۶
بیان علامات نوبه اطفال ۱۷۷
بیان اجتماع نوبه اطفال با سایر امراض ۱۸۰
بیان پیش گوئی و تقدمة المعرفه نوبه اطفال ۱۸۱
بیان علاج نوبه اطفال ۱۸۱
بیان حمای باسکون که صنفی از حمای نایبه است ۱۸۳

بیان آنکه چگونه اختلاف سبب این حمی و مطبقه را یافته اند ۱۸۵

بیان اختلاف عروض این حمی بحسب اختلاف مواضع ۱۸۶

بیان وجه عمومیت این حمی در موضعی که نادر الوقوع است ۱۸۷

بیان نامهائیکه اینمرض را بدانها خوانده اند ۱۸۸

بیان مشتبه شدن این حمی با نوبه ۱۸۸

بیان صور این حمی بحسب شدت و ضعف ۱۸۹

بیان زمان بروز اینمرض در مدت شبانه روز ۱۹۱

بیان درجات اینمرض بحسب شدت و ضعف ۱۹۱

بیان مقدمات اینمرض ۱۹۲

بیان علامات حالت اول این حمی ۱۹۳

بیان علامات حالت دویم این حمی ۱۹۴

بیان علامات حالت سیم این حمی ۱۹۵

بیان طول مدت زمان سکون این حمی ۱۹۶

بیان آنکه میتواند این حمی پس از چند اشتداد متصل گردد ۱۹۶

بیان علامات اتصال این حمی ۱۹۷

بیان علامات

بیان علامات ضرر معده ۱۹۷

بیان علامات ضرر امعاء ۱۹۸

بیان ظهور علامات دماغی در این حمی ۱۹۹

بیان رفتار و دوام این حمی ۲۷۱

بیان انتهای این حمی ۲۰۲

بیان علامات بهبودی حمی و نجات مریض ۲۰۲

بیان علامات شدت مرض و هلاک مریض ۲۰۳

بیان ظهور علامات مطبقه در این حمی ۲۰۴

بیان علامات برامریض در صورتیکه علامات مطبقه ظاهر شده باشد ۲۰۵

بیان صورت دیگر از این حمی ۲۰۶

بیان ظهور علامات سکته در این حمی ۲۰۷

بیان آنکه حصول بهبودی در اینمرض همیشه ابتدای صحت نیست ۲۰۸

بیان اجتماع و ترکیب این مرض ۲۰۸

بیان اسامی اقسام این حمی بملاحظه اجتماع او با امراض ۲۰۹

بیان طول زمان و دوام این حمی ۲۱۰

بیان زمان نقاهت و اعراض انحلالات و دوام آنها ۲۱۰
بیان اعراضی که از این مرض در آلات بهم میرسد و بیان موت هنگام تشریح نمودن ظاهر و هویدا است ۲۱۱
بیان اسباب این حمی ۲۱۴
بیان پیشگو و انجام این حمی ۲۱۷
بیان علاج این مرض ۲۱۸
بیان علاج حالت دوم و استعمال مقیی ۲۱۹
بیان استعمال مسهل در این حمی ۲۲۰
بیان آنکه کلمل انفع مسهلات است ۲۲۰
بیان علاج این مرض باستفراغ دم ۲۲۱
بیان استعمال معرق و منفعت او ۲۲۳
بیان استعمال کلمل و نحو استعمال و منفعت و مقدار شربت او ۲۲۵
بیان استعمال سولفات دوکنین در این حمی ۲۲۸
بیان اشربه مناسب این حمی ۲۳۰
بیان اغذیه مناسب این حمی ۲۳۱
بیان اعراض حالت نقاهت و تدبیرات لازمه در آن زمان ۲۳۱
بیان حمای مصر با خطر که صنفی از حمای نایبه است ۲۳۲
بیان علامات حمای مصر ۲۳۳
بیان تغییرات عمل تنفس در این حمی ۲۳۴
بیان تغییرات نبض در این حمی ۲۳۴
بیان اوراق

بیان اعراض نفسانی حادثه در این حمی ۲۳۴
بیان دوام علامات مذکوره و ظهور خطر در این حمی ۲۳۵
بیان زمان بروز حرارت حمائی ۲۳۶
بیان پیشگو و انجام این حمی ۲۳۷
بیان اقسام و صور این حمی ۲۳۷
بیان تشخیص این حمی ۲۴۰
بیان علاماتی که جوانب ظاهر شوند و این مرض شبیه آن است ۲۴۰
بیان مقدار تصرف آلات و اعراضی که از این مرض در آلات بدن بهم میرسد و تشریح ظاهر است ۲۴۱
بیان سبب این حمی ۲۴۲
بیان تقدمة المعرفه و انجام این حمی ۲۴۳
بیان علاج این حمی ۲۴۳
بیان استعمال مقیی ۲۴۵
بیان علاج هنگام فرصت که زمان استعمال سولفات دوکنین است ۲۴۵
بیان اعراض وبائی که از اثر سم آجام در بدن بهم میرسد و صنف آخر حمای نایبه ۲۴۶
بیان وجع عصبانی وبائی که در مقتضی از صورت عارض شود ۲۴۷
بیان علاج اعراض هر حادثه از اثر سم مرداب ۲۴۹
بیان قسم دوم امراض کهنه ۲۵۰
بیان استعمال سولفات دوکنین در نقاهت مطبقه ۲۵۰
بیان استعمال پوست کنه در جراحات و قروح ۲۵۰